

برگزیده‌ی منتهی‌الآمال

گزارشی مختصر و روان از زندگانی

حضرت امام مجتبی علیه السلام

زهره دهدشت

با نظارت: دکتر عبدالحسین طالعی



انتشارات نبأ

سرشناسه: دهدشت، زهره، ۱۳۴۷  
عنوان و بدیادآور: گزارشی مختصر و روان از زندگانی حضرت امام مجتبی / زهره  
دهدشت؛ با نظارت عبدالحسین طالعی.  
مشخصات نشر: تهران: مؤسسه فرهنگی نیا، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۲۹۶ ص.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۱۰۷-۶  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا  
یادداشت: کتاب حاضر بازنویسی منتهی‌الآمال نوشته حاج شیخ عباس قمی باب  
چهارم است.  
موضوع: حسن بن علی علیه السلام، امام دوم، ۳-۵۰ ق. چهارده معصوم، سرگذشتنامه.  
موضوع: Biography - 670 - 624 - Imam II, Hasan ibn Ali, 624 - 670  
موضوع: قمی، عباس، ۱۳۱۹-۱۲۵۴. منتهی‌الآمال. اقتباس‌ها.  
شناسه افزوده: طالعی، عبدالحسین، ۱۳۴۰. ناظر.  
شناسه افزوده: قمی، عباس، ۱۳۱۹-۱۲۵۴. منتهی‌الآمال. برگزیده.  
رده‌بندی کنگره: BP ۳۶  
رده‌بندی دیویی: ۹۵ / ۳۹۷  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۸۱۶۰۰

این اثر از محل نذورات فرهنگی منتشر می‌گردد



انتشارات نیا

گزارشی مختصر و روان از

زندگانی حضرت امام مجتبی علیه السلام

برگزیده‌ی منتهی‌الآمال

زهره دهدشت

با نظارت: عبدالحسین طالعی

حروفچینی: انتشارات نیا / صفحه‌آرایی: مشکاة

چاپ و صفافی: دالاهو، صالحانی

چاپ اول: ۱۳۹۸ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه / قیمت: ۲۵۰۰۰۰ ریال

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعی، بالاتر از خیابان

بهار شیراز، کوچه مقدم، نبش خیابان ادیبی، شماره ۲۶

صندوق پستی: ۳۷۷ / ۱۵۶۵۵

تلفن: ۷۷۵۰۶۶۰۲ فاکس: ۷۷۵۳۵۷۷۶

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۱۰۷-۶

ISBN 978 - 600 - 264 - 107 - 6

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست مطالب

۹	.....	مقدمه
۱۳	.....	نکتهٔ دیگر
۱۷	.....	فصل ۱: ولادت تا شهادت
۲۳	.....	فصل ۲: برخی از فضایل و مکارم اخلاقی حضرت امام حسن <small>علیه السلام</small>
	.....	فصل ۳: برخی از حالات و سیره امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small> بعد از شهادت امیر
۳۷	.....	المؤمنین <small>علیه السلام</small> و دلایل صلح آن حضرت با معاویه
۳۷	.....	مقدمه
۳۸	.....	نخستین خطبهٔ امام مجتبی پس از شهادت پدرش <small>علیه السلام</small>
۴۶	.....	به سوی شهر انبار
۴۸	.....	به طرف نخيله
۵۷	.....	صلح نامه
۵۹	.....	فرود آمدن معاویه در نخيله
۶۰	.....	ورود معاویه به کوفه

- بیعت گرفتن معاویه از بزرگان قوم ..... ۶۲
- واکنش‌ها در برابر امام علیه السلام پس از بیعت ..... ۶۳
- فصل ۴: شهادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام** ..... ۶۵
- روز شهادت حضرتش و مدت عمر آن جناب ..... ۶۵
- وصیت نامه حضرت ..... ۷۷
- فضیلت گریه بر آن جناب و زیارتش ..... ۸۵
- فصل ۵: جنایات معاویه در قتل و نهب شیعیان امیرالمؤمنین بعد از شهادت**  
**حضرت امام حسن علیه السلام** ..... ۸۷
- فصل ۶: فرزندان و نوادگان امام حسن علیه السلام و شرح احوال برخی از**  
**ایشان** ..... ۱۰۷
- فرزندان امام مجتبی علیه السلام ..... ۱۰۷
- زیدبن حسن علیه السلام ..... ۱۱۰
- حسن بن حسن علیه السلام ..... ۱۱۴
- عبدالرحمن بن حسن علیه السلام ..... ۱۱۹
- حسین بن حسن علیه السلام ..... ۱۱۹
- طلحة بن حسن علیه السلام ..... ۱۲۰
- دختران امام حسن علیه السلام ..... ۱۲۰
- فرزندزادگان امام حسن مجتبی علیه السلام ..... ۱۲۱
- شرح حال فرزندان ابوالحسن زیدبن الحسن بن علی بن  
ابی طالب علیه السلام ..... ۱۲۱
- حسن بن زید و فرزندان او ..... ۱۲۲
- نخستین فرزند زید. ابومحمد قاسم ..... ۱۲۵

۱۲۶	..... دومین فرزند زید، محمد بطحانی
۱۲۸	..... دیگر فرزندان زید بن حسن
۱۲۹	..... ابوالحسن علی بن حسن بن زید بن الحسن <small>علیه السلام</small>
۱۲۹	..... حضرت عبدالعظیم حسنی
۱۳۴	..... ابوطاهر زید بن حسن بن زید بن الحسن <small>علیه السلام</small>
	شرح حال داعی کبیر: امیر حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن
۱۳۶	..... حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب <small>علیه السلام</small>
۱۳۹	..... برادر داعی، محمد بن زید الحسنی
۱۴۴	..... فرزندان حسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب <small>علیه السلام</small>
۱۴۷	..... قتیل باخمری (کشته شده در وادی باخمری)
۱۵۴	..... یحیی بن عبدالله محض صاحب دیلم
۱۵۹	..... سلیمان بن عبدالله محض
۱۵۹	..... ادريس بن عبدالله محض
	شرح احوال ابراهیم بن الحسن بن الحسن المجتبی <small>علیه السلام</small> و ذکر فرزندان
۱۶۳	..... او
	شرح حال ابوعلی حسن بن الحسن بن الحسن المجتبی <small>علیه السلام</small> و ذکر
۱۶۹	..... فرزندان او و شرح واقعه فحّ و شهادت حسن بن علی و غیره
۱۷۴	..... شهید فح
۱۷۷	..... مقتل شهید فح
۱۸۶	..... جعفر بن حسن مثنی و اولاد او
۱۸۹	..... داوود بن حسن مثنی و فرزندان او
۱۹۰	..... شرح نسب طاووس و آل او و اندکی از حال بنی طاووس
۱۹۶	..... خاتمه
۲۱۰	..... شرح ماجرای کشته شدن «نفس زکیه»

- ۲۱۹ ..... شرح ماجرای کشته شدن ابراهیم «قتیل باخمری»
- ۲۳۰ ..... حسن ختام: قصیده در رثای امام مجتبی علیه السلام
- ۲۳۶ ..... ترجمه
- ۲۴۳ ..... مستندات فصل اوّل
- ۲۴۸ ..... مستندات فصل دوم
- ۲۵۷ ..... مستندات فصل سوم
- ۲۶۸ ..... مستندات فصل چهارم
- ۲۸۰ ..... مستندات فصل پنجم
- ۲۸۵ ..... مستندات فصل ششم



## مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

[ 1 ]

«أنه سيكون بعدى هاديا مهديا، هدية من رب العالمين لي، ينبي عنى، و يعرف الناس آثارى و يحيى سنتى، و يتولى أمورى فى فعله، و ينظر الله تعالى اليه، و يرحمه، رحم الله من عرف له ذلك و برّنى فيه، و أكرمنى فيه»<sup>۱</sup>

رسول خدا ﷺ با اشاره به امام حسن مجتبیٰ علیه السلام فرمود:

«او پس از من هدایتگر و هدایت شده خواهد بود. هدیه‌ای است از خدای جهان‌ها برایم. از سوی من خبر می‌دهد، آثار مرا به مردم می‌شناساند، سنتم را زنده می‌دارد و امور مرا با کارهایش سرپرستی می‌کند.

خدای تعالی به سوی او نظر می‌کند و بر او رحمت می‌آورد.

خدای رحمت آرد بر کسی که به چنین معرفتی در باره اش گردن نهد، و در باره اش به من نیکویی کند، و مرا در مورد او گرامی دارد».

سبط اکبر رسول و پاره تن زهرای بتول، امام حسن مجتبی علیه السلام، محبوب خدای رب العالمین و محب آفریدگان الهی در هر زمان و هر زمین، سر سلسله رشته هدایت پس از شهادت جانگداز پدر بزرگوارش امیر مؤمنان است، بلکه وارث کمالات و همزمان وارث تنهایی و مظلومیت حضرتش.

آن امام همام، در وطن غریب است، در میان خانه غریب، در هنگام دفن غریب، در مزارش غریب، در میان دشمنان و حتی دوستان غریب.

## [ 2 ]

در باره سبط اکبر رسول رحمت، آثار مکتوب، اندک شمار است و کیفیت آن‌ها نه چندان قابل دفاع. بگذریم از چند کتاب معتبر یا تحلیلی، آثار موجود چندان قابل ارائه نیست. دشمنان با ایجاد اختناق، راه بر نشر حقایق حسنی بستند و دوستان حضرتش در هاله‌ای از غفلت گرفتار آمدند. پیامد این غفلت و آن اختناق، همین شد: یک عمر کمتر از نیم قرن و یک دنیا سؤال و ابهام و شبهه و تردید. خواستند خورشید را به گل بپوشانند که نتوانستند، چون این نور حق را خدای رب العالمین نگاهبان بوده و هست.

باری، در میان این آثار، کتاب شریف منتهی الآمال جایگاهی ویژه دارد؛ کتابی مشهور، اما ناشناخته، از محدثی نام آور که ابعاد شخصیت او همچنان در حجاب شهرتش مانده و معرفی نشده است.

این کتاب گرامی، از بدو نگارش تا کنون - که نزدیک به نود سال

می شود. به شکلهای مختلف، منتشر شده است؛ متن کتاب، ترجمه‌های مختلف، گزیده‌های متنوع، و تلخیص‌ها و اقتباس‌ها و ...  
اما این دفتر به گونه‌ای دیگر بر محور منتهی الآمال سامان یافته است؛ با محوریت بازنویسی آن کتاب گرامی، به تفصیلی که در سطور آینده بیان می‌شود.

### [ 3 ]

در این دفتر، باب چهارم منتهی الآمال که اختصاص به امام مجتبی علیه السلام دارد، باز نویسی شده است.

گام‌هایی که در فرآیند این بازنویسی طی شده چنین است:

۱. تقسیم کتاب پر برگ و بار منتهی الآمال به دفترهایی کم حجم و

خوش خوان

۲. بازنویسی عبارات متن به فارسی روان فعلی

۳. بازیابی منابع منقولات کتاب از چاپ‌های فعلی

۴. توضیح نام‌های اماکن، شخصیت‌ها، کتاب‌ها و دیگر اعلام در

پانویس. همچنین در موارد معدود، افزودن توضیحات برای تبیین

برخی از مطالب متن یا پاسخ‌گویی به پرسش‌های مقدّر که در مورد

بعضی از مطالب می‌تواند پیش آید.

۵. افزودن مستندات مؤلف بزرگوار در پایان هر فصل. بدین سان

حتی آن گروه از خوانندگان گرامی که دسترسی به هیچ‌یک از منابع کهن

ندارند، می‌توانند این مستندات را در اختیار داشته باشند.

برای تعیین مصادر کتاب (بند سوم)، از تحقیق استاد ناصر باقری

بیدهدنی نیز استفاده کرده‌ایم (چاپ دلیل ما).

[ 4 ]

منتهی الآمال به شیوه سنتی است یعنی نقلی محض. تحلیل و بررسی تاریخی را از منابع جدید باید طلب کرد. با این حال، این شیوه از آن حیث که موادّ خام را بی تصرفی به انسان می‌رساند، حسن آن این است که دست او را برای تحلیل‌های جدید بازگذارد و هیچ کار تحقیقی از آن بی‌نیاز نیست.

کتاب به دو مجلد مستقل تقسیم می‌شود: در جلد اول، مطالب مربوط به حضرتش را می‌خوانیم، یعنی درون مایه پنج فصل از باب چهارم ارائه می‌شود. و در جلد دوم، مطالب مفید مربوط به فرزندان و نوادگان حضرتش می‌خوانیم.

نکته مهم در باب درون مایه این دو مجلد آن‌که: جلد اول، بیشتر متکی به آثار سنی‌ها (به شیوه برخی از آثار امامتی) است. به شیوه شماری از آثار فرزندان شیعی که احتجاج با مخالفان را هدف گرفته‌اند. لذا در مورد قبول تمام مطالب و استناد به آن‌ها احتیاط لازم است. در جلد دوم نیز، مطالب برگرفته از منابع تاریخی است. و طبعاً اعتبار آن‌ها به اندازه احادیث شیعی نیست.

به هر حال، ارزیابی منابع و درجه‌بندی آن‌ها، ضرورت مطالعه نقّادانه متون است که بدون آن خطاها تکثیر می‌شود و گاهی ذهن درگیر به حلّ مشکلی می‌شود که گره با ارزیابی علمی به سادگی قابل گشودن بود.

[ 5 ]

نوع بیان محدّث قمی تلفیق تاریخ، حدیث، رجال، تراجم، مواعظ، عبرت گرفتن، ادبیات، و... است. یعنی تاریخ و سیره را برای عبرت

گرفتن می نویسد نه محض پژوهش تاریخی. لذا وارد جزئیات و اختلافات تاریخی که در کتاب‌های پژوهشی است نمی‌شود. گاهی در یک مطلب که اقوال مختلف هست به یک قول اکتفا می‌کند بدون این که ترجیح خاصی برایش قائل باشد.

در مرحله نقد و بررسی محتوای کتاب، باید به این نکته توجه جدی داشت.

### نکته دیگر

نهایت اختناق در فضای زمان امام مجتبی علیه السلام را در فصل پنجم ببینید. در چنین اختناق فراگیری چه می‌توان کرد؟ بررسی تاریخ، زمانی به نتیجه صحیح می‌رسد که امور را در فضا و فرهنگ خودش بررسی کنیم، نه فضایی که خودمان در آن هستیم.

### [ 6 ]

ممکن است این پرسش مطرح شود: آیا امام حسن علیه السلام عواقب امور را می‌دانست یا نه؟ اگر می‌دانست چرا مانع آن نشد؟ و اگر نمی‌دانست چرا ادعای علم امام می‌کنید؟

جواب این سؤال به تفصیل در جای خود بیان شده است. ولی در این جا فقط به چند نکته، آن هم به اختصار اشاره می‌شود.

یکم. باید با تمام وجود باور داریم که امام معصوم، عبد خدا است و می‌خواهد وظیفه عبودیت را به خوبی ادا کند. لذا هر جا از اراده الهی نسبت به خود آگاه شود، به اختیار تسلیم آن می‌شود. دقت کنید که این امتیاز ویژه حجت‌های معصوم الهی است که از اراده خداوند بطور جزئی و دقیق آگاه باشند، و هر کسی رانرسد که چنین ادعا کند. به علاوه

همین تسلیم بر مبنای اختیار، خود مقامی است که تنها معصومان به اوج آن دست می‌یابند.

دوم. اساساً انسان کارهای خود را از روی اراده انجام می‌دهد نه علم. بسا مواردی که فردی نسبت به پیامد کاری خبر دارد، ولی این خبر داشتن او را از آن کار باز نمی‌دارد. نمونه روشن و رایج آن استعمال مواد دخانی توسط مردم است، با آن‌که از زیان‌های آن خبر دارند و نسبت به آن زیان‌ها اطمینان دارند. ولی به اراده خود بدان روی می‌آورند و به اراده خود آن را ترک می‌کنند. علم در این میان فقط نقش مقدمه‌ای دارد که الزام‌آور نیست.

لذا امام معصوم بر مبنای اراده خود به وظیفه عبودیت عمل می‌کند، نه بر اساس علم خود به آینده. به تعبیر دیگر، امام تنها زمانی از علم الهی خود استفاده می‌کند که رضای خداوند را در این استفاده بداند. بدین روی، در بیشتر موارد زندگی فردی و اجتماعی خود، مانند یک بشر عادی، ظواهر را مبنای عمل خود می‌گیرد.

این نکات، در کتاب‌های مربوط به امامت به تفصیل آمده و در این جا به اجمال اکتفا شد.

## [ 7 ]

این پرسش نیز می‌تواند مطرح شود که فایده نقل وقایع بنی‌الحسن (در دفتر دوم) با این همه طول و تفصیل چیست؟

در پاسخ باید گفت: بنی‌عباس در زمانی روی کار آمدند که بنی‌امیه هرچه توانستند، از ظلم و و جنایت نسبت به مردم فروگذار نکردند. بنی‌عباس در همین فضا و همین شرایط، با استفاده از تنفر مردم از بنی‌امیه، خود را منجی مردم از این یوغ ستم‌شناسانند و برای خود

محبوبیت خریدند. اما پس از تسلط، به جنایاتی دست یازیدند که ستم‌های بنی‌امیه را از یادها بردند.

تفاوت آن‌ها با بنی‌امیه در این بود که امویان خود را به ناحق خلیفهٔ رسول خدا دانستند، اما عباسیان خود را به عنوان خاندان پیامبر و مصداق «اهل بیت» شناساندند و مخالفان خود را «دشمنان اهل بیت» خواندند. به علاوه عمر حکومت بنی‌امیه به دو قرن نرسید، در حالی که بنی‌عباس پانصد سال بر مناطق وسیعی از جهان که جهان اسلام نام گرفته بود، تسلط داشتند.

تظاهر به علم و فرهنگ در میان شماری از این خلفا مانند منصور و مأمون، چهره‌ای ظاهر فریب از آن‌ها ساخته است که هنوز هم در میان خاورشناسان، اینان را حاکمانی روشنفکر و آزاداندیش می‌دانند.

در این میان چه عاملی می‌تواند حقیقت را روشن کند به جز گزارش برخوردارهای این حاکمان با دودمانی که به راستی فرزندان پیامبر بودند و ظلم و ستم حاکمان مردم فریب را تاب نمی‌آوردند؟ سادات بنی‌الحسن در برابر چنین جنایاتی ایستادند و ستم‌هایی تحمّل کردند که حتی شنیدنش امروز بیرون از حدّ تحمّل است، چه رسد به استوار ماندن در چنان فضایی.

بدین‌روی، کمترین فایده‌اش شناخت ظلم بنی‌عباس است که نقاب تقدس از چهرهٔ چنان فریبکارانی برگردد و سیمای راستین آنان را نشان دهد.

## [ 8 ]

این کتاب از محلّ نذر فرهنگی به چاپ می‌رسد که جناب سید علی سیدآقامیری برای ترویج فرهنگ شیعی و گسترش معرفت نسبت به

اهل بیت علیهم السلام بدان اهتمام می‌ورزد.

همچنین تلاش جدی سرکار خانم زهره دهدشت برای بازنویسی و ویرایش جدید، راه را برای عرضه این دو دفتر هموار ساخت. در این جا باید از هر دو بزرگوار و دیگر عوامل تولید این فرآورده فرهنگی تقدیر کرد. توفیق همگی را از خدای بزرگ به دست‌گره‌گشای امام عصر ارواحنا فداه آرزو داریم.

این دفتر، حلقه‌ای از سلسله «بازنویسی منتهی الآمال» است که تاکنون بازنویسی باب دوم و باب چهاردهم آن منتشر شده است. امید آن‌که در آینده نزدیک، باروری کامل این سلسله را شاهد باشیم.



# فصل ۱

## ولادت تا شهادت

مشهور است که ولادت امام حسن علیه السلام در شب سه‌شنبه، نیمه ماه مبارک رمضان سال سوم [۱] هجری واقع شده است. البته برخی نیز آن را در سال دوم [۲] هجری گفته‌اند.

اسم شریف آن حضرت حسن بود که هم معنا با «شَبْر» در تورات است. زیرا که شبر در زبان عبری، معادل «حسن» در زبان عربی است. علت نام‌گذاری ایشان به حسن این است که نام پسر بزرگ حضرت هارون (وصی حضرت موسی) نیز شَبْر بود. <sup>۲</sup>کنیه آن حضرت ابو محمد

---

۱. شماره‌هایی که در میان [ ] قرار گرفته‌اند، مربوط به احادیث هستند؛ که در انتهای کتاب آورده شده‌اند.

۲. از احادیث مهمی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در فضل امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند، حدیث منزلت است. برای این حدیث، مواضع متعددی نقل شده است که از آن جمله در واقعه جنگ تبوک است. رسول خدا در پاسخ مولای متقیان علیه السلام - که علت جدایی از پیامبر محبوب را جویا شدند - فرمودند: «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ

است [۳] و القاب آن بزرگوار، سید، سبط، امین، حجت، برّ، نقی، زکی، مجتبی و زاهد ذکر شده است. [۴]

ابن بابویه<sup>۱</sup> به سندهای معتبر از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده است: زمانی که امام حسن علیه السلام متولد شدند، حضرت فاطمه علیها السلام به حضرت امیر علیه السلام گفتند: برای نوزاد نامی انتخاب کن. حضرت امیر علیه السلام گفتند: من برای نامگذاری وی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیشی نمی گیرم. آن‌گاه نوزاد را در پوششی زردرنگ پیچیدند و (به حضرت امیر علیه السلام

۱۲ موسی، إِلَّا أَنَّهُ لَا يَبْعِدِي؟ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ أَذْهَبَ إِلَّا وَأَنْتَ خَلِيفَتِي». «آیا دوست نمی‌داری که برای من همانند هارون نسبت به موسی باشی؛ با این تفاوت که بعد از من پیامبری نیست؟ همانا شایسته نیست که من (از شهر خارج شوم و) بروم مگر آن‌که تو (در شهر) جانشین من باشی» بحارالانوار ۳۷: (باب ۵۳) ۲۵۴ - ۲۸۹ و مسند احمد حنبل ۷۰۹: ۱.

حدیث منزلت، در منابع متعددی از منابع اهل تسنن ذکر شده است. از جمله می‌توان به موارد ذیل اشاره نمود: کنزالعمال ۱۸ جلدی - ۱۱: ش ۳۲۹۳۶؛ مناقب ابن مغازلی شافعی: ۲۵۵؛ کنزالعمال ۱۳: ۱۲۳ و ۱۲۴؛ فضایل الصحابه ۲: ۶۶۳.

در این حدیث شریف، تمام مقامات حضرت هارون جز نبوت برای امام علی علیه السلام قرار داده شده است، لذا، خداوند در نامگذاری فرزندان حضرت علی علیه السلام نیز، اصل شباهت تام ایشان با هارون علی نبینا و آله و علیه السلام را لحاظ فرموده است.

۱. شیخ صدوق: محمد بن علی بن بابویه قمی ملقب به شیخ صدوق (۳۸۱-۳۰۵) محدث و فقیه برجسته شیعی است که از افتخارات وی که مکرر به آن می‌بالیده، این بوده که وی به دعای امام عصر علیه السلام متولد شده است. حدود ۳۰۰ اثر علمی به او نسبت داده شده که بسیاری از آن‌ها در دسترس نیست. با این همه، آثار مشهور فراوانی از وی به جای مانده است که از آن جمله می‌توان به «من لا یحضره الفقیه»، «عیون الاخبار»، «الخصال»، «علل الشرایع»، «صفات الشیعه»، «ثواب الاعمال»، «کمال الدین و تمام النعمه» اشاره کرد. برخی از مشهورترین شاگردان وی عبارتند از سید مرتضی، شیخ مفید و تلعبکری. مدفن شیخ صدوق در شهر ری زیارتگاه شیعیان می‌باشد.

دادند و ایشان) به خدمت رسول خدا ﷺ آوردند. آن حضرت فرمود: مگر من شما را نهی نکردم که او را در جامه‌ی زرد نپسجید؟ لذا حضرت رسول ﷺ آن پوشش زرد را کناری انداخت و نوزاد را در جامه سفیدی پیچید. به روایتی دیگر، زبان مبارک خود را در دهان نوزاد نهاد و نوزاد زبان ایشان را می‌مکید.

آن‌گاه از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که آیا برای او نامی برگزیده‌ای؟ امیرالمؤمنین عرضه داشت: من در نام‌گذاری (فرزندم) بر شما پیشی نمی‌گیرم. رسول خدا ﷺ فرمود: من نیز در این کار بر پروردگار خویش، پیشی نمی‌گیرم. آن‌گاه حق تعالی به جبریل امر فرمود: برای محمد ﷺ، فرزندی متولد شده است. به سوی زمین برو، سلام مرا به او برسان و تهنیت و مبارکباد بگو، و به او بگو که علی نسبت به تو، در جایگاه هارون نسبت به موسی است. از این رو، پسر او را همنام پسر هارون (وصی موسی) نام‌گذاری کن.

جبریل بر رسول خدا ﷺ نازل شد و به ایشان تبریک و تهنیت گفت. آن‌گاه عرضه داشت: حق تعالی فرموده که این نوزاد را به نام پسر هارون نام‌گذار. حضرت فرمود: نام پسر هارون چه بوده؟ جبریل گفت: نام او شبر است. حضرت فرمود: (این اسم به زبان عبری است و) زبان من عربی است. جبریل عرضه داشت: او را حسن نام کن. و (این‌گونه بود که) رسول خدا (به فرمان الهی) نوزاد خویش را (که از صلب امیرالمؤمنین بود)، «حسن» نامید. [۵]

چون امام حسین علیه السلام متولد شدند، حق تعالی به جبریل وحی فرمود که برای محمد ﷺ پسری متولد شده است. نزد او برو و او را تهنیت و مبارکباد بگو و عرضه بدار که علی نسبت به تو در جایگاه

هارون نسبت به موسی است. از این رو، پسر دوم او را به نام پسر دوم هارون نام‌گذاری کن. هنگامی که جبریل نازل شد، پس از تهنیت و مبارکباد، پیام پروردگار - آن پادشاه آگاه به احوال جهانیان را - به حضرت رسول - بهترین خلق خدا، که بر او و خاندانش هزاران درود و سلام باد - ابلاغ کرد. حضرت رسول ﷺ فرمود که نام آن پسر چه بود؟ جبریل گفت: شَبِیر. حضرت فرمود: زبان من عربی است (در حالی که این نام، به زبان عبری است). جبریل گفت: او را حسین نام کن. چرا که حسین (در زبان عربی)، به معنای کلمه شبیر در زبان عبری است. لذا رسول خدا ﷺ او را «حسین» نامیدند. [۶] [۷]

شیخ جلیل علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمّة<sup>۱</sup> روایت کرده است که رنگ مبارک امام حسن علیه السلام سرخ و سفید بود. چشمان مبارکش از هم گشاده و بسیار سیاه بود. گونه مبارکش هموار بود و برآمده نبود. خط موی باریکی در میان شکم آن حضرت بود. ریش مبارکش انبوه بود و موی سر خود را بلند می‌گذاشت. گردن آن حضرت، از نظر نورانیت و درخشندگی، مانند نقره صیقل زده بود. سر استخوان‌های آن حضرت درشت، و میان دو کتفش گشاده بود. قد

۱. ابوالحسن علی بن عیسی هکّاری (متوفی ۶۹۲) مشهور به بهاء‌الدین اربلی؛ محدث، مورخ، ادیب و شاعر شیعی قرن هفتم و نویسنده کتاب معتبر «کشف الغمّة فی معرفة الائمه» در شرح حال پیامبر و ائمه معصومین علیه السلام است. وی در محضر سید رضی‌الدین علی بن طاووس تلمذ نموده است و علمای بزرگی چون علامه حلی، برادرش علی بن مطهر و ... از شاگردان وی بوده‌اند.

وی این کتاب گرانسنگ را با انگیزه تبیین حقانیت اهل بیت پیامبر علیه السلام بر دشمنان‌شان و مقابله با غلو کنندگان ائمه علیه السلام نگاشته و در نگارش آن، استفاده از منابع اهل تسنن را بر منابع شیعی مقدم داشته است.

مبارکش، میانه بالا بود. از همه مردم خوش روتر بود و به رنگ سیاه، (ریش و موی) مبارکش را خضاب می‌کرد. موهایش مجعد بود و بدن شریفش در نهایت لطافت بود. [۸]

اربلی همچنین از حضرت امیرالمومنین علیه السلام روایت کرده است که جناب امام حسن علیه السلام از سر تا سینه مبارکش، بیش از سایرین، به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، شباهت داشتند و امام حسین علیه السلام در باقی بدن، به جدگرامی خویش شبیه‌تر بود. [۹]

ثقة الاسلام کلینی رحمته الله<sup>۱</sup>، با سند معتبر از حسین بن خالد، روایت کرده است که گفت: از امام رضا علیه السلام پرسیدم که در چه زمان، باید برای نوزاد تبریک بگوییم؟ حضرت فرمود: چون امام حسن علیه السلام متولد شد، جبریل در روز هفتم برای تهنیت نازل شد، و (در همان روز) حضرت را امر کرد که او را نام‌گذاری کند، کُنیه‌ای برای او برگزیند، سرش را بتراشد، برای نوزاد عقیقه کند و گوشش را سوراخ کند. همچنین وقتی که

---

۱. محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی، از بزرگان و محدثین شیعه در زمان غیبت صغراست که در نیمه دوم قرن سوم و نیمه اول قرن چهارم هجری می‌زیسته است. وی در زمان امام عسکری علیه السلام در دهی به نام کُلبین در جنوب شهر ری به دنیا آمد، و با چهار سفیر و نماینده خاص صاحب الامر علیه السلام هم عصر بود. ثقة الاسلام کلینی، از محضر اساتید بزرگی چون احمد بن ادریس قمی مشهور به معلم، احمد بن محمد بن عیسی اشعری، و عبدالله بن جعفر جمیری بهره‌های فراوانی جست. عموم طبقات شیعه و سنی، او را به راستی و درستی گفتار و کردار و احاطه بر اخبار و احادیث می‌ستودند. به طوری که نوشته‌اند شیعه و سنی در اخذ فتوا به او رجوع می‌کردند. علامه محمد تقی مجلسی در باره این عالم بزرگ گوید: حق این است که در میان علمای شیعه مانند کلینی نیامده است و هر کس در اخبار و ترتیب کتاب او دقت کند، درمی‌یابد که از جانب خداوند مورد تأیید بوده است.

امام حسین علیه السلام متولد شد، (بار دیگر در روز هفتم) جبرئیل نازل شد و به همین موارد (ایشان را) امر نمود و آن حضرت هم (به همین منوال) عمل فرمودند. [۱۰]

نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور فرمودند که در طرف چپ سر نوزاد، دو گیسو بگذارند و گوش راست نوزاد را در نرمه آن و گوش چپ را در بالای آن سوراخ کنند.

البته در روایت دیگری است که دو گیسو را در میان سر نوزاد گذاشته بودند، که این روایت صحیح تر است. [۱۱]

## فصل ۲

### برخی از فضایل و مکارم اخلاقی حضرت امام حسن علیه السلام

يك. صاحب كشف الغمّه از كتاب حلیة الاولیاء<sup>۱</sup> روایت کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله، حضرت امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرد و فرمود: هر که مرا دوست دارد، باید که این (کودک) را نیز

---

۱. حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء: کتابی به زبان عربی است که شرح حال هفتصد تن از صحابه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، و نیز عابدان و عارفان از صدر اسلام تا زمان مؤلف را در بر دارد. مؤلف کتاب، احمد بن عبدالله، مشهور به ابونعیم اصفهانی، محدث قرن چهارم و پنجم است. هم چنین، در بردارنده فضایل حضرت علی علیه السلام و امامان شیعه علیهم السلام است و به عنوان منبع قابل توجهی برای علمای شیعه و اهل تسنن در زمان‌های بعد از زمان مولف، مطرح بوده است. به رغم تصریح برخی مؤلفان امامیه، چون ابن شهر آشوب و علی بن طاووس و احمد بن طاووس بر سنی بودن ابونعیم، برخی منابع متأخر امامیه او را شیعه‌ای می‌دانستند که تقیه می‌کند. به هر صورت، تألیف کتابی با عنوان «الامامة والرّد علی الرافضة» در نقد امامیه، کافی است تا شیعه نبودن وی را تأیید کند. وی در این کتاب، با تکیه بر عقاید اهل تسنن، به تفصیل، از تقدم خلفای سه‌گانه بر حضرت علی علیه السلام در امر خلافت، به نقل روایت پرداخته است.

دوست بدارد. [۱]

دو. نیز از ابوهریره<sup>۱</sup> روایت کرده است که می‌گفت: هیچ وقت حسن را نمی‌بینم مگر آن‌که اشک چشمم جاری می‌شود. سببش آن است که روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم که حضرت حسن علیه السلام دوان دوان آمد تا در دامان پیامبر نشست. آن حضرت دهان او را باز کرد و دهان خود را بر دهان او گذاشت و فرمود: خداوندا! من حسن را دوست می‌دارم و دوست او را (هم) دوست می‌دارم، و این را سه مرتبه فرمود. [۲]

سه. ابن شهر آشوب<sup>۲</sup> فرموده که در اکثر تفاسیر وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، حسنین علیهما السلام را به دو سوره «قل اعوذ برب الناس» و «قل

۱. عبدالله (یا عبدالرحمن) بن عامر یا (صخر) دوسی (متوفی ۵۹ ه.ق.) مشهور به ابوهریره، از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و از راویان مورد احترام و اعتنای اهل سنت است. ابوهریره از پیامبر اکرم بسیار حدیث نقل می‌کرد و این موجب شد که حتی در همان دهه‌های نخست اسلامی، نسبت به او حساسیت‌هایی برانگیخته شود؛ به عنوان مثال، حضرت علی علیه السلام و برخی اصحاب، زبان به اعتراض به وی گشودند و عمرین خطاب به علت زیادی روایت، وی را از نقل حدیث برحذر داشت.

۲. ابن شهر آشوب: محمدبن علی بن شهر آشوب ساروی مازندرانی (متوفی ۵۸۸ ق.) معروف به ابن شهر آشوب، (رشیدالدین)؛ فقیه، مفسر، محدث و عالم بزرگ شیعه در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم قمری است. جد او شیخ شهر آشوب، از دانشمندان شیعی و اهل ساری بوده است که در زمره شاگردان شیخ طوسی به شمار می‌رفت. ابن شهر آشوب، علاوه بر جد و پدر فقیه خویش، شاگردی علمایی چون طبرسی صاحب الاحتجاج، رازی قزوینی، ابوالفتوح رازی و زمخشری معتزلی را نموده است. از جمله آثار او می‌توان به کتاب گرانقدر «مناقب آل ابی‌طالب» در باره پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام و «معالم العلماء» در شرح حال کوتاهی از ۱۰۲۱ تن از دانشمندان اشاره نمود. شیخ حرّ عاملی در باره ابن شهر آشوب می‌نویسد: وی فردی عالم، فاضل، ثقه، محدث، عالم به رجال و روایات، ادیب، شاعر و جامع همه خوبی‌ها بود.



اعوذ برب الفلق» تعویذ می‌کرد، و به این سبب این دو سوره را **مُعَوَّذَتَین**<sup>۱</sup> نامیدند. [۳]

چهار. و از ابی هریره روایت کرده که: دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعاب دهان حسنین علیهما السلام را می‌مکید، چنانچه کسی خرما را بمکد. [۴]

پنج. روایت شده که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم نماز می‌خواند که حسنین علیهما السلام آمدند و بر پشت حضرت سوار شدند. حضرت هنگامی که سر از سجده برداشت، ایشان را با نهایت لطف و مدارا گرفت و بر زمین گذاشت. چون باز به سجده رفت، دیگر بار آن‌ها سوار شدند. چون نماز را به پایان رساند، هر یکی را بر یکی از ران‌های خود نشانید و فرمود: هر که مرا دوست دارد باید که این دو فرزند مرا نیز دوست بدارد. [۵]

شش. نیز از آن حضرت روایت شده که فرمود: حسنین علیهما السلام دو گوشواره عرشند. [۶]

هفت. نیز فرمود: بهشت به حق تعالی عرض کرد: (پروردگارا! تو) مرا محل سکونت ضعیفان و مسکینان قرار دادی. حق تعالی او را ندا فرمود: آیا راضی نیستی که من رکن‌های تو را به حسن و حسین علیهما السلام زینت داده‌ام؟ آن‌گاه بهشت - آن‌گونه که عروس بر خود می‌بالد - بر خود بالید. [۷]

هشت. از ابوهریره روایت شده که: روزی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر فراز منبر بود که صدای گریه دو ریحانه خود، حسنین علیهما السلام را شنید. بی‌تابانه از منبر به زیر آمد و رفت، ایشان را

---

۱. معوذتین: یعنی آن‌چه افراد را در پناه امن آن‌ها می‌برند.

ساکت گردانید و بازگشت و فرمود که از صدای گریه ایشان چندان بی تاب شدم که گویا هوش<sup>۱</sup> از من برفت. [۸]

احادیث در باب محبت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نسبت به حسنین علیهما السلام و این که ایشان را بر دوش خود سوار می کرد [۹]، و امر به دوستی ایشان می کرد [۱۰]، و می فرمود که حسنین علیهما السلام دو آقای جوانان اهل بهشتند، [۱۱] (حسنین علیهما السلام) دو گل و دو ریحانه‌ی بوستان من هستند، در کتب شیعه و سنی زیاده از حدّ روایت شده است. [۱۲] (در کتاب منتهی الامال)، در بخش احوال امام حسین علیه السلام، احادیثی متناسب با این مطالب ذکر خواهد شد.

نه. از حلیه الاولیاء ابو نعیم نقل شده که حضرت حسن علیه السلام برخی مواقع در سجده حضرت رسول صلی الله علیه و آله، بر پشت و گردن ایشان سوار می شد و حضرت، او را به رفق و آرامی از دوش خود برمی گرفت. روزی، مردم بعد از فراغت از نماز عرض کردند: یا رسول الله! شما نسبت به این کودک، طوری مهربانی می کنید که با احدی چنین نمی کنید! فرمود: این کودک، ریحانه من است. یقیناً این پسر من، سید و بزرگوار است و امید می رود که حق تعالی به برکت او میان دو گروه از مسلمانان را اصلاح نماید. [۱۳]

ده. شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: پدرم

۱. در متن روایت، کلمه عقل آمده است. باید دانست که این حدیث در منابع منابع تسنن روایت شده و در منابع شیعی نیز به نقل از آنها آمده است. لذا چندان اعتماد بر آن نیست. به هر حال، به دلیل عقل، نمی توان پذیرفت که در زمان خاصی عقل از رسول خاتم که عقل کلّ است جدا شود. در این گونه موارد یا باید حدیث را کنار گذاشت یا به فرض قبول صحت حدیث باید آن را به گونه خاصی توجیه کنیم که با مبانی دیگر منافات نداشته باشد. بر همین اساس این ترجمه انتخاب شد. (ویراستار).

از پدر خود خبر داد که حضرت امام حسن علیه السلام در زمان خود، از همه مردم، عبادت و زهدش، بیشتر بود و (در همه‌ی کمالات) برترین مردم بود. هرگاه سفر حج می‌کرد، پیاده می‌رفت و گاهی هم با پای برهنه راه می‌پیمود. هرگاه از مرگ و بعث<sup>۱</sup> و نشور<sup>۲</sup> و گذشتن بر صراط<sup>۳</sup> یاد می‌کرد، می‌گریست. چون عَرَضَةُ اعمال بر حق تعالی را به یاد می‌آورد، فریاد(ی) می‌کشید و مدهوش می‌گشت. هنگامی که به نماز می‌ایستاد، بندهای بدنش می‌لرزید، به این جهت که خود را در برابر پروردگار خویش می‌دید. و زمانی که متذکر بهشت و دوزخ می‌شد، مانند کسی که او را مار یا عقرب گزیده باشد، مضطرب می‌شد، و از خدا بهشت را درخواست می‌کرد و از آتش جهنم به او پناه می‌برد. هرگاه در تلاوت قرآن «یا ایها الذین آمنوا» را تلاوت می‌کرد، می‌گفت: «لبیک اللهم لبیک»، در هیچ حالی کسی او را ملاقات نکرد، مگر آن‌که می‌دید که او مشغول به ذکر خداوند است. زبانش از همه مردم راستگوتر بود و بیانش از همه کس فصیح‌تر بود. تا آخر حدیث. [۱۴]

یازده. در مناقب ابن شهر آشوب و روضة الواعظین<sup>۴</sup> روایت شده که

---

۱. بعث: برانگیختن؛ کنایه از روز قیامت است. چرا که در روز قیامت، همه مردگان به فرمان خداوند، از زمین برانگیخته خواهند شد و به هر طرف پراکنده خواهند گشت. (لغت نامه دهخدا)

۲. نشور: زنده شدن؛ به معنای زنده شدن مردگان در روز قیامت برای حضور در محکمه عدل پروردگار است.

۳. پل صراط؛ بر اساس روایات، پلی است بر روی جهنم که در روز قیامت همه افراد، حتی پیامبران و نیکان برای رسیدن به بهشت، باید از روی آن بگذرند.

۴. روضة الواعظین و بصیرة المتعظین؛ نوشته فتال نیشابوری از علمای قرون

امام حسن (علیه السلام) هرگاه وضو می ساخت، بندهای بدنش می لرزید و رنگ مبارکش زرد می گشت. سبب این حالت را از آن حضرت پرسیدند: فرمود: کسی که می خواهد نزد ربّ العرش به بندگی بایستد، سزاوار است رنگش زرد گردد و رعشه به مفاصلش افتد.

هنگامی که به مسجد می رفت، نزد درب مسجد که می رسید، سر را به سوی آسمان بلند می کرد و می گفت:

«الهی ضیفکَ بِبَابِکَ یا مُحسنَ قَد آتَاکَ المُسِیءُ فَتَجَاوِزْ  
عَنْ قَبیحِ ما عِنْدِی بِجَمیلِ ما عِنْدَکَ یا کریم»

یعنی: ای خدای من! این میهمان توست که به درگاه تو ایستاده است. ای خداوند نیکوکار! بنده گنهگار به نزد تو آمده است، از کارهای زشت و ناستوده من به نیکی های خودت درگذر. ای کریم. [۱۵]

دوازده. ابن شهر آشوب از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که جناب امام حسن (علیه السلام)، بیست و پنج مرتبه پیاده به حج رفت؛ و دو مرتبه و به روایتی سه مرتبه، (تمام) مالش را با خدا قسمت کرد که نصف آن را خود برداشت و نصف دیگر را به فقرا داد. [۱۶]

سیزده. در زمینه حلم آن حضرت، از کامل مبرّد<sup>۱</sup> و غیره نقل

۱۲ پنجم و ششم هجری است که موضوع آن زندگانی پیامبر و اهل بیت طاهربین وی (علیه السلام) می باشد. این کتاب در ۹۶ مجلس تنظیم شده و همواره مورد توجه و استناد عالمان و بزرگان دین، قرار داشته است. روضة الواعظین یکی از منابع بحارالانوار به شمار می رود و در برخی موارد، به اشتباه، به شیخ مفید نسبت داده می شود.

۱. ابوالعباس مبرّد: ابوالعباس محمدبن یزیدبن عبدالاکبر ثمالی ازدی (۲۸۶ -

شده است:

روزی آن حضرت سواره بود که مردی از اهل شام، آن حضرت را ملاقات کرد و پیوسته آن حضرت را لعن و ناسزای بسیار می‌گفت.<sup>۱</sup> آن حضرت (ساکت ماند و) هیچ نفرمود، تا مرد شامی از دشنام دادن فارغ شد (و ساکت شد). آن‌گاه امام مجتبی علیه السلام روبرو به آن مرد کرد، بر او سلام کرد و با خنده به او فرمود: ای شیخ! گمان می‌کنم که غریب باشی. ظاهراً برخی از مسایل (را نمی‌دانی و) بر تو مشتبه شده‌اند. (اینک) اگر از ما بخواهی از تو راضی شویم، از تو راضی و خشنود می‌شویم. اگر چیزی (از ما) درخواست کنی، به تو عطا می‌کنیم. اگر از ما بخواهی تو را هدایت و ارشاد کنیم، تو را ارشاد می‌کنیم. اگر باری داری که باید برداشت، بر می‌داریم. اگر گرسنه باشی، سیرت می‌کنیم. اگر لباس نداری، تو را می‌پوشانیم. اگر (به چیزی) نیازمند باشی، نیازت را برطرف می‌کنیم. اگر رانده شده‌ای تو را پناه می‌دهیم. اگر حاجتی داری حاجتت را برمی‌آوریم. اگر بار خود را به خانه ما فرود بیاوری و میهمان ما باشی تا وقت رفتن، برای تو بهتر خواهد بود. زیرا که ما خانه‌ای وسیع و جاه و مال فراوان داریم.

---

۱۴ (۲۱۰): لغوی و نحوی برجسته عربی در سده سوم قمری بود. وی در رشته‌های علم لغت، نحو، ادبیات، قرآن، تاریخ، اخلاق و سلوک آثاری نگاشت که با شاهکارش کتاب «الکامل فی اللغة و الادب» شهرت یافت.

۱. معاویه ابن ابی سفیان به جهت عداوت و کینه‌ای که از امیرالمؤمنین علیه السلام داشت، فرمان حکومتی صادر کرده بود که اهل شام و بعدها سراسر بلاد اسلامی باید بر منابر و خطابه‌ها و در نمازهای جماعت و پس از هر نماز و ... حضرت امیر علیه السلام را لعن گویند. او این کار را به عنوان عامل تقرب به پروردگار معرفی کرده بود.

مرد شامی وقتی این سخنان را از آن حضرت شنید، گریست و می‌گفت که شهادت می‌دهم که تویی خلیفه خدا در روی زمین و «خدا بهتر می‌داند که رسالت و خلافت را در کجا قرار دهد». [۱۷] پیش از این که تو را ملاقات کنم، بیشترین دشمنی را با تو و پدرت داشتم. اما اکنون، شمارا بیش از همه آفریدگان دوست دارم. پس (از آن)، بار و بُنه خود را به خانه حضرت فرود آورد و تا وقتی در مدینه بود، مهمان آن حضرت بود. و از محبان و معتقدان خاندان نبوت و اهل بیت رسالت علیهم السلام گردید. [۱۸]

چهارده. شیخ رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر الحلی<sup>۱</sup> روایت کرده که شخصی خدمت جناب امام حسن علیه السلام آمد و عرض کرد: یا ابن امیرالمؤمنین! تو را به حق خداوندی که نعمت بسیار به شما کرامت فرموده، قسم می‌دهم که به فریاد من برسی و مرا از دست دشمن نجات دهی، چرا که من دشمنی ستمکار دارم که حرمت پیران را نگاه نمی‌دارد و به خردسالان رحم نمی‌کند. حضرتش در آن حال تکیه فرموده بود. چون (این سخنان را) بشنید،

---

۱. رضی الدین علی بن یوسف المطهر الحلی (۷۰۳ - ۶۳۵): شیخ رضی الدین علی، برادر بزرگ علامه حلی است. از بارزترین اساتید ایشان می‌توان به محقق حلی، شیخ سدیدالدین حلی پدر بزرگوار وی و بهاءالدین علی بن عیسی اربلی صاحب کشف الغمه نام برد. از شاگردان وی می‌توان به فرزند بزرگوارش، شیخ قوام الدین محمد فقیه، شیخ عمیدالدین ابی الفوارس و علی بن حسین نرسی استرآبادی نام برد. با این که رفعت مقام علمی شیخ برکسی پوشیده نیست، متأسفانه از آن عالم فرزانه فقط یک اثر «العُدَّة القویة فی دفع المخاوف الیومیة» به یادگار مانده است. این کتاب در دو جلد، هر جلد ۱۵ فصل تألیف شده که فقط جلد دوم آن باقی مانده است و پانزده فصل اول در جلد اول، مفقود شده است.

برخاست و نشست و فرمود: بگو دشمن تو کیست تا داد تو را از او بستانم.

گفت دشمن من فقر و پریشانی است.

حضرت لختی سر به زیر افکند، سپس سر برداشت و خویش را طلب کرد و (به وی) فرمود: آنچه (از) مال (و اموال)، نزد تو موجود است، حاضر کن. او پنج هزار درهم حاضر ساخت. (به خادم) فرمود: اینها را به این مرد بده. سپس آن مرد را قسم داد و فرمود: هرگاه (بار دیگر)، این دشمنت به تو روی آورد و ستم کرد، شکایت او را نزد من بیاور تا من آن را دفع کنم. [۱۹]

پانزده. نقل شده که مردی خدمت امام حسن علیه السلام رسید و فقر و پریشانی خویش را ابراز داشت و در این معنا دو شعر گفت:

لَمْ يَبْقَ لِي شَيْءٌ يُبَاعُ بِدِرْهَمٍ  
يَكْفِيكَ مَنْظَرُ حَالَتِي عَنْ مُخْبِرِي  
إِلَّا بَقَايَا مَاءٍ وَجِهٍ صُنْتُهُ  
إِلَّا يُبَاعَ وَ قَدْ وَجَدْتُكَ مُشْتَرِي

برایم چیزی باقی نمانده که به قیمت درهمی، قابل فروش باشد؛ یک نگاه به حال و احوال من، اوضاعم را نشان می‌دهد؛ مگر باقیمانده آبرویم، که آن را نگاه داشتیم؛ اما تو را خریدار مناسبی برای آن یافتیم.

حضرت امام حسن علیه السلام، خزانه دار خود را طلبید و فرمود: چه مقدار مال نزد تو (موجود) است؟ عرض کرد: دوازده هزار درهم. فرمود: آن را به این مرد نیازمند بده که من از او خجالت می‌کشم. (خزانه دار) عرض کرد: دیگر چیزی برای (نفقه و) مخارج روزمره

(خودمان) باقی نمی ماند. فرمود: تو آن را به فقیر بده و حُسن ظنّ به خدا داشته باش که حق تعالی تدارک (نفقه ما را) می فرماید. خزانه دار آن مال را به مرد نیازمند داد. حضرت او را طلبید و عذرخواست و فرمود: ما آنچه را که حق تو بود ندادیم، بلکه به مقداری که حاضر بود، عطا کردیم. آن گاه این دو شعر را در جواب شعرهای او فرمود:

عَاجَلْتَنَا فَآتَاكَ وَايْلُ بَرِّنَا  
 طَلًّا وَلَوْ أَمَهَلْتَنَا لَمْ تُمَطِّرِ  
 فَخَذِ الْقَلِيلَ وَكُنْ كَأَنَّكَ لَمْ تَبِعْ  
 مَا صُنَّتَهُ وَكَأَنَّنا لَمْ نَشْتَرِ

سرزده به نزد ما شتافتی و وقتی رسیدی که بارش شدید احسان ما از شدت افتاده،

و اگر به ما مهلت می دادی، (باران احسان ما به این مقدار اندک) نمی بارید.

پس کم را بگیر و چنین فرض کن که آنچه را (آبرویت را که تا به حال) نگاه داشته بودی، نفروخته ای و ما هم (چیزی) نخریده ایم. شانزده. علامه مجلسی<sup>۱</sup> از بعضی از کتب معتبر به روایت از نجیح

۱. علامه مجلسی؛ علامه محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی (۱۱۱۰ - ۱۰۳۷) در اصفهان در عصر صفویه می زیسته است. وی عمر خود را بر سر حدیث نگاری نهاد و مشهورترین کتاب او، مجموعه ارزشمند حدیثی شیعه، به نام بحارالانوار است که نقشی بسزا در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت. وی به دلیل همکاری با حکومت صفویان و نقش بارز سیاسی و اجتماعی اش در آن دوران، از شهرت زیادی برخوردار است. وی در دوران شاه سلیمان صفوی، به مقام «شیخ الاسلام» رسید. پدر گرامی ایشان، محمد تقی مجلسی، ملا صالح مازندرانی،



آورده که گفت: دیدم جناب امام حسن علیه السلام را که طعام میل می فرمود و سگی در پیش روی او بود. هر زمانی که لقمه ای برای خود برمی داشت، مثل آن لقمه را نیز برای آن سگ می افکند.

من گفتم: یابن رسول الله! آیا اجازه می دهی این سگ را از نزد طعام شما دور کنم؟

فرمود: بگذار باشد. چرا که من از خداوند عز و جل حیا می کنم که (موجود) صاحب روحی، به روی من نظر کند، در حالی که من طعامی بخورم و به او نخورانم. [۲۰]

هفده. روایت کرده اند که یکی از غلامان آن حضرت خیانتی کرد که مستوجب عقوبت شد. حضرت تصمیم گرفت که او را تأدیب فرماید. غلام گفت: «و الکاظمین الغیظ»<sup>۱</sup> حضرت فرمود: خشم خود را فرو خوردم. گفت: «و العاقین عن الناس» فرمود: تو را عفو کردم و از تقصیر تو درگذشتم. گفت: و الله یحب المحسنین. فرمود: تو را آزاد کردم و برای تو دو برابر آن چه را که (تا به حال) به تو عطا می کردم،

---

فیض کاشانی و ... از مشهورترین اساتید وی به شمار می روند. نیز وی شاگردان بزرگی چون افندی اصفهانی، سید نعمت الله جزایری، ملا محمد رفیع گیلانی و میر محمد حسین خاتون آبادی را تربیت نموده است. از مهم ترین آثار ایشان، علاوه بر مجموعه گرانسنگ بحارالانوار، می توان از «مرآة العقول» (شرح کافی)، «ملاذالاحیاء» (شرح تهذیب الاحکام) به عربی و نیز «جلاء العیون» به فارسی (در احوال معصومین علیهم السلام) و از منابع منتهی الآمال) نام برد.

۱. الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ و العاقین عن الناس والله یحب المحسنین. (آیه ۱۳۴ آل عمران).

همانان که در فراخی و تنگی اتفاق می کنند و خشم خود را فرو می برند و از مردم درمی گذرند. و خداوند نیکوکاران را دوست می دارد.

مقرر داشتیم. [۲۱]

هجده. ابن شهر آشوب از کتاب محمد بن اسحاق روایت کرده که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله، هیچ کس به شرافت و عظمت جناب امام حسن علیه السلام نمی‌رسید. گاهی بساطی برای آن جناب بر در خانه می‌گسترانیدند و آن حضرت از خانه بیرون می‌آمد و بر روی آن می‌نشست. هر کس از آن جا می‌گذشت، به جهت جلالت آن حضرت می‌ایستاد و نمی‌رفت تا آن که راه کوچه، از رفت و آمد بسته می‌شد. وقتی آن حضرت چنین می‌دید، داخل خانه می‌رفت و مردم پراکنده می‌شدند و در پی کار خویش می‌رفتند.

هم چنین در راه حج، هر که آن جناب را پیاده می‌دید به جهت تعظیم آن حضرت پیاده می‌گشت. [۲۲]

نوزده. ابن شهر آشوب در مناقب اشعاری را از آن حضرت نقل کرده، از آن جمله این دو بیت (که ترجمه‌اش این است):

بگو به آن که در این دنیای فانی اقامت کرده است که: وقت کوچ  
است، پس با دوستان خود وداع کن. به راستی، آن کسانی که  
پیش از این ملاقاتشان کردی و با آنها مصاحبت نمودی، همه  
رحلت کردند و در قبرها مسکن گزیدند و اینک بدنهایشان،  
تبدیل به خاک شده است. [۲۳]

بیست. علامه مجلسی در جلاء العیون<sup>۱</sup> به نقل از شیخ

۱. جلاء العیون؛ کتابی فارسی، نوشته علامه محمدباقر مجلسی (متوفای ۱۱۱۰) است. این کتاب در باره تاریخ زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام است که در چهارده باب نگاشته شده و هر باب شامل فصول متعددی است. جلاء العیون با توجه به نگرش مؤلف آن، کتابی اعتقادی - کلامی نیز قلمداد می‌گردد.

طوسی<sup>۱</sup> به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که دختری از امام حسن علیه السلام درگذشت. گروهی از اصحاب آن حضرت، تعزیت برای او نوشتند. حضرت در جواب ایشان نوشت:

اما بعد: نامه شما به من که در مرگ فلان دختر من، مرا تسلی داده بودید، رسید. اجر مصیبت او را از خدا می‌طلبم و تسلیم قضای الهی گشته‌ام و بر بلای او صابرم. به راستی که مصائب زمان مرا به درد آورده است و دشواری‌های روزگار و مفارقت از دوستان، مرا آزرده ساخته است. (دوستانی) که با ایشان الفت داشته‌ام و برادرانی که آن‌ها را دوست خود می‌انگاشتم و از دیدارشان شاد می‌شدم و چشم آنان (نیز) به ما روشن بود.

(پس) مصیبت‌های روزگار به ناگاه، آنان را فرو گرفت و مرگ ایشان را ربود. (آنان) را به لشکرهای مردگان بردند. (در آن جا) بی آن‌که آشنایی در میان (شان) باشد، بایکدیگر مجاور (و همسایه) اند. خانه‌هایشان به یکدیگر بسیار نزدیک است، بی آن‌که یکدیگر را ملاقات کنند، و بی آن‌که از یکدیگر بهره‌مند شوند، و بی آن‌که به دیدار هم روند. خانه‌هایی که (سال‌ها) بدن‌هایشان در آن می‌زیسته، خالی از

---

۱. شیخ طوسی: محمد بن حسن بن علی بن حسن ملقب به «شیخ طوسی» و «شیخ الطائفه» (به معنای بزرگ قوم؛ بزرگ شیعیان) (۳۸۵ - ۴۶۰) از بزرگان محدثان و فقیهان شیعه است. و دو کتاب از کتاب‌های چهارگانه شیعه، «التهدیب» و «الاستبصار» از آن اوست. از محضر اساتیدی چون شیخ مفید و سید مرتضی استفاده کرد و علاوه بر دو کتاب فوق، کتب‌های رجال، امالی، التبیان، الغیبة، الفهرست و ... را نگاشته است. وی پس از بروز مشکلات شدید برای شیعیان در بغداد، به نجف رفت و حوزه علمیه نجف را بنا نهاد و پس از وفات سید مرتضی، رهبری و مرجعیت شیعیان را به عهده گرفت. نامدارترین شاگرد وی، ابوالصلاح حلبی است.

صاحبانش شده، دوستان و یاران، از آن‌ها دوری کرده‌اند، در حالی که خانه‌ای مثل خانه‌ی (فعلی ایشان) و کاشانه‌ای چون آرامگاه ایشان ندیده‌ایم.

(اینک) در خانه‌های تنهایی ساکن گردیده‌اند و از خانه‌هایی که با ان الفت داشتند دوری گزیده‌اند. دوستان، بدون این‌که کدورت و دشمنی با ایشان داشته باشند، از ایشان دوری کرده‌اند، و آن‌ها را برای پوسیدن و کهنه شدن در گودال‌ها افکنده‌اند. این دختر من کنیزی مملوک بود که به (همان) راهی رفت که پیشینان طی کرده‌اند و آیندگان (نیز) به همان راه خواهند رفت. والسلام. [۲۴]

## ۳ فصل

### برخی از حالات و سیره امام حسن مجتبی علیه السلام بعد از شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و دلایل صلح آن حضرت با معاویه

#### مقدمه

مطلبی که در ابتدا باید دانست، این است که پس از آن که مقام عصمت [۱] و جلالت برای ائمه هدی علیهم السلام اثبات شد [۲]، بدیهی است که هر آنچه از ایشان بروز کند (اعم از گفتار، کردار، احوالات و سایر موارد) برای مؤمنان مورد قبول و مطاع<sup>۱</sup> است و دیگر موردی برای شبهه و اعتراض به ایشان (ائمه هدی علیهم السلام) وجود نخواهد داشت. چرا که (به اقتضای مفهوم عصمت)، هر آنچه از ایشان صادر شود از جانب خداوند جهانیان است و اعتراض به ایشان، (به مثابه) اعتراض به خداوند جلّ و علا است.

---

۱. مطاع: اطاعت شده، درخور اطاعت، کسی که از او فرمان برداری و اطاعت کنند: فرهنگ فارسی معین.

زیرا در روایتی معتبر به این مضمون آمده است که حق تعالی جلّ و علا از آسمان برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مکتوبی را فرو فرستاد که بر آن مکتوب دوازده مُهر بود. هر امامی (هنگامی که به امامت می‌رسید)، مُهر خود را (از آن مکتوب) برمی‌داشت و به آنچه در ذیل آن مُهر نوشته شده بود، عمل می‌کرد. [۳]

(با توجه به این روایت) چگونه می‌توان پذیرفت که (افراد عادی بشر) با اندیشهٔ نارسا و دانسته‌های محدود و ناتمام خود، به کسانی که حجت‌های پروردگار جهانیان در زمین هستند، اعتراض نمایند (و بر رویه آنان، ایراد و اشکال وارد کنند؟ چرا که) کلام ایشان، همان کلام خدا و افعال ایشان همان افعال خداوند است.

### نخستین خطبهٔ امام مجتبی پس از شهادت پدرش علیه السلام

شیخ صدوق<sup>۱</sup> و شیخ مفید<sup>۲</sup> و راویان دیگری روایت کرده‌اند که بعد از

۱. محمدبن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مشهور به شیخ صدوق (۳۰۵-۳۸۱) از علمای شیعه در قرن چهارم هجری قمری است که بزرگترین محدث و فقیه مکتب حدیثی قم به شمار می‌آید. حدود ۳۰۰ اثر علمی به او نسبت داده شده که بسیاری از آن‌ها امروزه در دسترس نیست. کتاب من لا یحضره الفقیه، از کتب اربعه شیعه، اثر اوست. از دیگر آثار مهم و معروف وی می‌توان به معانی الاخبار، عیون الاخبار، الخصال، علل الشرایع و صفات الشیعه اشاره کرد.

۲. شیخ مفید: محمدبن محمدبن نعمان مشهور به شیخ مفید (۳۳۶ یا ۳۳۸ - ۴۱۳ق)؛ متکلم، فقیه و تاریخ نگار امامیه در قرن چهارم و پنجم قمری می‌باشد. او را از احیاکنندگان فرهنگ شیعی و فقه امامیه دانسته‌اند. وی اصولی را برای استنباط احکام تدوین کرد که شاگردانش، سید مرتضی و شیخ طوسی، روش او را در پی گرفتند. از اساتید مشهور وی می‌توان به شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی و ابن قولویه اشاره کرد. مزار وی در رواق شرقی حرم کاظمین علیه السلام واقع شده است.

شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت امام حسن علیه السلام بر فراز منبر آمد و خطبه‌ای بلیغ ایراد نمود که مشتمل بر معارف ربانی و حقایق سبحانی بود. (آن‌گاه) فرمود که: ماییم (آن) حزب خدا که غالبیم، ماییم (آن) عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که از همه کس به آن حضرت نزدیک‌تریم، ماییم اهل بیت رسالت که از همه گناهان و بدی‌ها معصوم و مطهریم، ماییم یکی از (آن) دو بازماندهٔ بزرگ که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، به جای خود در میان امت، گذاشت و فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي

ماییم (آن کسانی) که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، ما را جفت (و همراه) کتاب خدا گردانید و علم تنزیل و تأویل<sup>۱</sup> قرآن را به ما داد؛ (لذا ما) در (باره) قرآن، به یقین سخن می‌گوییم، نه این که با ظن و گمان، آیاتش را تأویل کنیم. اینک از ما اطاعت کنید<sup>۲</sup> که اطاعت ما، از جانب خداوند

۱. مقصود از «تنزیل»، ظاهر قرآن و مقصود از «تأویل» باطن قرآن است، در روایتی از امام باقر علیه السلام به این معنا تصریح شده است: «... ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَمِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ...»؛ یعنی: «... ظاهرش همان تنزیل آن است و باطنش تأویل آن؛ چیزهایی از آن قبلاً تحقق یافته است و چیزهایی از آن هنوز تحقق نیافته است...». (بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام؛ ج ۱؛ ص ۱۹۶).

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده: «... ظَهْرُهُ الَّذِي نَزَلَ فِيهِمُ الْقُرْآنُ وَ بَطْنُهُ الَّذِي نَزَلَ فِيهِمُ الْقُرْآنُ فِيهِمْ مَا نَزَلَ فِي أَوْلِيكَ»؛ یعنی: «... ظاهر آن، کسانی هستند که [آیات] قرآن در باره آنها نازل شده است و بطن آن، کسانی هستند که مانند آنها عمل کرده‌اند، و آن چه در باره آن کسان نازل شده، در باره اینان نیز جاری است...» (معانی الأخبار؛ ص ۲۵۹).

۲. دعوت به اطاعت افراد از خود، در مواردی پسندیده است. از آن جمله، این که اگر شخصی مطلع از اموری حیاتی باشد، و بداند که اطاعتش برای نجات از هلاکت

بر شما واجب شده است. و (خداوند)، اطاعت از ما را به مثابه اطاعت از خود و رسول خود قرار داده است، آن جاکه فرموده است:

يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي

الامر منكم<sup>۱</sup> [۴]

آن‌گاه حضرت فرمود که: در این شهر مردی از دنیا رفته که پیشینیان در (هیچ) عمل خیری از او سبقت نگرفتند و بندگان خدا در هیچ سعادت‌ی به (پایه و درجه) او نمی‌توانند رسید. (او) به تحقیق، (همواره) همراه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جهاد می‌کرد و جان خود را فدای (جان) او می‌کرد. هرگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را با پرچم خود (پرچم اسلام)، به هر طرف می‌فرستاد، جبریل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ او قرار می‌گرفت و (هرگز) بر نمی‌گشت مگر آن‌که خداوند به دست او فتح (و پیروزی) را (فراهم) می‌نمود. در شبی به عالم بقا رحلت کرد که حضرت عیسی در آن شب به آسمان رفت، و در آن شب، یوشع بن نون، وصی حضرت موسی از دنیا رفت. از طلا و نقره (و اموال دنیا) تنها هفتصد درهم از او باقی ماند که (آن‌هم) پس از بخشش‌ها و انفاق‌هایش باقی مانده بود و می‌خواست با آن برای خانواده خود خادمی تهیه کند. [۵]

در این جا، گریه گلوی حضرت را گرفت و خروش از مردم بلند شد.

۱۲ سایرین، ضروری است، چنین کسی اگر مردم را به اطاعت از خود نخواند، ستم نموده است. مانند پزشکی که می‌داند میکربها از چه طریقی موجب بیماری هلاکت بار می‌شوند و بی‌تفاوت به هلاکت افراد، آن‌ها را آگاه ننماید و به اطاعت از خودش برای رعایت نکات خاص برای پیشگیری از آن بیماری ننماید.



آن‌گاه فرمود: منم فرزند (پیامبر) نویدبخش، منم فرزند (پیامبر) هشدار دهنده، منم فرزند دعوت کننده به سوی خدا، منم فرزند سراج منیر،<sup>۱</sup> منم (یکی از آن) خاندان که خدای تعالی در کتاب خود موذت آن‌ها را واجب گردانید، (آن‌جا که) فرمود:

قل لا أسألكم عليه اجراً إلا المودة في القربى و من يقترب  
حسنة نزد له فيها حسناً<sup>۲</sup>

حسنة‌ای که حق تعالی در این آیه فرموده، محبت ما است. [۶]  
آن‌گاه حضرت بر منبر نشست. عبدالله بن عباس<sup>۳</sup> برخاست و گفت:  
ای مردم، این فرزند پیامبر شما و وصی امام شماست. (بیایید و) با او  
بیعت کنید. مردم (سخن عبدالله بن عباس) را پاسخ دادند و گفتند: چقدر  
او برای ما محبوب است! و حقّ او بر ما بسی واجب! سپس با آن حضرت  
برای خلافت بیعت نمودند. [۷] (در ضمن بیعت)، آن حضرت با ایشان  
شرط کرد که: با هر کس که من صلح کردم، شما صلح کنید و با هر که  
جنگیدم شما (نیز) بجنگید. مردم پذیرفتند. [۸]

۱. چراغ روشنایی بخش.

۲. سوره شوری آیه ۲۳.

۳. عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله است که در متون تاریخی با القاب «حبر الامه» و «ابن عباس» از او یاد شده است. وی سه سال پیش از هجرت در شعب ابی طالب متولد شد و در سال (۶۸ یا ۶۹ ه.ق.) از دنیا رفت. در جنگ‌های صفین و جمل و نهروان در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت نمود و از طرف حضرت علیه السلام، به استانداری بصره منصوب شد. وی هم چنین از یاران باوفای امام حسن و امام حسین علیه السلام بوده است. روایات فراوانی از طریق شیعه و سنی از ابن عباس نقل شده است. کتاب تفسیری منسوب به او بارها به چاپ رسیده است. وی جد خلفای بنی عباس نیز به شمار می‌آید.

این واقعه در روز جمعه بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهارم هجری بود که عمر شریف آن حضرت به سی و هفت سال رسیده بود.

پس از آن حضرت امام حسن علیه السلام از منبر به زیر آمد، کارگزاران خود را به اطراف و اکناف فرستاد و برای هر محل، حکام و امرایی نصب کرد. (از جمله) عبدالله بن عباس را به بصره<sup>۱</sup> فرستاد. [۹]

مطابق روایت شیخ مفید و برخی دیگر از محدثان بزرگوار، چون خبر شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و بیعت کردن مردم با امام حسن علیه السلام به معاویه رسید، دو جاسوس فرستاد و به آن‌ها فرمان داد که هر چه اتفاق می‌افتد برای او بنویسند و کار خلافت را بر امام حسن علیه السلام دشوار گردانند. [۱۰] یکی از آن‌ها را که از مردم بنی‌القیین<sup>۲</sup> بود، به سوی بصره، و دیگری را که از قبیله حمیر<sup>۳</sup> بود، به سوی کوفه فرستاد. حضرت امام حسن علیه السلام بر این امر مطلع شد. جاسوس حمیری را طلبید و گردن زد، و نامه‌ای به بصره فرستاد که آن جاسوس قینی را نیز بیانند و گردن بزنند.

۱. بصره دومین شهر بزرگ عراق که اکنون بندر اصلی کشور عراق و مرکز استان بصره است. و در تاریخ آغازین اسلام، نقش بزرگی داشته است.

۲. در الارشاد، بلقین آمده که اصل آن بنوالقین است.

۳. حمیر: نام قبیله بزرگ و کهن عرب قحطانی و نام دولتی در یمن بود. افراد این قبیله در سال نهم هجری ایمان آوردند. قبل از آن، مردم این قبیله بت پرست، مسیحی و یهودی بودند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معاذین جبل را برای تعلیم احکام اسلام همراه مالک بن مراره نزد حمیریان فرستاد. در جنگ صفین، بسیاری از اهالی این قبیله همراه معاویه بودند. مالک بن انس (متوفی ۱۷۹ هـ. ق.) و کعب الاحبار یهودی (متوفی ۳۲ هـ. ق.) را به این قبیله منتسب نموده‌اند.

آن‌گاه نامه‌ای به معاویه فرستاد و در آن نامه نوشت که جاسوسان می‌فرستی و مکر و حيله می‌کنی! گمان دارم که اراده جنگ داری. اگر چنین است، من نیز مهربانی آن هستم. [۱۱]

چون نامه به معاویه رسید، جوابهای نامالایم نوشت و به خدمت حضرت فرستاد. بین آن حضرت و معاویه کار به مکاتبه و ارسال نامه می‌گذشت تا آن که معاویه لشکری گران برداشت و متوجه عراق شد. در همین حال جاسوسانی را به کوفه، نزد جمعی از منافقان و خارجیان که در میان اصحاب حضرت امام حسن علیه السلام بودند، فرستاد. آن‌ها کسانی بودند که از ترس شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، به جبر و زور اطاعت می‌کردند. افرادی مانند عمرو بن حرith<sup>۱</sup> و اشعث بن قیس<sup>۲</sup> و شَبَث بن رَبِعی<sup>۳</sup> و دیگر همگنان ایشان از منافقان و خارجیان. به هریک

---

۱. عمرو بن حرith قرشی مخزومی (۲ ه.ق. - ۸۵ ه.ق. / ۶۲۳ - ۷۰۴ م) از هواداران بنی امیه و جانشین زیاد بن ابیه و ابن زیاد در کوفه و نیز جانشین سعید بن عاص (والی عثمان در کوفه) بوده است. وی در سرکوب قیام مسلم بن عقیل و شهادت میثم تمار و حجر بن عدی نقش مؤثری داشته است.

۲. ابو محمد اشعث بن قیس کندی (متوفی در حدود ۴۰ یا ۴۱ ه.ق.) بزرگ قبیله کنده در حَضْرَمَوْت و کارگزار عثمان بن عفان و حضرت علی علیه السلام در آذربایجان بود. وی نقش عمده‌ای در توقف جنگ صفین و راه اندازی ماجرای حکمیت داشت. لقب وی، «اشعث» به معنای زولیده مو بوده است.

۳. شَبَث بن رَبِعی بن حصین تمیمی یربوعی (متوفی حدود ۷۰ ه.ق.) از اشراف کوفه و شخصیت‌های بی‌ثبات تاریخ اسلام است. وی از مخالفان عثمان و از فرماندهان سپاه امام علی علیه السلام در جنگ صفین بود. نیز در مسیر حرکت به سوی نهروان، به خوارج پیوست. اما با سخنان امام برگشت و فرماندهی قسمتی از سپاه امام را در نهروان به دست گرفت. هم چنین او از کسانی بود که علیه حجر بن عدی شهادت

از ایشان نوشت که: اگر حسن را به قتل برسانی، من دوست هزار درهم به تو می‌دهم و یک دختر خود را به تو تزویج می‌نمایم و لشکری از لشکرهای شام را تابع تو می‌کنم.

با چنین حيله‌هایی، اکثر منافقان را از آن حضرت منحرف کرد و به طرف خود متمایل نمود. کار به آن جاکشید که هرگاه آن حضرت برای نماز حاضر می‌شد، برای محافظت جان خود از شرّ آن‌ها، در زیر جامه‌های خود، زرهی می‌پوشید. روزی در اثنای نماز، یکی از آن منافقان، تیری به جانب آن حضرت انداخت، که چون زره پوشیده بود، اثری در آن حضرت نکرد. آن منافقان، پنهان از حضرت علیه السلام، برای معاویه، نامه‌هایی می‌نوشتند و با او اظهار همراهی می‌کردند.

امام علیه السلام، مؤمنان را به جهاد فراخواندند.

پس از چندی، خبر حرکت معاویه از شام به جانب عراق، به محضر شریف حضرت حسن علیه السلام رسید. بر فراز منبر بر آمد، حمد و ثنای الهی گفت و مردم را به جنگ با معاویه فرا خواند. هیچ‌یک از اصحاب آن حضرت، جواب نگفتند.

داد. در واقعه کربلا، از کسانی بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و از آن حضرت خواست تا به کوفه بیاید. اما با تسلط ابن‌زیاد بر کوفه، تغییر موضع داد و در پراکنده کردن مردم از اطراف مسلم‌بن عقیل نقش به‌سزایی داشت. در روز عاشورا با آن‌که فرماندهی نیروهای پیاده سپاه عمر بن سعد را بر عهده داشت، سعی می‌کرد تا خود را کمتر نشان دهد. امام حسین علیه السلام در روز عاشورا وی را مشخصاً به نام خطاب کرده و فرمودند مگر شما برایم نامه ننوشتید... او در قیام مختار و شورش اشراف کوفه، به مقابله با مختار پرداخت و در تحریک مصعب بن زبیر و قتل مختار نیز نقش داشته است.

عَدِیُّ بن حاتم<sup>۱</sup> برخاست و گفت: سبحان الله! شما چه بدگروهی هستید. امام شما، و فرزند پیغمبرتان، شما را به سوی جهاد فرا می خواند، ولی به او پاسخی نمی دهید؟! شجاعان شما کجا رفتند؟ آیا از غضب حق تعالی نمی ترسید؟ از ننگ و عار پروا نمی کنید؟

گروهی از مردم برخاستند و با او موافقت کردند. حضرت فرمود: اگر راست می گوئید، به سوی نخيله<sup>۲</sup> که لشکرگاه من آن جاست، بیرون بروید، و (البته) می دانم که به گفته خود وفانخواهید کرد، چنانکه برای کسی که از من بهتر بود وفانکر دید. چگونه برگفته شما اعتماد کنم، در حالی که دیدم که با پدرم چه کردید.

آن گاه از منبر به زیر آمد. سوار شد و به سوی لشکرگاه رفت. چون به آن جا رسید، اکثر آن ها که پیمان اطاعت بسته بودند، وفانکردند و حاضر نشدند. حضرتش خطبه خواند و فرمود: مرا فریب دادید، چنانکه امامی را که پیش از من بود، فریب دادید. ندانم که بعد از من همراه با کدامین پیشوا بجنگید. آیا در رکاب کسی که هرگز ایمان به خدا و رسول نیاورده و از ترس شمشیر، اظهار اسلام کرده است، جهاد خواهید کرد؟ [۱۲]

---

۱. عدی بن حاتم طایی (متوفی ۶۷ ه.ق.) از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و رئیس قبیله طی بوده است. پدرش حاتم طایی در جاهلیت به سخاوت فراوان، مشهور بود. او در دوره خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در همه صحنه ها و در جنگ های جمل، صفین و نهروان در کنار ایشان بود و در زمان خلافت امام حسن علیه السلام نیز در کنار ایشان ماند. او در برابر معاویه، آشکارا بر محبت خود به امیرالمؤمنین علیه السلام تأکید می کرد.

۲. اردوگاهی نظامی که در سرزمین کوفه و در مسیر شام قرار دارد.

## به سوی شهر انبار

آن‌گاه از منبر به زیر آمد. یکی از مردان قبیله «کِنده»<sup>۱</sup> را که «حَکَم» نام داشت، با چهار هزار سرباز، بر سر راه معاویه فرستاد. به او امر کرد که در منزل انبار<sup>۲</sup> توقف کند تا فرمان حضرت به او برسد. چون به انبار رسید، معاویه مطلع شد. پیکی به نزد او فرستاد و نامه نوشت که: اگر دست از یاری حسن برداری و به سوی من بیایی، حکومت ولایتی از ولایات شام<sup>۳</sup> را به تو می‌دهم. نیز نقداً پانصد هزار

۱. قبیله کنده؛ از قبایل مهم قحطانی یمن بودند و در نزدیکی حَضْرَمَوْت می‌زیستند. بعدها، پس از مهاجرت از جنوب به شمال شبه جزیره عربستان، در نجد ساکن شدند و حکومتی قبیله‌ای را تشکیل دادند که تابع پادشاهی حَمِیر بودند. اوج قدرت حکومت قبیله کنده، اوایل قرن پنجم میلادی بوده است که توانستند شهر حیره را تصرف کنند. اشعث بن قیس، حجر بن عدی و بشیر بن عمرو خضرمی از این قبیله به شمار می‌روند.

۲. انبار؛ یکی از شهرهای باستانی ایران در زمان ساسانیان بوده که در خط دفاعی ایران در برابر امپراطوری روم قرار داشت. از این روی، شاپور ساسانی، شهر انبار را بازسازی کرد. از آن پس، به عنوان یکی از مهم‌ترین مراکز مهم دفاعی و نظامی درآمد. بعدها به عراق ملحق شد و در حدود ۶۲ کیلومتری بغداد واقع شده بود. در حال حاضر، یکی از استان‌های هیجده گانه کشور عراق است و البته بزرگترین استان عراق است. استان انبار در غرب این کشور قرار گرفته است و مرکز آن شهر رمادی است.

۳. شام یا شامات، منطقه وسیعی بود که شامل سوریه، لبنان، اردن و بخشی از فلسطین می‌شد. این منطقه، حیطه اولیه ولایت پادشاهان اموی به شمار می‌رفت که پایتخت آنان، دمشق بوده است. به دمشق نیز شام گفته می‌شود. معاویه، اولین پادشاه اموی در شام بوده که قصر خضراء وی در آن مشهور بوده است. بعد از او، پسرش یزید، پس از فاجعه کربلا، دستور داد اسرای اهل بیت علیهم السلام را، به کوفه و شام بردند. قبرستان باب الصغیر در شام، محل دفن سرهای مطهر شهدای کربلا است. نیز قبر عبدالله بن

درهم<sup>۱</sup> برای او فرستاد.

حکم، زر را دید؛ وعده حکومت را شنید و دنیا را به بهای دین خرید. زر را گرفت و همراه با دو بیست نفر از خویشان و مخصوصان خود، از حضرتش روی گردانید و به معاویه پیوست.

چون این خبر به حضرت رسید، خطبه خواند و فرمود که: این مرد کندی با من مکر کرد و نزد معاویه رفت. من مکرر به شما گفتم که (می دانم) شما به عهد خود وفا نمی کنید. (چرا که) همه شما بنده دنیا بید. اکنون دیگری را (به جای او برای فرماندهی لشکر) می فرستم، گرچه (البته) می دانم که او نیز چنین خواهد کرد. [۱۳]

سپس مردی از قبیله بنی مراد<sup>۲</sup> را پیش طلبید و فرمود: راه انبار را در پیش بگیر و با چهار هزار سرباز برو و در انبار بمان. در محضر جماعت (مردم)، از او عهد و پیمان ها گرفت که غدر و مکر نکند. او (نیز) سوگندها یاد کرد که چنین نکند. با این همه، چون او روان شد، امام حسن علیه السلام فرمود که: به زودی او نیز غدر می کند. [۱۴] و چنان شد که آن جناب فرمود. چون به انبار رسید و معاویه از آمدن او آگاه شد، فرستاده ها و نامه ها را با پنج هزار درهم به سوی او فرستاد و وعده

---

۱۲ جعفر همسر حضرت زینب علیه السلام و بلال حبشی در شام است. شام سرزمینی باستانی است و اماکن زیارتی و سیاحتی فراوان دارد.

۱. یک درهم نقره معادل یک دهم یک دینار طلا بوده است. با یک محاسبه ساده، می توان دریافت مبلغ اعطایی معاویه تا چه اندازه و سوسه برانگیز بوده است!

۲. قبیله بنی مراد: بزرگ و رئیس این قبیله، هانی بن عروه است که هر گاه ندا می داد، چهار هزار مسلح و هشت هزار پیاده، تحت فرمانش جمع می شدند.

حکومت هر سرزمینی را که بخواهد برای او نوشت. او نیز از آن حضرت برگشت و به سوی معاویه شتاب کرد.

چون خبر او نیز به حضرت رسید، باز خطبه خواند و فرمود: مکرّر به شما گفتم که (عهد) شما را وفایی نیست. اینک آن مرد مرادی نیز با من مکرر کرد و به نزد معاویه رفت. [۱۵]

### به طرف نخیله

امام حسن علیه السلام تصمیم عزم فرمود که از کوفه (برای) جنگ با معاویه بیرون شود. مغیره بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب<sup>۱</sup> را در کوفه به عنوان جانشین گماشت، نخیله را لشکرگاه خود قرار داد و به مغیره فرمان داد که مردم را برای پیوستن به لشکر آن حضرت ترغیب و تحریض نماید تا مردم به لشکر بیوندند. مردم نیز مقدمات کار را فراهم کردند و دسته دسته روان شدند. امام حسن علیه السلام سپاه را از نخیله کوچ داد تا به «دیر عبدالرحمن»<sup>۲</sup> رسید. در آن جاسه روز اقامت فرمود تا سپاه جمع شد. در این وقت، شمار لشکر که محاسبه شد، چهل هزار نفر سواره و پیاده بودند.

۱. مغیره بن نوفل بن الحارث بن عبدالمطلب در مکه و پیش از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شد. نیز گفته شده که تولد وی در سال چهارم هجری بوده است. همسرش، دختر ابوالعاص و زینب، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی در نبرد صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر زد و در زمان خلافت عثمان، به قضاوت مشغول بود.

۲. دیر عبدالرحمن نام محلی است. به محل عبادت راهبان مسیحی «دیر»



آن‌گاه حضرت، عبیدالله بن عباس<sup>۱</sup> را با قیس بن سعد<sup>۲</sup> و دوازده هزار نفر، از دیر عبدالرحمن به جنگ با معاویه فرستاد و فرمود که: عبیدالله امیر لشکر باشد، و اگر برای او مشکلی پیش آید، قیس بن سعد امیر باشد، و اگر او رانیز عارضه‌ای روی دهد، سعید<sup>۳</sup> پسر قیس امیر باشد. سپس به عبیدالله سفارش فرمود که (همفکری و) مصلحت (اندیشی با) قیس بن سعد و سعید بن قیس را از دست ندهد. پس از این، خود از آن‌جا بار (و

۱. عبیدالله بن عباس: (متوفی ۵۸ ق.) عموزاده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و برادر کوچکتر عبدالله بن عباس مشهور است که در دوران خلافت امام علی علیه السلام، از سوی ایشان والی مین شد. عبیدالله از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به شمار می‌رود نام او در سلسله احادیث بسیاری آمده است، ولی گویا وی به صورت مستقیم تنها یک حدیث از شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است. وی از فرماندهان ارشد سپاه امام حسن علیه السلام بود که به معاویه پیوست. پس از به حکومت رسیدن معاویه، به مدینه رفت و باقی عمر خود را در آن‌جا گذراند. منابع تاریخی از این‌که وی در حکومت معاویه، منصبی را پذیرفته باشد چیزی ذکر نکرده‌اند.

۲. قیس بن سعد بن عباد خزرچی (متوفی ۶۰ ق.) از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، بزرگ قبیله خزرچ، و از کارگزاران حکومت علوی و از فرماندهان سپاه امام علی و امام حسن علیه السلام و از سخاوتمندان مشهور عرب به شمار می‌آید. وی در بیشتر جنگهای دوره پیامبر صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام حضور داشت و در برخی از آن‌ها از جمله صفین، پرچم و فرماندهی را نیز بر عهده داشت. او از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان کارگزار ولایت مصر و سپس آذربایجان منصوب شد. عبدالحسین امینی نام قیس را در شمار شاعران قرن اول قمری واقع غدیر، ذکر کرده است. در باره او به تحقیق گسترده علامه امینی در الغدیر ج ۲، ص ۵۱ بنگرید.

۳. سعید بن قیس همدانی از یاران امام علی و امام حسن علیه السلام بود که در جنگهای جمل و صفین حضور داشت و برخی از نامداران سپاه معاویه را کشت. وی همواره مورد تأیید حضرت علی علیه السلام بود تا آن‌جا که حضرت ضمن سروردن شعری در مدح او، کردارش را تأیید نمود. او پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، در کنار امام حسن علیه السلام بود. عبدالرحمن کارگزار مختار در موصل، از فرزندان او بود که در سپاه مختار درگذشت.

بُنه را جمع) کرد و به سباباط مدائن<sup>۱</sup> تشریف برد. در آن جا خواست که اصحاب خود را بیازماید و کفر و نفاق و بی وفایی آن منافقان را بر همگان آشکار گرداند.

بدین روی مردم را گرد آورد، خدای را حمد و ثنا گفت، آن گاه فرمود:

به خدا سوگند که من بحمدالله والمنة امیدم آن است که برای خلق او، خیر خواه ترین ام. کینه هیچ مسلمانی را در دل ندارم و قصد بدی نسبت به هیچ کسی، در خاطر نمی گذرانم.

هان ای مردم! آنچه را شما در مورد جماعت و یکدستگی مسلمانان ناخوشایند می دارید و مکروه می دانید، برای شما بهتر است از پراکندگی و چنددستگی که دوست می دارید. و آنچه من صلاح شما را در آن می بینم، بهتر است از آنچه شما صلاح خود را در آن می دانید. پس با فرمان من مخالفت نکنید و رأی و نظری را که من برای شما انتخاب می کنم، به خودم (برنگردانید و) رد نکنید. حق تعالی ما و شما را پیامرزد و به هر چه موجب محبت و خشنودی اوست، راه نماید. [۱۶]

چون این خطبه را به پایان برد، از منبر فرود آمد. منافقان که این سخنان را از آن حضرت شنیدند، به یکدیگر نظر کردند و گفتند: از کلمات حسن (علیه السلام) معلوم می شود که می خواهد با معاویه صلح کند و خلافت را به او واگذارد. لذا گروهی از ایشان که در باطن مذهب

۱. در لغت، سباباط را دالان بین دو خانه یا دو دکان (مغازه) را می گویند. سقفی که بالای مسیر عبور رهگذران بنا می شود و در زیر آن، راه ورود به خانه باشد: (منتهی الارب) و (آندراج).

اما سباباط مدائن، نام شهری در دو فرسخی مدائن در سر راه کوفه است.

خوارج<sup>۱</sup> را داشتند، برخاستند و گفتند: «كَفَرُوا وَ اللَّهُ الرَّجُلُ!» به خدا قسم که این مرد کافر شد!

آن‌گاه بر آن حضرت شوریدند و به خیمه آن جناب ریختند و هرچه از اسباب و وسایل یافتند، غارت کردند. حتی سجاده آن جناب را از زیر پایش کشیدند. عبدالرحمن بن عبدالله از دی<sup>۲</sup> پیش تاخت و ردای آن حضرت را از دوشش کشید و (به غارت) برد. آن حضرت متقلد السیف<sup>۳</sup> بنشست، در حالی که رداء بر دوش مبارک نداشت. پس از این هجوم و غارت، اسب خود را طلبید و سوار شد و اهل بیت آن جناب با تعداد اندکی از شیعیان دور آن حضرت را گرفتند و در حالی که دشمنان را از آن حضرت دور می‌کردند، آن جناب راه مداین را در پیش گرفت.

امام علیه السلام از تاریکی‌های سابط مداین عبور می‌کرد که فردی پلید از

---

۱. خوارج: گروهی از مسلمانان بودند که در میانه و پس از جنگ صفین و ماجرای حکمیت، بر امام علی علیه السلام خروج کردند و سپس با ایجاد ناامنی، جنگ نهروان را به راه انداختند. پس از شکست در نهروان، به شاخه‌های متعددی تقسیم شدند که در طول تاریخ، همه آن‌ها منقرض شدند. امروزه تنها اباضیه که آرای آن‌ها به عقاید سایر مسلمانان نزدیکتر است، در برخی مناطق همچون عمان وجود دارند. از خصوصیات مشهور آنان می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: حفظ و قرائت قرآن بدون تدبیر در آن، گرایش و تظاهر به زهد، فضیلت شمردن جهاد با اهل قبله (مسلمانان) و اسیر کردن یا کشتن زنان و کودکان آن‌ها و در عین حال، نرمش با اهل ذمه و مشرکان، دشمنی با امام علی علیه السلام و کینه به ایشان حتی پس از شهادت ایشان، کافر و گمراه دانستن عموم مسلمانان به جز خودشان و ...

۲. عبدالرحمن بن عبدالله از دی شخصی است که لباس حضرت را غارت برد.

۳. متقلد السیف: در حالی که با خود شمشیر حمایل کرده بود.

قبیله بنی اسد<sup>۱</sup> به نام جراح بن سنان<sup>۲</sup> پیش آمد، لگام مرکب آن حضرت را گرفت و گفت: ای حسن! کافر شدی چنان که پدرت کافر شد. سپس میغولی<sup>۳</sup> را که در دست داشت، بر ران آن حضرت زد. (و بنا به قول دیگری، خنجری مسموم بر ران مبارکش زد) که تا استخوان ران او را شکافت. آن حضرت از هول درد، دست به گردن او افکند و هر دو به زمین افتادند. در این زمان، شیعیان و موالیان، آن نابکار را کشتند و آن حضرت را برداشتند و بر تختی نهادند و به مدائن به خانه سعد بن مسعود ثقفی<sup>۴</sup> بردند.

۱. بنی اسد: قبیله بنی اسد در فتوحات عراق به ویژه قادسیه از خود رشادت فراوان نشان دادند. پس از بنای شهر کوفه، بنی اسد یکی از نخستین قبایلی بودند که در آن سکنا گزیدند. آن‌ها در ناحیه عراق و به ویژه اطراف کوفه و بصره ساکن شدند و گروه‌هایی از ایشان نیز به سوی شام مهاجرت کردند. قبیله بنی اسد در جنگ جمل به طرفداری از امام علی علیه السلام جنگیدند. شهرت بنی اسد در روزگار معاصر بیشتر به تشیع آنان است. بیشتر اهالی کوفه به تشیع گرایش داشتند و مرکزیت یافتن این شهر در دوره خلافت حضرت علی علیه السلام در این موضوع بی‌تأثیر نبود. مسلم بن عوسجه اسدی و حبیب بن مظاهر اسدی دو تن از مشهورترین اصحاب امام حسین علیه السلام در واقعه عاشورا، از قبیله بنی اسد بودند. برخی از روایات، حکایت از شرکت چند تن از افراد بنی اسد در لشکر عبیدالله بن زیاد دارد که مهم‌ترین آن‌ها، حرمه بوده است. گروهی دیگر از ایشان که در آبادی‌های اطراف شهر کوفه سکنا داشتند، بیکر شهدای اهل بیت علیهم السلام را در کربلا دفن کردند.

۲. جراح بن سنان یکی از خوارج از تیره بنی اسد است که سابقه شرارت داشته و از جمله کسانی است که در زمان خلافت عمر بن خطاب، با تهمت زدن به سعد بن ابی وقاص، در صدد عزل وی از امارت کوفه بوده است.

۳. ظاهراً مراد از میغول، تیغی است که در میان عصا باشد.

۴. سعد بن مسعود ثقفی، از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام

این سعد، عموی مختار ثقفی<sup>۱</sup> بود که از جانب امام حسن علیه السلام و پیش از آن نیز از جانب امیرالمؤمنین علیه السلام، والی مدائن بود. مختار نزد عموی خود آمد و گفت: بیا حسن علیه السلام را به معاویه تسلیم کنیم، شاید معاویه حکومت سرزمین های عراق را به ما بدهد. سعد گفت: وای بر تو، خداوند روی تو و رأی تو را زشت گرداند. من از جانب او و پیش از این از جانب پدر او والی بودم، اینک حق نعمت ایشان را فراموش کنم و فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به دست معاویه بدهم؟ شیعیان که چنین سخنی را از مختار شنیدند، خواستند او را به قتل برسانند که به شفاعت عمویش، از تقصیر او گذشتند.

سعد، جراحی آورد و جراحت پای آن حضرت را درمان کرد. اما بی وفایی اصحاب آن حضرت به مرتبه ای رسید که اکثر رؤسای لشکرش به معاویه نامه نوشتند که ما مطیع و سر به فرمان<sup>۲</sup> تویم. زود متوجه

۱. و عموی مختار ثقفی بوده است. وی در جنگ صفین به ولایت مدائن گمارده شد و تا زمان امام مجتبی علیه السلام، در این سمت باقی بود. پس از ترور نافرجام امام حسن علیه السلام در ساباط مدائن، سعد مسئولیت حفاظت از جان امام را بر عهده گرفت و تا بهبودی امام علیه السلام میزبان ایشان بود.

۱. مختار ثقفی: (متوفی ۶۷ ق.) یکی از تابعین اهل طائف، که به قیام برای خونخواهی امام حسین علیه السلام مشهور است (کسانی که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نبوده اند، ولی با اصحاب ایشان مصاحبت داشته اند را تابعین گویند). مختار، میزبان مسلم بن عقیل در کوفه بود و تا پایان قیام وی با او همکاری داشت. ولی هنگام واقعه کربلا، در زندان عبیدالله بن زیاد به سر می برد. در جریان قیام مختار، بسیاری از قاتلان و مجرمان واقعه کربلا به قتل رسیدند و وی به حکومت کوفه رسید. پس از ۸ ماه حکومت بر کوفه، به دست مصعب بن زبیر به قتل رسید. قبری منسوب به وی در کنار مسجد کوفه در نزدیکی مزار مسلم بن عقیل قرار دارد.

۲. منقاد: مطیع و فرمانبردار.

عراق شو. هنگامی که نزدیک ما برسی، ما حسن را گرفته و به تو تسلیم می‌کنیم.

خبر این مطالب به امام حسن علیه السلام می‌رسید. نیز نامه قیس بن سعد که همراه با عبیدالله بن عباس به جنگ با معاویه رفته بود، به آن حضرت رسید، مشتمل بر این فقرات که: چون عبیدالله در قریه حبویه<sup>۱</sup> - که مقابل اراضی مسکن<sup>۲</sup> است - در برابر لشکرگاه معاویه، خیمه زد و فرود آمد، معاویه پیکری به نزد عبیدالله فرستاد و او را به جانب خود طلبید و بر ذمه خود گرفت که هزار هزار درهم به او بدهد؛ البته نصف آن مبلغ را فوراً و نقداً تقدیم او کند، و نصف دیگر را بعد از این که به کوفه داخل شود، به او بدهد. در همان شب، عبیدالله از لشکرگاه خود گریخت و به لشکرگاه معاویه رفت. چون صبح شد، لشکر امیر خود را در خیمه نیافتند. ناگزیر با قیس بن سعد نماز صبح را به جا آوردند. او برای مردم خطبه خواند و گفت: اگر این خائن بر امام خود خیانت کرد، شما خیانت نکنید، و از غضب خدا و رسول او پروا کنید و با دشمنان خدا بجنگید. مردم به ظاهر قبول کردند. ولی هر شب جمعی از ایشان می‌گریختند و به لشکر معاویه ملحق می‌شدند.

۱. حبویه: روستایی در منطقه مسکن بوده است و مسکن سرزمینی است در کنار نهر دجیل. «دجیل» قریه‌ای نزدیک به «بلد» در یک منزلی «سامره» است و در زمان ما هم این قریه به همین نام معروف است. قبر ابراهیم بن اشتر که در سر راه سامره است در اراضی دجیل واقع است. (ناصر باقری بیدهندی)

۲. مسکن: به کسر میم، چنانچه خطیب در تاریخ ذکر کرده است موضعی بر کرانه نهر «دجیل»، نزدیک «بادانا» است. سبط ابن‌الجوزی در تذکره نقل کرده است که در این محل، میان لشکر عبدالملک بن مروان و مصعب بن زبیر، جنگ و درگیری واقع شده و قبر مصعب و ابراهیم بن اشتر نخعی در آن جا قرار دارد. (ناصر باقری بیدهندی)

به طور کلی و از مجموع وقایع و اخبار، بی وفایی مردم و آنچه در دل پنهان داشته بودند، بر حضرت امام حسن علیه السلام آشکار شد و دانست که اکثر مردم بر راه نفاق هستند و جمعی که شیعه‌ی خاص و مؤمن‌اند، اندک هستند که (توانایی) مقاومت (در برابر) لشکرهای شام را ندارند.<sup>۱</sup> از سوی دیگر، معاویه برای آن حضرت در باب صلح و سازش، نامه نوشت. او نامه‌های منافقانی را که در سپاه آن حضرت بودند و به معاویه نامه نوشته بودند و اظهار اطاعت و انقیاد از او کرده بودند، همراه با نامه خود، به نزد آن حضرت فرستاد. معاویه در نامه‌اش نوشت: یاران تو با پدرت موافقت نکردند، با تو نیز موافقت نخواهند کرد. اینک این نامه‌های ایشان است که برای تو فرستادم.

امام حسن علیه السلام چون آن نامه‌ها را دید، دانست که معاویه، (به حسب ظاهر) طالب صلح شده است. ناگزیر با شروط بسیاری که معاویه برای خود قرار داده بود، اقدام به مصالحه با معاویه کرد. البته امام علیه السلام می‌دانست که سخنان معاویه جز کذب و دروغ، بهره‌ای ندارد، لکن چاره‌ای نداشت. زیرا از آن مردمان که به یاری او گرد آمده بودند، جز معدودی، همه بر شیوه نفاق بودند و اگر کار به جنگ می‌کشید، در نخستین حمله، خون آن شیعیان اندک ریخته می‌شد و حتی یک تن از آنان نیز به سلامت نمی‌ماند.

---

۱. روشن است که این سخن بر حسب ظاهر است، چرا که امام علیه السلام در تعامل با دیگران حکم به ظاهر می‌کند و بر آن اساس تصمیم می‌گیرد، گرچه به علم الهی تمام رویدادهای آینده را می‌داند، چنان‌که گاهی خبرهایی از غیب و درون افراد و آینده و گذشته پنهان مخاطبان خود می‌داده است. (ویراستار).

علامه مجلسی<sup>۱</sup> در جلاء العیون<sup>۲</sup> می نویسد:

نامه معاویه به امام حسن علیه السلام رسید. حضرت نامه های معاویه و نامه های منافقان از اصحاب خود را خواند، و از گریختن عبیدالله و سستی لشکر او و نفاق لشکر خود مطلع گردید. اما باز هم برای اتمام حجت، به آنان فرمود: می دانم که شما با من در مقام مکرید. ولیکن حجت خود را بر شما تمام می کنم. فردا در فلان محل جمع شوید و بیعت خود را نشکنید و از کيفر خداوند بترسید. [۱۷]

در آن محل، ده روز توقف فرمود و بیش از چهار هزار نفر گرد آن حضرت جمع نشدند. حضرت بر منبر برآمد و فرمود: عجب دارم از گروهی که نه حیا دارند و نه دین. وای بر شما! به خدا سوگند معاویه به

۱. علامه مجلسی؛ علامه محمد باقر بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی (۱۱۱۰ - ۱۰۳۷) در اصفهان در عصر صفویه می زیسته است. وی به حدیث نگاری علاقه وافر داشت و مشهورترین کتاب او، مجموعه حجیم حدیثی شیعه، به نام بحارالانوار است که نقش به سزایی در احیای جایگاه حدیث در منظومه معرفت دینی داشت. وی به دلیل همکاری با حکومت صفویان و نقش بارز سیاسی و اجتماعی اش در آن دوران، از شهرت زیادی برخوردار است. وی در دوران شاه سلیمان صفوی، به مقام «شیخ الاسلام» رسید. پدر گرامی ایشان، محمد تقی مجلسی، ملا صالح مازندرانی، فیض کاشانی و ... از مشهورترین اساتید وی به شمار می روند. نیز وی شاگردان بزرگی چون افندی اصفهانی، سید نعمت الله جزایری، ملامحمد رفیع گیلانی و میر محمد حسین خاتون آبادی را تربیت نموده است. از مهم ترین آثار ایشان، علاوه بر مجموعه گرانسنگ بحارالانوار، می توان از «حلیه المتقین»، «ملاذالآخبار» و نیز «جلاء العیون» نام برد.

۲. جلاء العیون: کتابی به زبان فارسی، تألیف علامه محمد باقر مجلسی متوفای ۱۱۱۰ ق. در باره تاریخ زندگانی چهارده معصوم علیهم السلام است. این کتاب در ۱۴ باب نگاشته شده که هر باب شامل فصول متعددی است. جلاء العیون با توجه به نگرش مؤلف آن، کتابی اعتقادی - کلامی قلمداد می گردد.



آنچه برای شما در ازای کشتن من ضامن شده است، وفا نخواهد کرد. می خواستم برای شما دین حق را به پا دارم، اما یاری ام نکردید. من (خود به تنهایی، بندگی و) عبادت خدا را می توانم انجام دهم، لیکن به خدا سوگند (هنگامی که) من امر (خلافت) را به معاویه (وا) گذارم، شما در دولت بنی امیه هرگز شادی و فرح نخواهید دید، انواع عذاب ها را بر شما وارد خواهند ساخت. گویا می بینم فرزندان شما را که بر در خانه های فرزندان ایشان ایستاده باشند و آب و طعام طلب می کنند و به ایشان نمی دهند. به خدا سوگند که اگر یآوری می داشتم، کار را به معاویه (وا) نمی گذاشتم. زیرا به خدا و رسول سوگند یاد می کنم که خلافت بر بنی امیه حرام است. پس اُف بر شما ای بندگان دنیا! به زودی وبال اعمال خود را خواهید یافت. [۱۸]

### صلح نامه

چون حضرت از اصحاب خود نومید شد، در جواب معاویه نوشت: من می خواستم حق را زنده کنم و باطل را بمیرانم و کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را جاری گردانم. (ولی) مردم با من موافقت نکردند. اکنون با شرایطی چند، با تو صلح می کنم؛ با این که می دانم به این شرط ها وفا نخواهی کرد. به این پادشاهی که برای تو فراهم شد، شاد باش. به زودی پشیمان خواهی شد. چنانکه دیگران که غضب خلافت کردند، پشیمان شدند، و (البته دیگر) پشیمانی برایشان سودی نمی بخشد.

آن گاه پسر عم خود عبدالله بن الحارث<sup>۱</sup> را به نزد معاویه فرستاد تا

۱. عبدالله بن الحارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشمی که هنگام

عهدها و پیمان‌ها را از او بگیرد و نامه صلح را بنویسد.  
نامه را چنین نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم

حسن بن علی ابن ابی طالب با معاویه بن ابی سفیان صلح کرد که متعزّض او نگردد، به شرط آن که او (معاویه) در میان مردم به کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و سیره خلفای شایسته عمل کند. به شرط آن که بعد از خود احدی را بر این امر (خلافت) تعیین ننماید و مردم در هر جای عالم که باشند در شام و عراق و حجاز و یمن از شرّ او ایمن باشند. و اصحاب علی بن ابی طالب و شیعیان او بر جانها و مالها و زنان و اولاد خود از معاویه ایمن باشند و به این شرط، عهد و پیمان خدا گرفته شد. و نیز (به شرط) آن که برای حسن بن علی و برادرش حسین و دیگر اهل

---

رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، دوسال داشت و احادیثی مُرسل از آن حضرت نقل کرده است. برخی وی را از یاران امام علی علیه السلام دانسته‌اند. وی به روایتی فقیه و ثقه بوده است. در حدود سال ۴۲ ق. از طرف مروان، منصب قضاوت مدینه را داشت و سپس عزل شد. پس از آن در بصره سکونت گزید. آنگاه که نامه یزید بن معاویه به ابن زیاد رسید که به او فرمان داده بود که از بصره به کوفه برود، عبیدالله ۵۰۰ تن از اهل بصره را برای همراهی خود برگزید که عبدالله بن حارث بن نوفل و شریک بن اعور از جمله آنان بودند. عبیدالله می‌خواست زودتر از امام حسین علیه السلام وارد کوفه شود و تا رسیدن امام حسین علیه السلام، بر اوضاع مسلط شود. لذا هر عاملی که منجر به تأخیر در ورود او به کوفه می‌شد، به نفع شیعیان بود، به همین جهت، نخست شریک بن اعور و سپس عبدالله بن حارث، خود را به بیماری زدند و از اسب بر زمین انداختند. گروهی دیگر نیز به پیروی از آن دو، چنین کردند. با این امید که ابن زیاد به حال و احوال آن‌ها بپردازد و مشغول شود و ورودش به کوفه تأخیر بیفتد تا امام حسین علیه السلام زودتر از وی به کوفه وارد شوند. ولی ابن زیاد به افتادگان توجهی نکرد و به حرکت خویش ادامه داد...

بیت و خویشان رسول خدا ﷺ مکرری نیندیشد، و در آشکار و پنهان، ضرری به ایشان نرساند و احدی از ایشان را در افقی از آفاق زمین ترساند، و آن که سب امیرالمؤمنین نکند، و در قنوت نماز به آن حضرت و شیعیان او ناسزا نگوید، چنانچه (تاکنون) می‌کردند. [۱۹]

چون نامه نوشته شد، خدا و رسول را به آن گواه گرفتند و شهادت عبدالله بن الحارث و عمرو بن ابی سلمه<sup>۱</sup> و عبدالله بن عامر<sup>۲</sup> و عبدالرحمن بن سمره<sup>۳</sup> و دیگران را بر آن نامه نوشتند.

### فرواد آمدن معاویه در نخيله

چون صلح منعقد شد، معاویه به سمت کوفه حرکت کرد تا آن که روز جمعه به نخيله رسید. در آن جا نماز گزارد و خطبه خواند. او در آخر خطبه اش گفت: من با شما برای آن که نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا زکات بدهید، ن جنگیدم. بلکه با شما جنگیدم تا آن که بر شما امارت (و حکومتی) به هم برسانم. با این که شما نمی خواستید، (ولی) خدا

---

۱. عمر یا عمرو بن ابی سلمه فرزند ابی سلمه مخزومی وام سلمه بوده است. پدر و مادرش از قریش بودند و به حبشه هجرت کردند. وی در سال دوم هجری در حبشه متولد شد. بعدها پدرش در یکی از غزوات کشته شد.

۲. عبدالله بن عامر، پسر دایی عثمان بود و پدرش عامر بن کریر، پسر عمه رسول خدا ﷺ بود. در زمان عثمان از طرف وی به خاطر خویشاوندیش با عثمان به ولایت بصره منصوب شد و در جنگ جمل علیه علی (علیه السلام) بود و در جنگ صفین یکی از گواهان معاویه بود. بعد از امام علی (علیه السلام)، به همراهی با معاویه، علیه امام حسن مجتبی (علیه السلام) ایفای نقش کرد.

۳. عبدالرحمن بن سمره از کسانی بود که در روز فتح مکه اسلام آوردند. پس از مدتی به بصره رفت و به فرماندهی رسید.

(حکومت بر شما را) به من داد. با حسن شروطی را کرده‌ام که همه در زیر پای من است و به هیچ یک از آن‌ها وفا نخواهم کرد. [۲۰]

### ورود معاویه به کوفه

پس از آن داخل کوفه شد. بعد از چند روز که در کوفه ماند، به مسجد آمد. حضرت امام حسن علیه السلام را بر منبر فرستاد و گفت: بگو برای مردم که خلافت حق من (و از آن من) است. حضرت بر منبر آمد، حمد و ثنای الهی گفت، درود بر حضرت رسالت پناه و اهل بیت او فرستاد و فرمود:

هان! ای مردمان! بدانید که بهترین زیرکی‌ها تقوی و پرهیزکاری است و بدترین حماقت‌ها فجور و معصیت الهی.  
هان! ای مردمان!! اگر در میان جابلقا و جابلسا<sup>۱</sup> در جستجوی مردی باشید که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد، کسی را غیر از من و برادرم حسین نخواهید یافت. خدا، شما را به محمد صلی الله علیه و آله و سلم هدایت کرد. (اما) شما دست از اهل بیت او برداشتید.

---

۱. جابلقا نام شهری است در ادبیات و علوم اسلامی که پیامبر اسلام و امامان جانشین او طی سخنانی از آن یاد کرده‌اند. به ادعای این افراد، شهر مزبور در شرقی‌ترین نقطه عالم قرار دارد و آن سوتر از آن، شهر و انسانی وجود ندارد. در ادبیات و علوم مزبور، جابلقا در نقطه مقابل جابلسا قرار دارد که غربی‌ترین شهر عالم است. نام جابلقا و جابلسا در روایات اسلامی زیاد استفاده شده است. در وصف این دو شهر عبارات مشابهی در منابعی چون تاریخ بلعمی و عجایب المخلوقات طوسی آمده که از آن جمله است: «هر یک هزار یا ده هزار در دارد، مخلوقات آنها غیر قابل شمارشند، ساکنان آنها از ابلیس و حضرت آدم بی‌اطلاع هستند و هر یک هفت هزار سال عمر می‌کنند؛ خورشید و ماه را نمی‌بینند و از نور دیگری استفاده می‌کنند». به این دو شهر در ادبیات فارسی هم زیاد اشاره شده است. [دانشنامه جهان اسلام]

به راستی معاویه در امری که مختصّ من بود و من سزاوار آن بودم، با من منازعه کرد. من چون یآوری نیافتم، به جهت صلاح این امت و حفظ جان‌های ایشان، دست از آن برداشتم. شما با من بیعت کرده بودید که با هر که من صلح کنم صلح کنید، و با هر که بجنگم، بجنگید. من مصلحت امت را در این دیدم که با او صلح کنم و حفظ خون‌ها را بهتر از ریختن خون دانستم. هدف، صلاح شما بود. و آنچه من کردم، حجتی است برای هر که به (مشابه) این امر مبادرت کند. این، فتنه‌ای است برای مسلمانان، و بهره‌ای اندک برای منافقان. تا وقتی که حق تعالی غلبه حق را بخواهد و اسباب آن (غلبه) را میسر دارد. [۲۱]

سپس معاویه برخاست و خطبه خواند و به امیرالمؤمنین علیه السلام ناسزا گفت. حضرت امام حسین علیه السلام برخاست که متعزّض جواب او گردد. حضرت امام حسن علیه السلام دست او را گرفت و او را نشانید و خود برخاست. فرمود:

ای کسی که علی علیه السلام را یاد می‌کنی و به من ناسزا می‌گویی، منم حسن، پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام است. تویی معاویه و پدرت «صخر»<sup>۱</sup> است. مادر من فاطمه علیه السلام و مادر تو «هند»<sup>۲</sup> است. جد من رسول خدا

---

۱. صخر بن حرب بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف معروف به ابوسفیان از چهره‌های مشهور عرب در زمان ظهور اسلام بود. وی در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از سرسخت‌ترین دشمنان اسلام بود و در جنگ‌های بدر و احد و خندق، علیه مسلمانان حضوری فعال داشت. وی در سال هشتم هجری، در فتح مکه به ناچار اسلام آورد. بعد از پیامبر با خلفای اول و دوم مماشات می‌کرد ولی از خلافت عثمان حمایت نمود. پسر او معاویه، نقش سیاسی مهمی در سده اول قمری ایفا کرد و سلسله امویان را بنیاد نهاد.

۲. هند، همسر ابوسفیان و مادر معاویه بود. در زمان جاهلیت، زنانی که در

است صلوات الله علیه، و جد تو «حرب» است. جدۀ من خدیجه علیها السلام است و جدۀ تو «قتیله» است. اینک خدای، هر کدام از من و تو را که گمنام تر باشد، و حَسَبش پست تر، و کفرش قدیم تر، و نفاقش بیشتر، و حقش بر اسلام و اهل اسلام کمتر باشد، لعنت کند.

اهل مجلس همه خروش برآوردند و گفتند: آمین. [۲۲]

### بیعت گرفتن معاویه از بزرگان قوم

روایت شده که چون صلح میان حضرت امام حسن علیه السلام و معاویه منعقد شد، معاویه حضرت امام حسین علیه السلام را وادار به بیعت کرد. حضرت امام حسن علیه السلام به معاویه فرمود: او را کاری مدار، که بیعت نمی‌کند تا کشته شود، و او کشته نمی‌شود تا همه اهل بیت او کشته شوند، و اهل بیت او تا اهل شام رانکشند، کشته نمی‌شوند. [۲۳]

آن‌گاه قیس بن سعد را طلبید که بیعت کند. او مردی بسیار قوی و تنومند و بلند قامت بود. چون بر اسب سوار می‌شد، پای او بر زمین می‌کشید. قیس بن سعد گفت: سوگند یاد کرده‌ام که او (معاویه) را ملاقات نکنم مگر آن که میان من و او، نیزه و شمشیر باشد. معاویه برای این که سوگند او راست آید، نیزه و شمشیر حاضر کرد و او را طلبید. او

---

۴ زنادان و هرزگی بسیار مشهور بودند، به جای تابلو، پرچمی بر در خانه خود می‌آویختند. «هند» مادر معاویه، و «حمامه» مادر ابوسفیان (که پدر معاویه به شمار می‌رود) از این دسته زنان هر جایی بودند که در مورد فرزندانشان، پیوسته میان زناکاران، اختلاف می‌افتاد. تا جایی که معاویه بین چند نفر مشکوک بوده است که ابوسفیان یکی از آنها بوده است.

(قیس) با چهار هزار نفر به کناری رفته بود و قصد مخالفت با معاویه را داشت. چون دید که حضرت امام حسن علیه السلام صلح کرد، مضطرب شد. وارد مجلس معاویه شد و از حضرت امام حسین علیه السلام پرسید: بیعت بکنم؟ حضرت اشاره به امام حسن علیه السلام کرد و فرمود: او امام من است و اختیار با اوست. (با این حال)، هر اندازه (به او) گفتند، دست دراز نمی‌کرد؛ تا آن که معاویه از کرسی به زیر آمد و دست بر دست او گذاشت.

به روایتی (دیگر) بعد از آن که حضرت امام حسن علیه السلام او را امر فرمود، بیعت کرد.

### واکنش‌ها در برابر امام علیه السلام پس از بیعت

شیخ طبرسی<sup>۱</sup> در احتجاج<sup>۲</sup> روایت کرده است: چون حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه صلح کرد، مردم خدمت آن حضرت آمدند و بعضی او را به (خاطر) بیعت با معاویه، ملامت کردند. حضرت

---

۱. شیخ طبرسی: فضل بن حسن بن فضل طبرسی (۴۶۸ یا ۴۶۹ - ۵۴۸ ق.) ملقب به امین الاسلام، مفسر، محدث، فقیه، متکلم، ادیب، لغوی، ریاضیدان و از علمای شیعی در قرن ششم هجری است. تفسیر مجمع البیان وی، از تفاسیر مهم شیعه است. طبرسی منسوب به تفرش است و تلفظ آن طَبْرسی است.

۲. احتجاج: کتاب «الإِخْتِجَاجُ عَلَى أَهْلِ اللَّجَاجِ» مشهور به «الاحتجاج» کتابی کلامی و به زبان عربی نوشته ابومنصور، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی از علمای قرن ۶ قمری است. این کتاب در بیان احتجاجات (بحث و استدلال) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و برخی از پیروان آنها با مخالفان خود از فرقه‌های مختلف است. برخی از عالمان شیعی در انتساب کتاب اشتباه کرده و آن را به فضل بن حسن طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان نسبت داده‌اند. احتجاج دارای ترجمه‌ها و شروح متعددی است و بسیاری از بزرگان بر آن اعتماد کرده‌اند.

فرمود: وای بر شما! نمی‌دانید که من برای شما چه کرده‌ام. به خدا سوگند، آنچه من انجام داده‌ام برای شیعیانم بهتر است از آنچه آفتاب بر آن می‌تابد. آیا نمی‌دانید که اطاعت من بر شما واجب است؟ و به نصّ حضرت رسول ﷺ یکی از بهترین جوانان اهل بهشتم؟ گفتند: بلی.

آن‌گاه فرمود: آیا نمی‌دانید کاری که خضر کرد، موجب غضب حضرت موسی شد، چون وجه حکمت آن (کار) بر او (موسی) مخفی بود؟ در حالی که آنچه خضر انجام داده بود، نزد حق تعالی، عین حکمت و صواب بود. آیا نمی‌دانید که هیچ‌یک از ما (اهل بیت) نیست، مگر آن که بیعتی از خلیفهٔ جوری که در زمان اوست، به گردن دارد؛ مگر قائم ما که حضرت عیسی (علیه السلام) در پشت سر او نماز خواهد کرد؟ [۲۴]



## فصل ۴

### شهادت حضرت امام حسن مجتبیٰ علیهما السلام

#### روز شهادت حضرتش و مدت عمر آن جناب

در مورد روز شهادت آن امام مظلوم، اختلاف نظر است. [۱] بعضی آن را در هفتم ماه صفر سال پنجاهم هجری [۲]، و جمعی در بیست و هشتم آن ماه گفته‌اند. [۳] يك. در باره مدت عمر گرامی آن جناب نیز اختلاف نظر است [۴] و مشهور، چهل و هفت سال است. [۵] چنانکه صاحب *كشف الغمّة*<sup>۲</sup>

---

۱. ابوالحسن علی بن عیسی هکّاری (متوفای ۶۹۲ ق)، مشهور به بهاء‌الدین اربلی محدث و مورّخ شیعی قرن هفتم، صاحب کتاب *گرانقدر* *كشف الغمّة*؛ (۶۲۰ تا ۶۲۵-۶۹۲ تا ۶۹۳ ق) می‌باشد. وی نزد شماری از علمای خاصه و عامه دانش آموخت و از بسیاری از علماء، اجازه روایت یافت. برخی از آنان عبارتند از: رضی الدین علی بن طاووس، حافظ محمد بن یوسف گنجی شافعی و .... جمعی از بزرگانی که نزد وی درس خوانده و از او روایت کرده‌اند عبارتند از: علامه حلی، رضی الدین علی بن مطهر (برادر علامه حلی). اربلی علاوه بر این که قصائدی در مدح اهل بیت علیهم السلام سروده، از راویان شعر حضرت علی علیه السلام نیز بوده است. قدرت شاعری او را می‌توان در ابیاتی که بالبداهه سروده و نیز در نشستهای ادبی او باجوینی، ابن صلیا و دیگران دریافت.

به روایت ابن خُشَّاب<sup>۱</sup> از حضرت باقر و صادق علیهما السلام روایت کرده است که: مدت عمر شریف امام حسن علیه السلام در وقت وفات، چهل و هفت سال بود و میان آن حضرت و برادرش حضرت امام حسین علیه السلام به قدر مدت حمل (بارداری) فاصله بود. اما مدت حمل امام حسین علیه السلام شش ماه بود. امام حسن علیه السلام مدت هفت سال را با جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از ایشان، با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، مدت سی سال ماند و بعد از شهادت پدر بزرگوار خود، ده سال زندگی کرد. [۶]

دو. قطب راوندی<sup>۲</sup> از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که

۲. كَشْفُ الْعُمَّةِ فِي مَعْرِفَةِ الْأُئِمَّةِ علیهم السلام کتابی در شرح حال، فضائل و معجزات چهارده معصوم علیهم السلام تألیف بهاءالدین علی بن عیسی اربلی (متوفی ۶۹۲ ق) از عالمان دینی شیعه است. نویسنده، کتاب را با انگیزه روشن کردن حقانیت آنان بر دشمنان اهل بیت و مقابله با غلوکنندگان ائمه علیهم السلام نگاشته و در تألیف خود، استفاده از منابع اهل سنت را بر منابع شیعی مقدم داشته است. این کتاب درباره زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله، فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه اثنی عشر علیهم السلام و مناقب و معجزات آنان نوشته شده است. نویسنده همچنین اشاره‌ای هم به حضرت خدیجه علیها السلام دارد. نویسنده در نگارش این کتاب از منابعی چون وسائل الشیعه و بحارالانوار بهره است.

۱. حسن بن موسی خُشَّاب، راوی شیعی قرنهای دوم و سوم است. بیشتر روایات او فقهی است و با واسطه، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام چون احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی، علی بن أسباط و علی بن حسان واسطی نقل حدیث نموده است. لقب خُشَّاب، ظاهراً ناظر به شغل چوب فروشی او و خاندانش بوده است. علمای رجال متقدم، او را ثقة می‌دانند و به کثرت علم و حدیث، ستوده‌اند. علمای رجال متأخر نیز، وی را ممدوح دانسته‌اند. جزایری او را در شمار راویان حَسَن آورده و مامقانی سخن او را موثق و احادیث او را صحیح یا حَسَن نزدیک به صحیح دانسته است.

۲. قطب راوندی: قطب الدین سعید بن عبدالله بن حسین بن هبه الله راوندی



حضرت امام حسن علیه السلام به اهل بیت خود می فرمود: من مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با زهر شهید خواهم شد. پرسیدند: چه کسی این کار را خواهد کرد؟ فرمود که: زن من، جَعده،<sup>۱</sup> دختر اشعث بن قیس.<sup>۲</sup> معاویه،

کاشانی (متوفای ۵۷۳ ق) معروف به قطب راوندی، محدث، مفسر، متکلم، فقیه، فیلسوف و مورخ بزرگ شیعه در قرن ششم هجری و از شاگردان شیخ طبرسی (صاحب تفسیر مجمع البیان) است. وی دارای تألیفات بسیاری است که معروف ترین اثر وی «الخراج و الجرائح» است. ابن شهر آشوب مازندرانی و منتجب الدین رازی مشهورترین شاگردان او هستند. از اساتید وی می توان به فضل بن حسن طبرسی، صفی الدین مرتضی بن داعی رازی، ابونصر الغازی اشاره کرد. علامه امینی وی را یکی از پیشوایان علمای شیعه، برگزیده این طایفه و یکی از اساتید فقه و حدیث و از نوابغ و رجال علم و ادب می داند. نیز معتقد است هیچ گونه عیبی در آثار فراوانش و هیچ غباری در فضایل و تلاش ها و خدمات دینی و اعمال نیکو و کتب ارزنده اش وجود ندارد. مزار وی در حرم حضرت معصومه علیه السلام می باشد.

۱. جده بنت اشعث بن قیس کندی همسر امام مجتبی علیه السلام است که با توطئه معاویه، آن گرامی را مسموم کرد. وی از امام علیه السلام، صاحب فرزند نشد. در چگونگی و چرایی ازدواج امام مجتبی علیه السلام با او روایات مختلفی وجود دارد. بلاذری در این باره می نویسد: امام علی علیه السلام دختر سعید بن قیس (برادر اشعث) به نام امّ عمران را برای فرزندش حسن [ علیه السلام ] خواستگاری کرد. سعید با برادرش اشعث مشورت کرد و جریان را به او گفت. وی از روی نیرنگ به سعید گفت: بهتر نیست او (ام عمران) را به پسر من محمد که پسر عمویست هست، بدهی؟ به این طریق، اشعث، با خیانت در مشورت، دختر خودش را برای ازدواج با امام مجتبی پیشنهاد داد. امام صادق علیه السلام فرمود: اشعث بن قیس در قتل امیرالمؤمنین علیه السلام، شریک است. دخترش جده، حسن بن علی علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمد نیز در شهادت حسین بن علی علیه السلام شرکت داشت. جده بعد از امام مجتبی علیه السلام دو بار ازدواج کرد. فرزندان او را «بنی مسمة الازواج» می نامیدند، یعنی فرزندان زنی که شوهرانش را مسموم می کند. مادر او امّ فروه خواهر ابوبکر بوده است.

۲. اشعث بن قیس کندی؛ «معدی کرب» ابو محمد اشعث بن قیس کندی

پنهانی زهری برای او خواهد فرستاد و او را امر خواهد کرد که آن زهر را به من بخوراند. گفتند: او را از خانه خود بیرون کن و از خود دور گردان. فرمود: چگونه او را از خانه بیرون کنم، در حالی که هنوز جرمی از او واقع نشده است؟ اگر او را بیرون کنم، برای او نزد مردم عذری خواهد بود که (بگوید) مرا بی جرم و جنایتی اخراج کردند، حال آن که بالاخره، یقیناً کسی غیر او مرا نخواهد کشت. [۷]

بعد از مدتی، معاویه، مال بسیاری (همراه) با زهر کشنده‌ای برای

۴۲ (درگذشت در حدود ۴۰ یا ۴۱ ق) (اشعث یعنی: مرد ژولیده موی)، بزرگ قبیله کینه و کارگزار عثمان بن عفان و حضرت علی علیه السلام در آذربایجان بود. در سال نهم هجری (سنه الوفود)، همراه با تنی چند از بزرگان قبیله کینه به مدینه آمد و مسلمان شد. پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر خواهر خودفرو را به ازدواج وی درآورد، و جعه، قاتل امام مجتبی علیه السلام حاصل این وصلت است. پس از وفات ابوبکر، در عهد عمر بن خطاب، در فتح عراق و نبرد قادسیه و نبرد یرموک شرکت کرد و پس از بنای کوفه در آنجا اقامت گزید. اشعث در دوره خلافت عثمان، کارگزار او در آذربایجان شد. پس از این که امیرالمؤمنین علیه السلام به خلافت رسید، اشعث بر ولایت آذربایجان و ارمینیه باقی ماند. در ماجرای جنگ صفین، خواست به معاویه ملحق شود و با معاویه بنای مکاتبه گذارد. اما چون با یارانش رایزنی کرد، آن‌ها پیوستن به شامیان را زشت شمردند و اشعث از آن رأی بازگشت. وی در توقف جنگ صفین و راه اندازی ماجرای حکمیت نقش عمده‌ای داشت. محمد فرزند بزرگ اشعث در دستگیری حُجر بن عدی، صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت فعال داشت. او از امیران مورد اعتماد زید بن ابی سفیان و ابن زیاد بود و در دستگیری و قتل هانی بن عروه و مسلم بن عقیل در آستانه واقعه کربلا، شرکت جست. فرزند دیگر او، قیس، از کسانی بود که امام حسین علیه السلام را به کوفه دعوت کرد، اما به لشکر شام پیوست و مکاتبه با آن حضرت را انکار کرد، و همو بود که پس از شهادت امام علیه السلام جامه از پیکر آن حضرت ربود. جعه دختر اشعث که با نیرنگ پدر به همسری امام حسن مجتبی علیه السلام درآمد، به فریب معاویه، آن حضرت را مسموم کرد. خانواده اشعث حتی تا سده سوم نیز در کوفه، در حوادث سیاسی غالباً به نفع حاکمان نقش داشتند. و همواره به نیرنگ بازی شهره بودند.

جعه فرستاد و پیغام داد که اگر این زهر را به حسن علیه السلام بخورانی، من صد هزار درهم به تو می‌دهم و تو را به حبالهٔ پسر خود یزید در می‌آورم. [۸] لذا آن زن عزم خود را جزم کرد که آن حضرت را مسموم نماید.

روزی جناب امام حسن علیه السلام روزه بود، و روز بسیار گرمی بود و تشنگی بر آن جناب اثر کرده، و در وقت افطار بسیار تشنه بود. آن زن شربت شیری از برای آن حضرت آورد، که آن زهر را داخل در آن کرده بود و به آن حضرت داد. [۹]

چون آن حضرت بیاشامید و احساس سَمِّ فرمود، کلمه استرجاع<sup>۱</sup> را گفت و خداوند را حمد کرد که او را از این جهان فانی به جنان جاودانی تحویل می‌دهد که به دیدار جدِّ و پدر و مادر و دو عموی خود جعفر و حمزه می‌شتابد. [۱۰]

آن‌گاه خطاب به جعه فرمود: ای دشمن خدا! مرا کشتی، خدا تو را بکشد. به خدا سوگند که بعد از من کسی را جایگزین من نخواهی یافت. آن شخصی که تو را فریب داده، خدا هم تو و هم او را به عذاب خود خوار فرماید.

پس (از این واقعه)، آن حضرت، دو روز در درد و الم ماند و بعد از آن به جدِّ بزرگوار و پدر عالی مقدار خود ملحق گردید.

معاویه نیز به عهده‌های خود به آن پلید و فانکر د. [۱۱]

به روایتی: معاویه مالی را که وعده کرده بود، به او داد، ولی او را به نکاح یزید در نیاورد [۱۲] و گفت: کسی که با حسن علیه السلام و فانکر د، با

۱. یعنی: عبارت «انا لله و انا الیه راجعون».

یزید نیز وفانخواهد کرد. [۱۳]

سه. شیخ مفید<sup>۱</sup> رضوان الله تعالی علیه نقل کرده که: چون مابین امام حسن علیه السلام و معاویه مصالحه شد، آن حضرت به مدینه رفت و همواره خشم خود را فرو می خورد و خانه نشین بود، و منتظر امر پروردگار خود بود تا آن که ده سال از مدت امارت معاویه بگذشت. معاویه در صدد برآمد که برای فرزند خود یزید بیعت بگیرد. چون این کار، خلاف شرایط معاهده و مصالحه ای بود که با امام حسن علیه السلام کرده بود، لاجرم به این سبب، و هم به ملاحظه حشمت و جلال امام حسن علیه السلام و مقبولیت آن جناب نزد مردم، از آن جناب بیم داشت. لذا یک دل و یک جهت، عزم خود را برای قتل آن جناب جزم نمود. زهری را از پادشاه روم طلبید و همراه با صد هزار درهم، برای جعه دختر اشعث بن قیس فرستاد و ضامن شد که اگر جعه آن حضرت را مسموم نماید و به زهر شهید کند، او را در حباله یزید درآورد. جعه به طمع مال و آن وعدهی دروغ، امام حسن علیه السلام را به شربتی مسموم ساخت. آن حضرت چهل روز به حالت بیماری می زیست، و پیوسته زهر در وجود مبارکش اثر می کرد تا بالاخره در ماه صفر سال پنجاهم هجری از دنیا رحلت فرمود، در حالی که سن شریفش به چهل و هشت سال رسیده بود و

---

۱. شیخ مفید: محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (۳۳۶ یا ۳۳۸ - ۴۱۳ق)؛ متکلم، فقیه و تاریخ نگار امامیه در قرن ۴ و ۵ قمری می باشد. او را از احیا کنندگان فرهنگ شیعی و فقه امامیه دانسته اند. وی اصولی را برای استنباط احکام تدوین کرد که شاگردانش، سید مرتضی و شیخ طوسی روش او را در پی گرفتند. از اساتید مشهور وی می توان به شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی، ابن قولویه اشاره کرد. مزار وی در رواق شرقی حرم کاظمین واقع شده است.

مدت خلافتش، ده سال طول کشید. برادرش امام حسین علیه السلام متولی تجهیز و تغسیل و تکفین او گشت و او را در نزد جداهش، فاطمه بنت اسد<sup>۱</sup> رضی الله عنها در بقیع<sup>۲</sup> مدفون کرد. [۱۴]

چهار. در کتاب احتجاج<sup>۳</sup> روایت شده است: شخصی به خدمت امام

۱. فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف، مادر گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام و همسر بزرگوار جناب ابی طالب علیه السلام است که تقریباً پنجاه و پنج سال قبل از هجرت متولد شده و در سال چهارم بعد از هجرت در مدینه رحلت کرد. بعد از ده نفر از اهل مکه، اسلام آورد و بعد از خدیجه علیه السلام نخستین بانویی است که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیعت کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به جهت مهربانی و عطوفت و عنایتی که از این مخدّره جلیل القدر دیده بود، تا روز مرگش، با وی چنان رفتار می کرد که پسری نیکوکار با مادرش رفتار می کند. در روز وفات وی به امام علی علیه السلام فرمود: همانگونه که او مادر تو بود، مادر من هم بود. ایشان، کسی است که سی سال بعد از عام الفیل، در هنگام وضع حمل فرزندش، علی بن ابی طالب علیه السلام، دیوار خانه کعبه برای او شکافت و سپس بسته شد و چهار روز بعد، در حالی که فرزندش را در آغوش داشت، از خانه کعبه خارج شد. چنین کرامتی برای هیچ بانویی و هیچ میلادی روی نداده است.

۲. بقیع: کهن ترین آرامستان مسلمانان است که پیش از اسلام، زمینی بزرگ و بوستانی در حوالی شهر یثرب بوده که دفن اموات مسلمانان از آغاز سده اول هجری در آن آغاز شده است. چهار تن از امامان معصوم علیهم السلام و دیگر وابستگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آن مدفونند. بقیع در ادوار مختلف اسلامی مورد توجه حاکمان بوده و بقعه ها و بارگاه هایی در آن ساخته شده است. اما پس از حمله و سیطره وهابیان بر منطقه حجاز، تمامی آن ها را ویران کردند. اکنون سطح بقیع در جوار حرم نبوی با خاک یکسان است و سنگ نوشته ای در آن مشاهده نمی شود.

۳. «الاحتجاج علی اهل اللجاج» مشهور به «الاحتجاج» کتابی کلامی به زبان عربی است، نوشته ابومنصور، احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی که از علمای قرن ششم قمری است. این کتاب در بیان احتجاجات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه اطهار علیهم السلام و برخی از پیروان آن ها با مخالفان خود از فرقه های مختلف است. بسیاری از بزرگان شیعه مانند شیخ حرّ عاملی، سید محمد باقر خوانساری، سید ابوالقاسم خوبی و دیگران، آن را کتابی نفیس، نیکو و دارای فوائد بسیار دانسته اند.

حسن (علیه السلام) رفت و گفت: یابن رسول الله! گردنهای ما را ذلیل کردی، و ما شیعیان را غلامان بنی امیه گردانیدی.

حضرت فرمود: به چه سبب؟

گفت: به سبب آن که خلافت را به معاویه وا گذاشتی.

حضرت فرمود: به خدا سوگند که یاوری نیافتم، و اگریاوری می یافتم شب و روز با او می جنگیدم تا زمانی که خدا میان من و او حکم کند؛ ولی اهل کوفه را شناختم و ایشان را آزمودم. دانستم که ایشان به کار من نمی آیند، و در عهد و پیمان وفايي ندارند، و برگفتار و کردار ایشان اعتمادی نیست. زبانشان با من است، ولی دل ایشان با بنی امیه است.

آن حضرت همچنان سخن می گفت که ناگاه خون از حلق مبارکش فرو ریخت، طشتی خواست و زیر آن خون ها گذاشت. و پیوسته خون از حلق شریفش می آمد، تا آن که آن طشت مملو از خون شد.

راوی گفت: گفتم: یابن رسول الله! این چیست؟

فرمود: معاویه زهری فرستاد و به خورد من داده اند، آن زهر به جگر من رسیده است و این خون ها که در طشت می بینی، قطعه های جگر من است.

گفتم: چرا مداوا نمی کنی؟

حضرت فرمود: دو مرتبه دیگر مرا زهر داده و مداوا شده ام. این

مرتبه سوم است و قابل معالجه و دوا نیست. [۱۵]

پنج. صاحب کفایة الاثر<sup>۱</sup> به سند معتبر از جنادة بن

۱. ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزّاز قمی رازی، از علمای نیمه دوم قرن



ابی‌امیه<sup>۱</sup> روایت کرده است که در آن بیماری که حضرت امام حسن علیه السلام با آن بیماری ارتحال فرمود، به خدمت او رفتم. دیدم پیش روی او طشتی گذاشته بودند و پاره پاره جگر مبارکش را در آن طشت می‌ریخت.

گفتم: مولای من! چرا خود را معالجه نمی‌کنی؟

فرمود: بنده خدا! مرگ را به چه چیز علاج می‌توان کرد؟

گفتم: انا لله و انا الیه راجعون.

فرمود: رسول خدا به ما خبر داد که بعد از او دوازده خلیفه و امام خواهند بود، یازده نفر از ایشان، از فرزندان علی و فاطمه‌اند، و همه ایشان به تیغ یا به زهر شهید می‌شوند.

آن‌گاه طشت را از مقابل آن حضرت برداشتند. حضرت گریست. من گفتم: یابن رسول الله! مرا مو عظه کن.

قال: نعم، اِسْتَعِدْ لِسَفَرِكَ، وَ حَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ اَجَلِكَ

---

۱۴ چهارم هجری، صاحب کتاب گرانقدر «کفایة الاثر» است که روایات و نصوص دال بر خلافت و امامت ائمه اطهار علیهم السلام را در آن گرد آورده است. وی در مقدمه کتاب، انگیزه خود را از تألیف این کتاب چنین بیان می‌کند: «..... جمعی از ضعفای شیعه را دیدم که تحت تأثیر تبلیغات مخالفان اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته‌اند و می‌گویند ما روایتی مبنی بر امامت ائمه علیهم السلام، از صحابه و پیامبر و اهل بیت علیهم السلام نداریم». لذا به تألیف این کتاب همت می‌گمارد.

او در این کتاب، به جمع‌آوری روایات معتبر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌پردازد که شخصیت‌های مشهور صحابه نقل کرده‌اند. همچنین روایات فراوانی از ائمه علیهم السلام درباره تعداد و نام امامان بعد از آن حضرت نقل می‌کند.

۱. جناده‌بن ابی‌امیه: در میان مورخین، دو روایت در باره او وجود دارد: برخی مورخان، وی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دانسته‌اند، و برخی دیگر از تابعین می‌دانند.

فرمود: مهیای سفر آخرت شو و توشه آن سفر را پیش از رسیدن اجل، به دست آور.

بدان که تو در طلب دنیا هستی، در حالی که مرگ در طلب توست. اندوه روزی را که هنوز نیامده است، بر روزی که اینک در آن هستی بار مکن.

و بدان که هر قدر هم مال و ثروت به دست آوری، بیش از قوت (خوراک و مایحتاج) خود در آن روز بهره نخواهی داشت و (در باقی آن) خزینه دار دیگری خواهی بود.

بدان که در حلال دنیا حساب است و در حرام آن کیفی. و مرتکب شبهه‌های آن شدن، عتاب را در پی دارد. پس دنیا را در نظر خود، به منزله مردار بدان و از آن بر مگیر، مگر به قدر آنچه تو را کافی باشد. در این صورت، اگر حلال باشد، در آن زهد ورزیده‌ای (دل به آن نبسته‌ای). و اگر حرام باشد، در آن وزر و گناهی نداشته باشی. زیرا که هر آنچه از مال دنیا گرفته باشی (مصرف کرده باشی)، همان گونه که مردار در حال ضرورت حلال می‌شود، بر تو حلال می‌شود. و اگر عتابی در میان باشد، عتابش کمتر باشد.

برای دنیای خود چنان کار کن که گویا همیشه خواهی بود. و برای آخرت خود چنان کار کن که گویا فردا خواهی مرد.<sup>۱</sup>

۱. این حدیث شریف را گاهی به این معنا می‌گیرند که برای دنیا زیاد کار کن (چون باید فرض کنی که همواره در آن خواهی بود) و برای آخرت توشه‌ای اندک کافی است (چون فردا خواهی مرد). اما سیاق کلام و فضای سخن معنایی خلاف این می‌رساند. شاید بر اساس سیاق و فضای این کلام و دیگر احادیث اهل بیت علیهم السلام مراد

اگر خواهی که بدون قوم و قبیله عزت یابی، و بدون سلطنت و حکم، مهابت داشته باشی، از مدلت معصیت خدا به سوی عزت اطاعت خدا بیرون برو.

و پیوسته از این قبیل مواعظ و سخنانِ اعجاز نشان بیان می فرمود تا آن که نفس مقدّسش منقطع گشت و رنگ مبارکش زرد شد.

حضرت امام حسین علیه السلام همراه با اسودبن ابی الاسود از در وارد شد،

از این جمله را بتوان چنین گفت: برای دنیای خود چنان کار کن که گویی فرصت زیادی در پیش داری (گویی که همواره در دنیا خواهی بود)، اما برای آخرت چنان باش که هیچ فرصتی نداری (فردا خواهی مرد). در واقع انسان میان دو مطلب مخیر است: یکی کاری که برایش فرصت زیاد دارد و دیگری کاری که برای آن فرصتی کوتاه دارد. انسان خردمند و خردورز اولویت را به کدام کار می دهد؟

مشابه این تفاوت در برداشت را در آیه شریفه می توان دید که می فرماید: ﴿وَابْتَغِ فِي مَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَ لَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ (قصص / ۷۷). در این جا نیز برداشت رایج و مشهور این است که در پی دنیا باش به همان میزان که در پی آخرت هستی. اما در بیان آسمانی امیرالمؤمنین علیه السلام چنین آمده است: «لَا تَنْسَ صِحَّتَكَ وَ قُوَّتَكَ وَ فِرَاقَكَ وَ سَبَابَكَ وَ نَشَاطَكَ أَنْ تَطْلُبَ بِهَا الْآخِرَةَ» (معانی الاخبار ص ۳۲۵، دعوات راوندی ص ۱۲۲، روضة الواعظین ج ۲ ص ۴۷۲). این مطلب به بدیهه عقل روشن است. اما چرا نادیده گرفته می شود یا به نظر نمی آید؟ به نظر می رسد که ناشی از این پندار غلط باشد که گویی طلب آخرت به معنای ترک دنیا است یا بهره بردن از دنیا به شیوه مثبت، راهی غیر از آخرت صحیح داشته باشد. البته عواملی در رسیدن به چنین برداشت غلطی دخالت دارد که در این مختصر نگنجد.

حسن ختام این یادداشت کوتاه و مهم را از زیارت جامعه امام هادی علیه السلام می آوریم که وجه جامع خیر دنیا و آخرت را در قبول ولایت اهل بیت می داند؛ هر چه قبول ولایت بیشتر باشد دنیا و آخرت فرد بیشتر تأمین می شود. فرمود: «بمولا تکم علمنا الله معالم دیننا و أصلح ما کان فسد من دنیانا». بازنگری در معانی این کلمات نورانی در فضای کلی خاندان نور، وظیفه ای جدی است و ما را به حقایقی می رساند که کمتر بدان توجه می شود. (ویراستار).

برادر بزرگوار خود را در بر گرفت و سر مبارک او را بوسه داد، و پیشانی او را نیز بوسید. نزد او نشست و راز بسیار با هم گفتند. اسود گفت: انا لله و انا الیه راجعون. گویا که خبر فوت امام حسن علیه السلام به او رسیده است.

امام مجتبی علیه السلام در روز پنج شنبه آخر ماه صفر در سال پنجاهم هجری، حضرت امام حسین علیه السلام را وصی خود گردانید، اسرار امامت را به او گفت و ودایع خلافت را به او سپرد و روح مقدّسش به ریاض قدس پرواز کرد. عمر مبارکش در آن وقت، چهل و هفت سال بود [۱۶] و در بقیع مدفون گردید. [۱۷]

شش. بر طبق روایت شیخ طوسی<sup>۱</sup> و دیگران، چون امام حسن علیه السلام مسموم شد و آثار ارتحال از دنیا بر آن جناب ظاهر گشت، امام حسین علیه السلام بر بالین آن جناب حاضر شد و گفت: برادر! احوال خود را چگونه می یابی؟

امام حسن علیه السلام فرمود: خود را در نخستین روز از روزهای آخرت، و واپسین روز از روزهای دنیا می بینم. و می دانم که بر اجل خود پیشی

۱. شیخ طوسی: محمد بن حسن بن علی بن حسن ملقب به «شیخ طوسی» و «شیخ الطائفه» (به معنای بزرگ قوم؛ بزرگ شیعیان) (۳۸۵ - ۴۶۰) از بزرگان محدثان و فقیهان شیعه است. وی نویسنده دو کتاب از کتابهای چهارگانه شیعه، «التهدیب» و «الاستبصار» می باشد. وی از محضر اساتیدی چون شیخ مفید و سید مرتضی استفاده کرد و علاوه بر دو کتاب فوق، کتابهای رجال، امالی، التبیان، الغیبه، الفهرست و ... را نگاشته است. وی پس از آتش سوزی کتابخانه جندی شاپور، به نجف رفت و حوزه علمیه نجف را بنا کرد و پس از وفات سید مرتضی، رهبری و مرجعیت شیعیان را به عهده گرفت. او در اجتهاد شیعی، تحولی را آغاز کرد که در برابر اجتهاد اهل سنت، به آن استقلال بخشید. نامدارترین شاگرد وی، ابوالصلاح حلبی است.

نمی‌گیرم و به نزد پدر و جد خود می‌روم. مفارقت از تو و دوستان و برادران را خوش نمی‌دارم، و استغفار می‌کنم. بلکه خواهان رفتن ام، برای آن‌که جدّ خود، رسول خدا و پدرم امیرالمؤمنین و مادرم فاطمه زهرا و دو عموی خود حمزه و جعفر - صلوات الله و سلامه علیهم - را ملاقات کنم.

خداوند، عوض (و پاداش) است در برابر آنچه (از دست رفته و) گذشته است، و ثواب خدا، تسلی دهنده هر مصیبت است. و تمام آنچه را که از دست انسان رفته، جبران می‌کند.

برادر! به راستی جگر خود را در طشت دیدم و دانستم چه کسی با من چنین کرده است و اصل این کار، از کجا شده است. اگر به تو بگویم با او چه خواهی کرد؟

حضرت امام حسین علیه السلام گفت: به خدا سوگند او را خواهم کشت. امام حسن علیه السلام فرمود: پس او را به تو خبر نمی‌دهم تا آن‌که جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ملاقات کنم. اینک برادر! وصیت نامه مرا به این نحو بنویس:

### وصیت نامه حضرت

این وصیتی است از حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام [به برادر خود حسین بن علی علیه السلام]. گواهی می‌دهم به وحدانیت خدا که در خداوندی شریک ندارد. اوست سزاوار پرستیدن و در معبودیت شریک ندارد. در پادشاهی، کسی شریک او نیست و به معین و یآوری نیاز ندارد. همه چیز را او آفریده است، و هر چیز را او تقدیر کرده، و او سزاوارترین معبودها است به عبادت، و شایسته‌ترین ستوده‌هاست

به حمد و ثنا. هر که او را اطاعت کند رستگار می‌گردد و هر که فرمانش نبرد، گمراه می‌شود و هر که به سوی او بازگردد، هدایت می‌یابد.

پس وصیت و سفارش می‌کنم تو را ای حسین، در حق آن‌ها که بعد از خودم باقی می‌گذارم: از اهل بیت و فرزندان خود و نیز اهل بیت تو، که از گناهکاران ایشان درگذری، و احسان نیکوکاران ایشان را بپذیری، جانشین من (و همانند من) نسبت به ایشان باشی و برای آن‌ها پدری مهربان باشی. و آن‌که مرا نزد حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفن کنی. به راستی من به آن حضرت و خانه او سزاوارترم نسبت به آن‌ها که رخصت او، داخل در خانه او شده‌اند، در حالی که حق تعالی از آن نهی کرده است (یعنی از این‌که کسی بدون اجازه پیامبر در خانه ایشان در آید). چنانکه در کتاب سترگ خود فرموده:

يا ايها الذين آمنوا لا تدخلوا بيوت النبي الا ان يؤذن

لكم<sup>۱</sup>

به خدا سوگند، حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حیات خود، به ایشان رخصت نداد که بی‌اذن او، به خانه‌اش در آیند. و بعد از وفات آن حضرت نیز رخصتی در این باره به ایشان نرسید. ولی ما، صاحب اجازه‌ایم و رخصت داریم که در آنچه از آن حضرت به ما به عنوان میراث رسیده است، تصرف کنیم.

پس ای برادر! اگر آن زن [عایشه] مانع شود، تو را به حق قرابت و رَحِم (و خویشاوندی قسم می‌دهم) که نگذاری در (تشییع) جنازه من به

قدر محجمه‌ای،<sup>۱</sup> خون بر زمین ریخته شود تا آن‌گاه که به دیدار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم برسم و نزد او مخاصمه کنم و به آن حضرت شکایت کنم از آنچه بعد از او، از مردم کشیدم. [۱۸]

هفت. بر طبق روایت کافی<sup>۲</sup> و منابع دیگر، امام مجتبیٰ علیه السلام فرمود: پس جنازه مرا به بقیع حمل کنید و نزد مادرم فاطمه علیها السلام دفن کنید.

چون از وصایای خویش فارغ گردید، دنیا را وداع کرده و به سوی بهشت خرامید. [۱۹]

هشت. ابن عباس<sup>۳</sup> گفت: چون حضرت امام حسن علیه السلام به عالم بقا

---

۱. محجمه: شیشه و شاخ یا هر چیزی که با آن حجامت می‌کنند.

۲. کافی: الکافی، مهم ترین منبع از کتب اربعه شیعه به زبان عربی است که محدث والامقام، محمدبن یعقوب بن اسحق مشهور به ثقة الاسلام کلینی (متوفی ۳۲۹ ق) در مدت بیست سال نوشته است. «الکافی» در سه بخش است: «اصول کافی»؛ که مشهورترین بخش الکافی محسوب می‌شود و احادیث اعتقادی را در بر دارد. «فروع کافی»؛ که روایات فقهی را در بر می‌گیرد، و «روضه کافی»؛ که احادیث متفرقه در آن جای داده شده است و بدون تقسیم موضوعی به موضوعات مختلف اشاره می‌کند. مرحوم کلینی در زمان تألیف کافی، با استفاده از «اصول اربعه‌ماه» (چهارصد کتاب حدیثی که اصحاب ائمه علیهم السلام نوشته‌اند)، و نیز دیدار حضوری با چهار سفیر خاص امام عصر ارواحنا فداه در غیبت صغری، یا کسانی که اصحاب ائمه را دیده بودند، توانست احادیث را با کمترین واسطه به دست آورد. بیشتر علمای بزرگ شیعه در گذشته و حال، کافی را مهمترین و جامع‌ترین و معتبرترین کتاب حدیثی شیعه دانسته‌اند.

۳. ابن عباس: عبدالله بن عباس، مشهور به ابن عباس (۳ سال پیش از هجرت - متوفی ۶۸ ق) فرزند عباس بن عبدالمطلب و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام است. وی از صحابه پیامبر و از یاران سه امام اول شیعیان به شمار می‌رود. وی حضرت علی علیه السلام را شایسته مقام خلافت می‌دانست و با خلفای سه گانه نیز همکاری می‌کرد. وی در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان به طرفداری از علی علیه السلام حضور یافت و از

رحلت فرمود، امام حسین (ع) مرا و عبدالله بن جعفر<sup>۱</sup> و علی پسر مرا طلبید، آن جناب را غسل داد و خواست که در روضه منوره حضرت رسول (ص) را بگشاید و آن حضرت را داخل کند. مروان<sup>۲</sup> و آل ابی سفیان و فرزندان عثمان گرد آمدند و مانع شدند و گفتند: عثمان شهید مظلوم، در بدترین مکانها در بقیع دفن شود، اما حسن در کنار

۱ طرف امام (ع)، استانداری بصره را بر عهده داشت. وی جد خلفای بنی عباس به شمار می‌آید.

۲ عبدالله بن جعفر بن ابی طالب (ع)، پدرش جعفر طیار و مادرش اسماء بنت عمیس است. از اصحاب پیامبر اکرم (ص) و امیرالمؤمنین و امام حسن (ع)، و نخستین نوزاد مسلمانی است که در حبشه متولد شد و در سال ۹۲ ق. از دنیا رفت. همسر زینب کبری دختر امیرالمؤمنین (ع) و بسیار کریم و بزرگ منش بود. در جنگهای جمل و صفین همراه امیرالمؤمنین (ع) شرکت کرد. سپس با امام حسن (ع) در ماجرای صلح همراهی و متابعت کرد. در ماجرای کربلا حاضر نبود، ولی دو پسرش عون و محمد را با امام حسین (ع) همراه کرد که روز عاشورا در رکاب آن جناب (ع) شهید شدند. غیر از این دو، اولاد دیگری داشت که در واقعه حرّه (هجوم ناجوانمردانه سپاه اموی به مدینه) به شهادت رسیدند.

۳ مروان بن حکم بن ابی العاص بن امیه، چهارمین خلیفه اموی و سرسلسله مروانیان است. مروان در کودکی همراه با پدرش حکم بن ابی العاص به فرمان پیامبر (ص) به طائف تبعید شد، ولی خلیفه سوم، عثمان بن عفان او را به مدینه بازگرداند که ضمن دامادی عثمان، در دستگاه خلافت مشغول به کار شد. در جنگهای جمل و صفین در برابر امام علی (ع) جنگید. او همان کسی است که در دارالحکومه مدینه برای این که از امام حسین (ع) با یزید اموی بیعت بگیرد، با آن امام همام (ع) مجادلاتی دارد. پس از یزید، پسرش معاویه ثانی مدت کوتاهی به حکومت رسید و خودش کناره گرفت. پس از او مروان حکومت را در دست گرفت. پس از حدود ده ماه حکومت، در سال ۶۵ ق همسرش او را مسموم کرد و وفات یافت. نقل است که امیرالمؤمنین (ع) به وی فرموده است: وای بر تو؛ و وای بر امت محمد (ص)؛ از دست تو.



رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد؟ (چنین چیزی) نخواهد شد، مگر این که نیزه‌ها و شمشیرها (در میان ما) بشکنند و تیردان‌ها از تیر خالی شوند.

امام حسین علیه السلام فرمود: به حق آن خداوندی که مگه را حرم محترم گردانید، که حسن فرزند علی و فاطمه علیهما السلام، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خانه او، سزاوارتر است از آن‌ها که بی‌رحمت به خانه‌اش وارد شده‌اند. به خدا سوگند که او سزاوارتر است از حمال‌ها [۲۰]، که ابوذر را از مدینه بیرون کرد، و با عمار و ابن مسعود، کرد آنچه کرد،<sup>۱</sup> و اطراف مدینه و چراگاه آن را قُرُق کرد، و راندگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را پناه داد.<sup>۲</sup> [۲۱]

۱. ماجرای عثمان و عمار بن یاسر: مروان طیّ گزارشی ادعا کرد که بندهٔ سیاه (کنایه به عمار بن یاسر) مردم را به شورش علیه عثمان فرا می‌خواند. لذا، عثمان، با وجود کبر سن عمار، دستور ضرب و جرح او را صادر کرد، به حدّی که عمار بیهوش شد و پس از آن به بیماری فتق دچار شد.

ماجرای عثمان با ابن مسعود: ابو عبدالرحمن عبدالله بن مسعود (متوفای ۳۲ ق در مدینه) در شمار نخستین حافظان قرآن بوده که در جنگ‌های بدر و احد شرکت جسته است. در تاریخ آمده است که عثمان بنا به دلایلی (از جمله حضور ابن مسعود در تدفین و نماز بر پیکر ابوذر در ربه) بر ابن مسعود خشم گرفت و وی را از کوفه به مدینه احضار کرد. در مدینه، عثمان، وی را ناسزا گفت و به قولی دستور داد که او را به زور از مسجد برانند. پس از آن، ابن مسعود تا سه سال در مدینه بود و اجازه نداشت از آن‌جا بیرون رود. در این مدت، عثمان سهم وی را از بیت‌المال قطع کرد. در نهایت ابن مسعود در سال ۳۲ ق در مدینه از دنیا رفت و در بقیع دفن شد.

۲. حکم‌بن ابی‌العاص بن امیه اسرار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نزد بزرگان قریش فاش کرد، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، او را لعنت کرد و همراه با پسرش مروان، از مدینه بیرون راند. به همین دلیل برخی از علمای اهل سنت، او را از صحابه به شمار نمی‌آورند. آن‌ها در زمان خلیفه اول و دوم نیز همچنان در تبعید ماندند. ولی پس از این‌که عثمان به

نُه. مطابق مضامین و روایات دیگر: مروان بر استر خود سوار شد. به نزد آن زن رفت و گفت: حسین علیه السلام، برادر خود، حسن علیه السلام را آورده است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دفن کند. بیا و مانع شو. گفت: چگونه مانع شوم؟ پس مروان از استر به زیر آمد و او را بر استر سوار کرد و به نزد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد و فریاد می کرد و بی امیه را تحریر می نمود که مگذارید حسن علیه السلام را در کنار جدش دفن کنند. [۲۲]

خلافت رسید، اینان را از تبعید خارج کرد و به مدینه بازگرداند. پسرش مروان را کاتب و داماد خود نمود و آن‌ها را در مشاغل حکومتی به کار گمارد. بازگشت اینان به مدینه و تصدی امور حکومتی، راه را بر حکومت اینان بعد از رویداد عاشورا گشود و پسرش مروان، سر سلسله خلفای بنی مروان، از خلفای غاصب و جائز بنی امیه شد که سالها بر گرده مسلمانان سوار شدند.

در زیارت شریف ماثور «جامعه ائمة المؤمنین» که ضمن زیارت ائمه معصومین علیهم السلام، به شرح مختصری از وقایع جامعه اسلامی و مصائب اهل بیت علیهم السلام می بردازد، آمده است: «... یَدْعُونَهُ إِلَىٰ بَيْعَتِهِمُ الَّتِي عَمَّ شَوْمُهَا الْإِسْلَامَ وَ زَرَعَتْ فِي قُلُوبِ أَهْلِهَا الْأَثَامَ وَ عَقَّتْ (وَ عَنَفَتْ) سَلْمَانَهَا وَ طَرَدَتْ مِقْدَادَهَا وَ نَفَتْ جُنْدُوبَهَا وَ فَتَقَتْ بَطْنَ عَمَارَهَا وَ حَرَفَتْ الْقُرْآنَ وَ بَدَّلَتْ الْأَحْكَامَ وَ عَيَّرَتْ الْمَقَامَ وَ أَبَاحَتْ الْخُمْسَ لِلطُّلُقَاءِ وَ سَلَطَتْ أَوْلَادَ اللَّعْنَاءِ عَلَى الْقُرُوجِ وَ الدَّمَاءِ وَ خَلَطَتْ الْحَلَالَ بِالْحَرَامِ...»؛ یعنی: «... آنها آن حضرت را به عهد بیعت خود خواندند آن بیعتی که شومی آن عالم اسلام را فرا گرفت و تخم گناهان در دل‌های مسلمانان بکاشت. بیعتی که سلمان و مقداد و اباز از آن امتناع نمودند و درون عمار یاسر را از غم بشکافت و قرآن را از طریق تربیت امت منحرف کرد و احکام الهی را تغییر و تبدیل داد و مقام خلافت را به غیر اهل سپرد و خمس پیغمبر و آل او به طلقاء رسید و اولاد آنان که به زبان رسول صلی الله علیه و آله و سلم لعن شدند بر عرض و خون مسلمانان حکم فرما ساخت و حلال و حرام را در هم آمیخت...». المزار الکبیر، ابن المشهدی؛ ص ۲۹۷؛ چاپ: اول، ۱۴۱۹ ق. (ر.ک: ترجمه الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، ج ۲، ص ۱۶۲).

ابن عباس گفت: در این سخنان بودیم که ناگاه صداهایی شنیدیم. دیدیم شخصی پیش می‌آید که اثر شرّ و فتنه از او ظاهر است. نگاه کردم، دیدم فلان زن است، که با چهل نفر سواره، پیش می‌آید و مردم را بر جنگ تحریص می‌کند. نظرش بر من افتاد، مرا پیش طلبید و گفت: یابن عباس! شما بر من جرأت ورزیده‌اید و هر روز مرا می‌آزارید. می‌خواهید کسی را داخل خانه‌ام کنید که من او را دوست نمی‌دارم و نمی‌خواهم؟ من گفتم: واسواتاه! یک روز بر شتر سوار می‌شوی و یک روز بر استر. و می‌خواهی نور خدا را فرو نشانی و با دوستان خدا جنگ کنی و میان رسول خدا و دوست و حیب او حائل شوی! [۲۳]

آن زن کنار قبر مطهر پیامبر آمد و خود را از استر به زمین افکند و فریاد زد: به خدا سوگند، تا یک مو در سر من باشد، نمی‌گذارم که حسن را در این جا دفن کنید. [۲۴]

۵۵. به روایت دیگر: جنازه آن حضرت را تیرباران کردند، تا آن که هفتاد تیر از جنازه آن جناب بیرون کشیدند. [۲۵] بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و بجنگند. حضرت امام حسین (علیه السلام) فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که وصیت برادرم را ضایع نسازید و چنین مکنید که خونی ریخته شود.

آن‌گاه خطاب به ایشان فرمود: اگر وصیت برادرم نبود، هر آینه می‌دیدید که چگونه او را در کنار پیامبر (صلی الله علیه و آله) دفن می‌کردم و بینی شما را بر خاک می‌مالیدم. آن‌گاه جنازه آن حضرت را برداشتند و به جانب بقیع حمل کردند و نزد جدّه‌اش فاطمه بنت اسد - رضی الله عنها - دفن

کردند. [۲۶]

یازده. ابوالفرج<sup>۱</sup> روایت کرده: وقتی که جنازهٔ امام حسن علیه السلام را به سمت بقیع حرکت دادند و آتش فتنه خاموش شد، مروان نیز پیکر مطهر امام علیه السلام را مشایعت کرد و سریر<sup>۲</sup> امام حسن علیه السلام را بر دوش می‌کشید. امام حسین علیه السلام فرمود: آیا جنازهٔ امام حسن علیه السلام را حمل می‌کنی، با آن که در حال حیات برادرم، پیوسته دل او را پر خون نمودی و پیوسته جام کینه را به او می‌خورانیدی؟

مروان گفت: من این کارها را برای کسی به جا آوردم که حلم و بردباری او با کوهها برابر بود. [۲۷]

دوازده. ابن شهر آشوب روایت کرده: زمانی که بدن امام حسن علیه السلام را در لحد نهادند، امام حسین علیه السلام اشعاری گفت که از جمله (آنها) این دو بیت است:

أَ أَدْهَنُ رَأْسِي أَمْ تَطِيبُ مَجَالِسِي  
وَرَأْسُكَ مَعْفُورٌ وَأَنْتَ سَلِيبٌ  
بُكَائِي طَوِيلٌ وَالدُّمُوعُ غَزِيرَةٌ  
وَأَنْتَ بَعِيدٌ وَالْمَزَارُ قَرِيبٌ [۲۸]

۱. ابوالفرج اصفهانی؛ علی بن حسین معروف به ابوالفرج اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶ ق) شخصیتی مشهور در علوم مختلف مانند شعر، معانی، اخبار، حدیث، لغت، نحو، سیر و مغازی، طب و نجوم بوده است. بسیاری از آثار وی تنها یک سده پس از مرگش از بین رفته است. از آثار وی می‌توان به مقاتل الطالبیین اشاره کرد که موجود است. همچنین عناوینی مانند تفضیل ذی الحجة، ما نزل من القرآن فی امیرالمؤمنین و اهل بیته علیهم السلام، کلام فاطمة علیها السلام فی فدک از آثار اوست که به دست ما نرسیده است.

۲. سریر: تخت؛ تابوت.

آیا بر سر خویش روغن بنهم یا محاسنم را خوشبو کنم در حالی  
که سر تو برهنه است؟  
و عمامه و ردای تو را به غارت برده‌اند؟  
گریه‌ام طولانی و اشکهایم ریزان است؛  
در حالی که تو از ما دور هستی ولی مزار تو نزدیک به ما است.

### فضیلت گریه بر آن جناب و زیارتش

در فضیلت گریه بر آن حضرت و زیارت آن بزرگوار، از ابن عباس  
روایت شده که: حضرت رسول ﷺ فرمود: چون فرزندم حسن را به  
زهر شهید کنند، ملائکه هفت آسمان بر او بگریند، و همه چیز حتی  
مرغان هوا و ماهیان دریا بر او گریه کنند. هر که بر او بگرید، در روزی  
که دیده‌ها کور می‌شود، دیده‌اش کور نشود. و هر که بر مصیبت او اندوه  
به جان بخرد، در روزی (قیامت) که دلها اندوهناک شوند، دل او  
اندوهناک نشود. و هر که او را در بقیع زیارت کند، قدمش بر صراط  
ثابت گردد، در روزی که قدم‌ها بر آن لرزان است. [۲۹]



## فصل ۵

### جنایات معاویه در قتل و نهب شیعیان امیرالمؤمنین بعد از شهادت حضرت امام حسن علیه السلام

يك. تا زمانی که امام حسن علیه السلام در قید حیات بود، معاویه نمی توانست آن چنان که تمایل داشت، شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام را در معرض نابودی و هلاک قرار دهد، زیرا قلوب دوست و دشمن، از هیبت و حشمت امام حسن علیه السلام آکنده بود و مسلمانان به آن حضرت، تمایل نشان می دادند. حتی حضرتش را، به جهت صلح با معاویه، پیوسته ملامت کردند و او را برای طلب حق خویش به جنگ با معاویه می خواندند. معاویه هراسناک بود و ناگزیر، با شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام به رفق و مدارا رفتار می کرد، تا آن جا که شیعیان خواص آن حضرت، به شام سفر می کردند و جنایات معاویه را باز می گفتند، ولی عطایای خود را از بیت المال می گرفتند و به سلامت می رفتند. این تحمل و عطانه به جهت حلم و بخشندگی معاویه، بلکه به حکم شیطنت او بود که به جهت مصلحت و تدبیر مملکت، این گونه رفتار می کرد.

وضع جامعه چنین بود تا سال پنجاهم هجری که امام حسن علیه السلام به درجه رفیع شهادت رسید.

دو. پس از شهادت امام علیه السلام، معاویه با پسرش یزید، برای سفر حج از شام بیرون آمد. روزی که خواست وارد مدینه شود، مردم به استقبال او رفتند. معاویه نگران شد. زیرا دید تعداد کمی از مردم به استقبال او شتافته اند و در میان استقبال کنندگان، از طایفه انصار<sup>۱</sup> کمتر کسی به چشم می خورد. گفت: چه شده که انصار به استقبال ما نیامده اند؟ گفتند: آن ها چنان مشکل مالی دارند که مرکبی ندارند تا سوار شوند و به استقبال بیرون آیند.

معاویه گفت: نواضح<sup>۲</sup> ایشان را چه شده است؟ هدف او از این سخن، تحقیر انصار بود. زیرا نواضح، به شتران آبکش می گویند. کنایه از آن که انصار در شمار کارگران و مزدوران اند، نه در ردیف بزرگان و اعیان. این سخن به گوش قیس بن عباد<sup>۳</sup> رسید و بزرگ زاده انصار رسید و بر او گران آمد. گفت: انصار در غزوه های<sup>۴</sup> بدر و احد و دیگر غزوات رسول

۱. طایفه انصار: یا انصار النبی؛ لقب مسلمانان مدینه از تیره های اوس و خزرج بود که پیش از هجرت، با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هم پیمان شدند و پس از هجرت، در حمایت آن حضرت و یاری رساندن به مهاجران، پایداری تمام کردند. در دوره خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام، جایگاه خاصی نزد حضرت داشتند و آنان نیز همواره از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله حمایت می کردند.

۲. نواضح: ج ناضحه: شتر ماده آبکش؛

۳. قیس بن سعد بن عباد: (متوفای ۶۰ ق) از صحابه انصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بزرگ قبیله خزرج و از کارگزاران حکومت علوی و در شمار فرماندهان سپاه امام علی و امام حسن علیه السلام بوده است. همچنین از سخاوتمندان مشهور عرب به شمار می رود.

۴. غزوات، جمع غزوه: جنگ هایی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله روی می داد



خدا ﷺ، هنگامی که در برابر تو و پدرت (ابوسفیان) شمشیر می زدند و مداوم با شما می جنگیدند، شتران خود را از دست دادند. بر اثر مجاهدات آن ها از جمله شمشیرهای آنان، اسلام ظاهر و غالب شد، در حالی که شما نمی خواستید و این امر را خوش نمی داشتید.

معاویه ساکت شد. قیس ادامه داد و گفت: رسول خدا ﷺ به ما خبر داده است که بعد از او ستمکاران بر ما غلبه خواهند کرد.

معاویه گفت: پیامبر ﷺ پس از این خبر، به شما چه امر کرد؟ قیس گفت: ما را امر فرمود که صبر کنیم، تا زمانی که او را ملاقات کنیم.

معاویه گفت: پس صبر کنید تا او را دیدار کنید.

او در این سخن، با کنایه، عقیده انصار را مسخره می کرد. یعنی چقدر مردم ساده ای هستید که می پندارید در سرای دیگر، پیامبر را ملاقات خواهید کرد.

قیس بار دیگر به سخن آمد و گفت: ای معاویه! ما را به شتران آبکش سرزنش می کنی؟ به خدا سوگند که شما را در روز بدر دیدم که با شتران آبکش به جنگ با پیامبر آمده بودید و می خواستید نور خدا را خاموش کنید و لوای شیطان را برافرازید. آن روز تو و پدرت ابوسفیان<sup>۱</sup> از بیم

---

۱۲ و آن گرامی شخصاً در آن شرکت می کردند. در مقابل «غزوه»، «سریه» است، یعنی: جنگهایی که در زمان حضرتش بوده ولی ایشان شخصاً در میدان جنگ شرکت نداشتند.

۱. ابوسفیان (متولد ۱۰ سال پیش از عام الفیل - متوفی ۳۰ یا ۳۱ یا ۳۲ ق.) سخربن حرب بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف معروف به ابوسفیان؛ از چهره های

شمشیر ما، در نهایت ناخوشنودی، به زبان اظهار اسلام کردید. پس از این، قیس زبان به فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام گشود و فضایل فراوانی از آن جناب را برشمرد تا آن جا که گفت: آن زمانی که انصار جمع شدند تا با پدر من<sup>۱</sup> بیعت کنند، قریش با ما درافتادند و به خاطر خویشاوندی شان با رسول خدا، بر ما احتجاج کردند، و در پی آن احتجاج و وقایع، هم به انصار و هم به آل محمد علیهم السلام ستم کردند. به جان خودم سوگند که انصار و قریش و هر فردی از عرب و عجم، هیچ کدام در خلافت و جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حقی ندارند جز علی مرتضی و

کما مشهور عرب در زمان ظهور اسلام است. وی در آغاز دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از سرسخت‌ترین دشمنان ایشان بود و در جنگ‌های بدر و احد و خندق، علیه مسلمانان حضوری فعال داشت. ابوسفیان، در سال هشتم هجری و پس از فتح مکه، اسلام آورد. او با خلفای اول و دوم با مماشات رفتار می‌کرد ولی از خلافت عثمان حمایت نمود. پسر او معاویه، نقش سیاسی مهمی در سده اول قمری ایفا کرد و سلسله خلافت اموی را بنیاد نهاد.

۱. سعدبن عباده خزرجی (متوفای ۱۵ ق) پرچمدار انصار و مشاور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ احزاب بود که در غزوات متعدد دیگری نیز حاضر بوده است. (مطابق برخی از نقلها، وی در همه غزوات، به جز غزوه بدر، شرکت داشته است. البته در مورد حضورش در غزوه بدر اختلاف نظر است). سعد از اشراف و بزرگان مدینه و رئیس قبیله خزرج بود و پیش از اسلام به «سعد کامل» معروف بود. سعد در پیمان عقبه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، از نقبای دوازده گانه شد. پس از درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بزرگان انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و سعدبن عباده، گزینه ایشان برای خلافت پیامبر اکرم بود. اما با ورود ابوبکر، عمر و ابو عبیده جراح، اجتماع سقیفه، به خلافت ابوبکر متمایل شد و با او بیعت کردند و سعد را با این‌که پیرمردی بود، مورد ضرب و شتم قرار دادند. سعد هیچگاه با خلیفه اول و دوم بیعت نکرد و در زمان خلافت عمر به قتل رسید. در منابع شیعی، قتل او به دستور عمر انجام شد؛ و در منابع اهل تسنن، وی به دست جنیان کشته شده است.

اولاد او عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.

معاویه از این کلمات به خشم آمد و گفت: ای پسر سعد! از چه کسی این کلمات را آموختی؟ آیا پدرت آن‌ها را به تو خبر داد و از او فرا گرفتی؟

قیس گفت: از کسی شنیدم که از من و پدرم بهتر است و حقّ او بر من بزرگتر از حقّ پدرم بر من است.

پرسید: کیست؟

قیس گفت: علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، عالم این امت [۱] و صدیق این امت [۲] و آن بزرگ مردی که خدای تعالی در حق او این آیه مبارکه را فرستاد:

قل كفى بالله شهيداً بيني و بينكم و من عنده علم

الكتاب<sup>۱</sup> [۳]

قیس، آیات بسیاری از قرآن را که در شأن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نازل شده بود، قرائت کرد.

معاویه گفت: صدیق امت، ابوبکر است؛ فاروق امت، عمر است؛ و فردی که علم کتاب نزد اوست، عبدالله بن سلام<sup>۲</sup> است!

---

۱. سوره رعد؛ آیه ۴۳.

و کسانی که کافر شدند می‌گویند: تو (از طرف خداوند) فرستاده نشده‌ای. بگو: کافی است خدا و آن کسی که علم کتاب نزد اوست، میان من و شما گواه باشند.

۲. عبدالله بن سلام بن حارث اسراییلی؛ از یهودیانی است که برخی از مورخان، اسلام آوردن او را در سال اول هجرت دانسته‌اند و برخی دیگر، اسلام وی را دو سال پیش از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی سال هشتم هجری می‌دانند. وی در تاریخ اسلام، به

قیس گفت: چنین نیست. بلکه شایسته ترین و سزاوارترین فرد به این اسماء، کسی است که حق تعالی این آیه را در شأن او فرستاد:

افمن كان على بينة من ربه و يتلوه شاهد منه <sup>۱</sup> [۴]

کسی شایسته ترین و سزاوارترین است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را در غدیر خم <sup>۲</sup> نصب کرد و فرمود:

۱۴ جهت برخی از عملکردهایش، شخصیتی مبهم و تردیدآمیز دارد. هرچند که در دوران ابوبکر اقدام مؤثری از او نقل نشده ولی وی در برخی جنگهای عمر شرکت داشته است. در زمان عثمان، وی و کعب الاحبار یهودی الاصل، از مشاوران عثمان و هیئت حاکمه بودند و منبع اصلی بسیاری از انحرافات سیاسی و عقیدتی در حکومت اسلامی بودند. وی در جناح‌بندی‌های سیاسی پس از عثمان، همواره به دشمنان علی علیه السلام گرایش داشت. از این رو، هنگامی که مردم با علی علیه السلام بیعت کردند، وی از جمله کسانی بود که از بیعت با ایشان سر باز زد. بنی امیه سعی در پیرنگ کردن شخصیت علمی وی و برخی یهودیان دیگر، در مقابل اهل بیت علیهم السلام داشته‌اند. از جمله‌ی احادیثی که بنی امیه در باره فضیلت و جایگاه علمی یهودیانی چون عبدالله بن سلام در میان مردم پخش نمودند، این حدیث کذب است که: علم را نزد چهار تن بجوید ابوالدرداء، سلمان، ابن مسعود و عبدالله بن سلام. گویی که پیامبر این حدیث قطعی را فرموده است: انا مدینه العلم و علی بابها.

۱. سوره هود؛ آیه ۱۷.

آیا پیامبری که از جانب پروردگارش حجتی روشن (قرآن) دارد و شاهی از خویشان) او، آن را تلاوت می‌کند.

۲. غدیر خم: واقعه غدیر از مهم‌ترین وقایع تاریخ اسلام است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در ۱۸ ذی الحجه سال دهم هجری، هنگام بازگشت از حجه الوداع، در مکانی به نام غدیر خم، به فرمان الهی، امام علی علیه السلام را امام و جانشین و خلیفه بعد از خود معرفی نمود. همه حاضران که بسیاری از بزرگان صحابه هم در میان آن‌ها بودند، در آن‌جا به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با علی علیه السلام بیعت کردند. این معرفی بنا به دستور الهی و پس از نزول آیه تبلیغ بود. پس از این معرفی بود که خداوند آیه اکمال را نازل فرمود که: امروز دین شما را کامل کردم و راضی شدم که اسلام دین شما باشد.

من كنت مولاة و اولی به من نفسه، فعلى اولى به من  
نفسه<sup>۱</sup> [۵]

و در غزوة تبوک<sup>۲</sup> به او فرمود:

انت منى بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي  
بعدي [۶]

سخن قیس که به این جا رسید، معاویه فرمان داد تا منادی مردم را  
خبر دهند که هیچ کس در فضایل علی علیه السلام سخن نگوید. و هر کس زبان  
به مدح آن جناب گشاید و از او فضیلتی ذکر کند، و از آن جناب براءت  
نجوید، مالش برباد و خونش هدر است.

سه. معاویه در مدینه بر جماعتی از قریش عبور کرد. آن جماعت به

---

۱. هر کس که من مولای او هستم و از او بر خودش سزاوارتر هستم، پس علی  
(هم) مولای اوست و بر او از خودش، سزاوارتر است.

۲. غزوه تبوک: آخرین جنگ رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که در سال نهم هجری  
واقع شد. پیامبر صلی الله علیه و آله لشکری سی هزار نفری را تجهیز کردند و برای رویارویی با  
لشکر روم که برای مقابله با مسلمین و هجوم به مدینه آماده می شدند، از مدینه خارج  
شدند. هنگام خروج از مدینه، برای خنثی کردن توطئه های مخالفان که در غیاب رسول  
خدا صلی الله علیه و آله در صدد فتنه بودند، حضرت علی علیه السلام را به جای خود در شهر گذاشتند و  
ایشان را با لشکر همراه نکردند. این امر بر مخالفان که در صدد توطئه بودند، گران آمد.  
لذا شایعه کردند که به جهت پیامبر به جهت خفیف شمردن علی، او را با خود نبرده  
است. علی علیه السلام سلاح خود را برگرفت و به رسول خدا صلی الله علیه و آله ملحق شد و او را از آن چه  
منافقان در شهر شایعه کرده اند با خبر کرد. حضرت فرمودند: دروغ گفته اند و لکن من تو  
را (در شهر) باقی گذاشته ام، که جانشین من باشی. باز گرد و جانشین من در میان اهل  
بیت من و اهل بیت خودت باش. آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون نسبت  
به موسی باشی با این تفاوت که پس از من پیامبری نخواهد آمد؟ این حدیث از احادیث  
متواتری است که به نام حدیث منزلت، در بیان فضایل علی علیه السلام اهمیت بسزایی دارد.

جهت ریاست او، به پا خاستند جز ابن عباس<sup>۱</sup> که از جای خود بر نخواست. این برخورد بر معاویه گران آمد. گفت: پسر عباس! چه عاملی سبب شد که مرا تکریم نکنی، بر خلاف اینان که به تکریم من بر پا خاستند؟ قطعاً به جهت آن که در صفین با شما جنگیدم در دلت از من کینه داری؟ پسر عباس! خشمگین و آزرده مباش، چرا که ما خون عثمان را طلب کردیم، چرا که او ظالمانه کشته شد.

ابن عباس گفت: پس عمر که مظلوم کشته شد، چرا خون او را طلب نکردی؟

گفت: چون او را کافری کشت.

ابن عباس گفت: عثمان را چه کسی کشت؟

معاویه پاسخ داد: مسلمانان او را کشتند.

ابن عباس گفت: این سخن، برهان تو را باطل کرد. اگر مسلمانان به

اتفاق نظر، عثمان را کشتند، دیگر چه سخنی داری؟

در این وقت، معاویه گفت: من در تمام شهر و دیارها نوشته‌ام که

مردم از مناقب علی زبان فرو بندند. تو نیز زبان خود را نگاه دار.

ابن عباس گفت: معاویه! آیا ما را از قرائت قرآن نهی می‌کنی؟

۱. ابن عباس: عبدالله بن عباس، مشهور به ابن عباس (۳ سال پیش از هجرت - ۶۸ق)؛ فرزند عباس بن عبدالمطلب و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام است. وی از صحابه پیامبر و از یاران سه امام اول شیعیان به شمار می‌رود. وی حضرت علی علیه السلام را شایسته مقام خلافت می‌دانست و با خلفای سه گانه نیز همکاری می‌کرد. وی در جنگهای جمل، صفین و نهروان به طرفداری از علی علیه السلام حضور یافت و از طرف امام، استانداری بصره را بر عهده داشت. وی جد خلفای بنی عباس به شمار می‌آید.

پاسخ داد: هرگز، نهی نمی‌کنم.  
 ابن عباس پرسید: از تأویل قرآن ما را باز می‌داری؟  
 معاویه گفت: بلی، قرآن بخوان، لکن آن را معنی مکن.  
 ابن عباس گفت: کدام یک واجب‌تر است؛ خواندن یا عمل کردن به احکام آن؟  
 گفت: عمل واجب‌تر است.  
 ابن عباس گفت: اگر کسی نداند که خداوند از کلمات قرآن چه قصدی داشته است، چگونه عمل کند؟  
 معاویه گفت: معنی قرآن را از کسی سؤال کن که قرآن را تأویل کند، ولی به شیوه‌ای غیر از آنچه تو و اهل بیت تو تأویل می‌کنید.  
 ابن عباس گفت: ای معاویه! قرآن بر اهل بیت من نازل شده، حال تو می‌گویی معنی آن را از آل ابی سفیان<sup>۱</sup> و آل ابی معیط<sup>۲</sup> و از یهود و نصاری

۱. آل ابی سفیان: «ابوسفیان بن حرب»، بزرگ طایفه بنی امیه بود. خودش و دودمانش، با پیامبر ﷺ و دودمان ایشان و با دین اسلام، دشمنی شدیدی داشتند. ابوسفیان در چندین جنگ مستقیم با پیامبر ﷺ شرکت داشت. پسرش معاویه، با امام علی و امام حسن علیهما السلام جنگید و توطئه به شهادت رساندن امام حسن علیه السلام را طراحی کرد. نوه‌اش یزید، حسین بن علی علیه السلام را شهید کرد. پیامبر درباره این خاندان فرموده که: «الخلافة مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ ابی سَفِیَانٍ». این خاندان در زیارت عاشورا نیز مورد لعن واقع می‌شوند. امام صادق علیه السلام اختلاف میان آل ابی سفیان و خاندان پیامبر ﷺ را نزاع و اختلافی بر سر مکتب و اعتقاد می‌دانند و می‌فرمایند: إِنَّا وَآلِ ابی سَفِیَانٍ اَهْلُ بَیْتِیْنِ تَعَادِیْنِا فِی اللهِ، قُلْنَا: صَدَقَ اللهُ. و قالوا: كَذَبَ اللهُ.

۲. آل ابی معیط: «ابن معیط» کسی است که پیش از هجرت پیامبر ﷺ به تحریک ابوجهل، هنگامی که پیامبر در حال سجده بودند، فضولات شکمبه شتر را بر سر پیامبر ﷺ خالی کرد. نیز نقل شده: هنگامی که اعیان قریش به پیامبر حمله

و مجوس بپرسم؟

معاویه گفت: مرا با طایفه‌های دیگر (یهود و نصاری و مجوس) همراه و هم تراز می‌دانی؟

ابن عباس پاسخ داد: بلی، به این سبب که مردم را از عمل کردن به قرآن نهی می‌کنی. آیا از این که به حکم قرآن، خدای را اطاعت کنیم، ما را نهی می‌کنی؟ و ما را از عمل کردن به حلال و حرام قرآن باز می‌داری؟ و حال آن که اگر امت از معنای قرآن سؤال نکنند و مراد و منظور از آیات را ندانند، در دین خود هلاک می‌شوند.

معاویه گفت: قرآن را هم تلاوت کنید و هم تأویل. لکن آنچه را خدا در حق شما نازل فرموده، به مردم نگویند.

ابن عباس گفت: خداوند در قرآن فرمود: می‌خواهند نور خدا را با دهانهای خود فرو نشانند ولی نمی‌توانند. (چرا که) خداوند ابا داردمگر آن که نور خود را به کمال و تمام، بر افروزد، هر چند کافران را خوش نیاید.<sup>۱</sup>

معاویه گفت: پسر عباس! به حال خود باش، و زبان از گفتن این گونه کلمات، کوتاه کن. و اگر ناچار می‌خواهی بگویی، چنان بگو که آشکار نباشد و مردم نشنوند.

این را گفت و به سرای خود رفت و صد هزار درهم - و به روایتی

۱۲ کردند، وی پارچه‌ای را به دور گردن پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و به سختی آن را کشید. به طوری که زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله به خطر افتاده بود. وی در جنگ بدر نیز در سپاه کفار و مشرکان شرکت کرد و کشته شد.

۱. يُرِيدُونَ لِيُطْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ؛ سوره مبارکه صف، آیه شریفه ۸.



پنجاه هزار درهم - برای ابن عباس فرستاد. و فرمان داد تا منادی در کوچه و بازار مدینه ندا در داد که: هر کس در مناقب علی و اهل بیت او علیه السلام حدیثی روایت کند، از سرپرستی معاویه و امان او بیرون است. و بخشنامه کرد که در هر مکانی که هر خطیبی بر منبر بالا رود، باید که علی علیه السلام را لعن فرستد و از او برائت جوید و اهل بیت آن حضرت را نیز به لعن یاد کند.

چهار. معاویه کاروان خویش را از مدینه به جانب مکه کوچ داد. وقتی حج را به پایان برد، به شام بازگشت و به تحکیم پایه‌های حکومت خویش و زمینه‌سازی برای تباهی شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخت. او متنی یکسان و در یک نسخه، به همه سرزمین‌ها و به همه حاکمان و کارگزاران بخشنامه کرد که: بسیار مراقب باشید! ببینید هر کس را که برای شما قطعی شد که از دوستان علی علیه السلام و محبان اهل بیت اوست، نامش را از دیوان عطایا و بخشش‌های بیت‌المال که برایش مقرر شده و سهم اوست، محو کنید.

معاویه به این مقدار هم راضی نشد تا آن که برای بار دوم فرمانی نوشت که: هر کس را به دوستی علی علیه السلام متهم کنند، اگر چه این اتهام اثبات نشود، به همان تهمت او رابکشید و سر از تنش بردارید.

این حکم از معاویه در سراسر بلاد اسلامی پراکنده شد. حاکمان و کارگزاران او، به قتل و غارت شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام پرداختند و بسیاری از افراد را به تهمت و گمان، به قتل رسانیدند، و خانه‌های ایشان را خراب و ویران نمودند.

کار بر شیعیان آن امام بزرگوار علیه السلام چنان تنگ شد که اگر شیعه‌ای

می خواست بار فیقی که هم عقیده اوست، سخنی بگوید، او را به خانه ی خویش می برد و در پستو می نشست و در را بر روی خادم و مملوک خود نیز می بست، آن گاه او را به قَسَمهای غلیظ و شدید سوگند می داد که مبادا چنین سخنان را که سرّی پنهان است، فاش کند. آن گاه با نهایت وحشت و ترس، حدیثی را روایت می کرد.

پنج. احادیث جعلی<sup>۱</sup> و دروغ های فراوان، جعل کردند و امیرالمؤمنین و اهل بیت او علیهم السلام را هدف بهتان و تهمت ساختند و عموم مردم به تعلیم و تعلّم آن احادیث جعلی پرداختند. کار به همین منوال پیش می رفت تا آن که قاریان ریاکار و فقهاء و قضات دنیاپرست، برای تقرب و خوش خدمتی به والیان و حاکمان، به جعل احادیث پرداختند؛ تا از این راه، خود را از اموال و عطایای ایشان بهره مند سازند.

در نهایت، کار چنان شد که مردم این احادیث جعلی را، احادیث حق و صحیح پنداشتند. حتی دینداران (آن ها که مرتبط با اهل بیت نبودند)، گرچه اهل دروغ پردازی نبودند، این روایاتِ دروغین را باور می داشتند و روایت می کردند؛ تا جایی که یکباره، حق، لباس باطل پوشید و باطل با لباس حق (در میان مردم) آشکار شد.

بعد از شهادت امام حسن علیه السلام، دامنه نفوذ این فتنه فزونی یافت. شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام، دیگر در هیچ سرزمینی ایمن نبودند، آنان بر

---

۱. جعل حدیث یا وضع حدیث: یعنی آن که: از روی عمد یا خطا، (از پیش خود)، حدیثی را ایجاد کنند و به (دروغ) به خداوند تبارک و تعالی و پیامبر و امامان معصوم علیهم السلام نسبت دهند. روایت این گونه احادیث، حرام و یکی از وجوه کمک به اشاعه ی گناه به شمار می آید.

جان و مال خود ترسیده و در پستی‌ها و بلندی‌های زمین، پراکنده شده بودند. اگر کسی را یهود و نصارا می‌گفتند، بهتر از آن بود که به او شیعه‌<sup>۱</sup> علی علیه السلام بگویند.

شش. روایت شده که: در زمان خلافت عبدالملک بن مروان،<sup>۱</sup> مردی - که نقل شده جدّ اصمعی<sup>۲</sup> بوده - در مقابل

---

۱. عبدالملک بن مروان: (۲۶ - ۸۶ ق / ۶۴۶ - ۷۰۵ م)؛ پنجمین خلیفه اموی است که پس از مرگ پدرش مروان بن حکم، در سال ۶۵۵ هجری به خلافت رسید و مدت ۲۱ سال خلافت کرد. وی با انتصاب حجاج بن یوسف ثقفی به عنوان حاکم کوفه، شیعیان را شدیداً تحت فشار قرار داد. امام سجاد علیه السلام در دوره حکومت او زندگی می‌کردند. وی پیش از پادشاهی، به حفظ قرآن علاقه نشان می‌داد و از نظر مردم (ظاهرین)، فردی زاهد و عابد بود. به طوری که او را حمامه المسجد (کبوتر مسجد) می‌گفتند. ولی به محض رسیدن به پادشاهی، با همه ارزش‌های اسلامی و اخلاقی خداحافظی کرد. نقل است که وی در حال تلاوت قرآن بود که به او خبر رسید که قرار است پادشاه شود. وی بلافاصله قرآن را بر هم نهاد و گفت: هذا فراقُ بینی و بینک و هذا آخر العهد بک؛ این جدایی بین من و تو است؛ و این آخرین دیدار با توست. وی پس از کشتن ابن زبیر در انتهای خطبه‌اش گفت: به خدا سوگند، از این پس هر فردی که مرا به تقوای الهی دستور دهد را خواهم کشت.

۲. اصمعی: ابو سعید، عبدالملک بن قریب (۱۲۵ - ۲۱۶ ق) راوی، ادیب و لغت‌شناس نام‌آور اوایل عصر عباسی بود. وی در محضر اساتیدی چون خلیل بن احمد فراهیدی عروضی لغوی، نافع، سفیان ثوری و عیسی بن عمر تلمذ نمود. یکی از صفات بارز اصمعی، بهره‌مندی از حافظه‌ای نیرومند بود که به گفته خودش، ۱۶ هزار ارجوزه را از حفظ داشته است. وی در یک مجلس ۲۰۰ بیت شعر خوانده که حتی یک بیت آن را کسی نشنیده بود. از مشهورترین شاگردان وی می‌توان از ابو حاتم سجستانی، ابوالعیناء، اسحاق موصلی و ابوالفضل ریاشی نام برد. وی از نخستین کسانی است که در باره اشتقاق اسامی، دست به تألیف اثری مستقل زده است و کتاب اشتقاق الأسماء وی، کهن‌ترین کتابی است که در این باره به دست ما رسیده است. برخی، مالک بن انس را

حجاج<sup>۱</sup> حاضر شد و فریاد برداشت: ای امیر! پدر و مادر مرا عاق کردند و علی نامیدند! من مردی فقیر و مسکینم و به عطای امیر نیازمندم. حجاج بخندید و او را راضی برگرداند.

هفت. در نتیجه برنامه ریزی زشت معاویه، کار به جایی رسید که در هر بقعه و سرزمینی که خطیبی بر منبر بالا می رفت، در ابتدا، زبان به لعن و دشنام امیرالمؤمنین و اهل بیت او علیهم السلام می گشود و از آن حضرت براءت می جست. در این روزگار، دشواری مردم کوفه از دیگر سرزمین ها شدیدتر بود، چرا که شیعیان در آن جا، بیشتر از جاهای دیگر بودند. زیادبن ابیه<sup>۲</sup> که در آن زمان، حکومت کوفه و بصره را (برعهده) داشت، شیعیان علی علیه السلام را از مرد و زن و کوچک و بزرگ به

۱ نیز در زمره شاگردان وی به شمار آورده اند. وی در روزگار خلافت هارون الرشید، پایگاه والایی در دربار عباسیان به دست آورد و هارون، وی را یکی از وفادارترین نزدیکان خود می دانست.

۱. حجاج: (حدود ۴۰ - ۹۵ ق)؛ وی در دوران امویان، به حکومت عراق و حجاز رسید و از دشمنان شیعیان بود. او در تاریخ به خونریزی و ستمگری مشهور است و در کشتن مخالفان، چنان زیاده روی کرد که عبدالملک بن مروان نیز این میزان خونریزی را نپسندید. مورخان، شمار کسانی را که به دست حجاج کشت شده اند را به ۱۲۰ هزار و به قولی ۱۳۰ هزار نفر تخمین زده اند. وی فردی زشت رو و کوچک اندام بود که فصیح و بلیغ سخن می گفت. سیاستمداری با تدبیر بود که از حيله و نیرنگ در مبارزاتش سود می جست. در تاریخ به وی نسبت هایی مانند جبار، ظالم، کافر، فاسق، کذاب و خبیث داده اند. خود وی خودش را آدمی لجوج و حسود و کینه توز وصف کرده است.

۲. زیادبن ابیه: (۱ - ۵۳ ق)؛ وی فرزند سمیه، زنی مشهور به زناکاری در حجاز مکه می باشد که چندین نفر ادعای پدری وی را داشته اند. به جهت مجهول بودن پدرش، گاهی او را به این نام می خوانند: (زیادبن ابیه = زیاد پسر پدرش)؛ عبدالله بن زیاد که در واقعه کربلاء و شهادت امام حسین علیه السلام حاکم کوفه و بصره بود، و در واقعه کربلاء نقش مهمی داشت، پسر وی بود.

سختی آزار می داد. چرا که سالهای فراوانی، در زمرة کارگزاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود، شیعیان آن حضرت را به خوبی می شناخت و از منزل و مأوای ایشان - هر چند در گوشه و کنارها و بیغوله ها باشد - به خوبی آگاه بود. لذا پرچم ظلم و ستم را برافراشت و هر کسی را که توانست، دستگیر ساخت و از دم تیغ گذرانید. در چشمان گروهی میل کشید و نابینا کرد، و دست و پای گروهی را برید و از شاخه های نخل آویزان کرد. او پیوسته در تعقیب شیعیان بود تا ایشان را (حتی اگر) در زیر سنگ و کلوخی بودند، پیدا می کرد و به قتل می رسانید.

این وضعیت ادامه پیدا کرد، تا کار به جایی رسید که حتی یک تن از شیعیان علی علیه السلام در عراق باقی نماند مگر آن که کشته شده، یا به دار کشیده شده، یا محبوس در زندان شده، یا پراکنده و آواره شده بود.

هشت. معاویه به کارگزاران و امرای خود در همه شهرها نوشت:

شهادت هیچ یک از شیعیان علی و اهل بیت او را نپذیرید، و از سوی دیگر با دقت بررسی کنید که هر که از پیروان عثمان و دوستان او و دوستان خانندان او باشد، و نیز کسانی را که مناقب و فضایل عثمان را روایت می کنند، همه اینان را مقرب خود بدارید و نزدیک مسند خود بنشانید و ایشان را گرامی دارید. و هر که در مناقب او (عثمان) حدیثی جعل کند یا روایت کند، نام او و نام پدر و قبیله او را به من بنویسید تا من به ایشان تحفه و خلعت دهم و به احوال آنان رسیدگی کنم.

لذا منافقان و مردم دنیا پرست، احادیث بسیاری در فضیلت عثمان وضع کردند، و معاویه، برایشان خلعت ها و جایزه ها و بخشش های عظیم می فرستاد. این گونه احادیث، در همه شهرها فراوان شد و مردم

به جهت میل به اموال و اعتبار دنیا، به وضع (جعل) احادیث<sup>۱</sup> می پرداختند. هر که از هر شهری می آمد، و در حق عثمان منقبتی یا فضیلتی روایت می کرد، نامش را می نوشتند و او را مقرب می داشتند و به او جایزه ها می بخشیدند و قطایع<sup>۲</sup> و املاک عطا می کردند.

نُه. مدّتی کار به این منوال گذشت تا آن که معاویه به کارگزاران خود نوشت: در باره عثمان، حدیث بسیار شد و در همه سرزمینها منتشر گردید. اینک، مردم را به جعل احادیث در فضیلت معاویه ترغیب کنید که این گونه احادیث را بیشتر خوش می داریم و ما را شادتر می گرداند. چرا که بیان احادیث جعلی در فضیلت معاویه بر اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله، دشوارتر و سنگین تر است و بهتر می تواند استدلالها و برهان های آنها را بشکند.

در پی این فرمان، اُمراء و کارگزاران معاویه در شهرها، این فرمان او را بر مردم خواندند و مردم شروع به وضع و جعل احادیث در فضایل معاویه کردند. در هر روستایی و شهری این احادیث جعلی را می نوشتند و به مکتب داران می دادند تا همانگونه که قرآن را به اطفال آموزش می دهند، این احادیث دروغین را نیز به آنان بیاموزند. نیز به زنان و دختران خود، آنها را بیاموزند تا آن که محبت معاویه و

۱. وضع حدیث: همان جعل حدیث است که در منابع رجالی از جعل حدیث به وضع حدیث یاد می کنند. یعنی آن که: از روی عمد یا خطا، (از پیش خود)، حدیثی را ایجاد کنند و به خداوند جل جلاله و پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت دهند. روایت این گونه احادیث، حرام و کمک به اشاعه ی گناه به شمار می رود.

۲. قطایع: قطیعه ج: قطایع: قطعه ملک یا زمینی که به کسی واگذار کنند و وی از درآمد آن زندگی کند؛ منجد الطلاب.

خاندان او در دل همه جا کند.

ده. کار به این منوال پیش می‌رفت تا سال پنجاه و هفتم هجری یا یک سال مانده به وفات معاویه، که حضرت امام حسین علیه السلام قصد سفر حج کرد و به سوی مکه شتافت. عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عباس، و گروهی از زنان و مردان بنی هاشم و جماعتی از موالیان و شیعیان، ملازم رکاب آن حضرت بودند. روزی در منا، گروهی از بنی هاشم و دیگر مردم را که بیش از هزار نفر بودند، در خیمه‌ای گرد آورد. آن‌گاه از مردم و صحابه<sup>۱</sup> و تابعین<sup>۲</sup> و انصار که معروف به نیکی و درست‌کرداری بودند و نیز از فرزندان ایشان، هر که را در دسترس بود، طلب نمود. آن‌گاه که همه جمع گشتند، آن حضرت به پای خاست و خطبه آغاز

---

۱. صحابه: یاران پیامبر صلی الله علیه و آله؛ به مسلمانانی گفته می‌شود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده‌اند و تا پایان عمر به او ایمان داشته‌اند. برخی، قیدها و شروط دیگری را به تعریف مذکور افزوده‌اند؛ از جمله: طولانی بودن همنشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله، حفظ روایت از ایشان، جنگیدن همراه با ایشان و شهادت در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله. ولی آنچه نزد عموم علماء پذیرفته است. همان تعریف نخست بدون این قیدها می‌باشد. شمار صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله را بیش از ۱۰۰ هزار نفر دانسته‌اند. بنابر نظریه رسمی اهل سنت، همه صحابه عادل بوده‌اند و چنانچه عملی از آنان بر خلاف عدالت سرزده باشد، به سبب خطای در اجتهاد بوده است. ولی در دیدگاه شیعه، صحابه از نظر عدالت فرقی با سایر افراد ندارند و عدالت هر یک از آنان مانند سایر افراد، باید به طریق معتبری ثابت شود.

۲. تابعین: مسلمانانی که یک یا چند تن از صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را ملاقات کرده، یا مصاحبت کرده، یا محضر آن‌ها را درک کرده‌اند، ولی خود پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده‌اند. تعداد دقیقی برای تابعین نقل نشده است. ابن خطیب بغدادی معتقد است مصاحبت و مجالست با اصحاب پیامبر برای این‌که فردی را از تابعین بشماریم، ضرورت دارد. بر خلاف صحابه، که صرف دیدار با رسول خدا صلی الله علیه و آله، حتی بدون مجالست و مصاحبت، برای صحابی بودن، کفایت می‌کند.

کرد. بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود: معاویه از در طغیان و عصیان، با ما و شیعیان ما رفتارهایی کرد که می دانید. خودتان حاضر بودید و دیدید یا خبرش به شما رسید و شنیدید.

اکنون می خواهم از شما سؤال کنم. اگر راست می گویم مرا تصدیق کنید. و اگر نه، تکذیب نمایید. بشنوید تا چه گویم. نیز کلمات مرا ثبت و ضبط کنید و محفوظ دارید، تا زمانی که به شهرها و میان اقوام خود بازگردید، جماعتی را که به آنها اعتماد و وثوق دارید، دعوت کنید و آنچه را از من شنیدید، برای آنها نقل کنید. چرا که من بیم دارم که دین خدا به کهنگی گراید و سخن و کلمه حق، ناشناخته بماند؛ با آن که خداوند تالائو نور خود را تمام دارد و کافران را ناکام گذارد.<sup>۱</sup>

پس از این سفارش آغاز سخن کرد و فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را یک به یک تذکر داد و به هر یک اشارتی فرمود. حضرتش آیاتی از قرآن کریم را که در فضیلت امیرالمؤمنین و اهل بیت او علیهم السلام نازل شده بود بر حاضران خواند و همگان تصدیق کردند.

آنگاه فرمود: به راستی باید این را هم شنیده باشید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس پندارد که دوستدار من است و لی علی علیه السلام را دشمن بشمارد، دروغ گفته است. دشمن علی علیه السلام، نمی تواند دوستدار من باشد. بدان روی که من و علی، یک تن هستیم، علی من است و منم علی. چگونه می شود کسی، یک نفر را، هم دوست بدارد و هم دشمن شمارد؟ ناگزیر، هر کس که علی علیه السلام را دوست دارد، مرا

۱. سوره مبارکه صف، آیه شریفه ۸. وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَ أَوْكِرُهُ الْكَافِرُونَ



دوست داشته است، و هر آن کس که با علی [علیه السلام] دشمن باشد، با من دشمن است و هر آن کس که مرا دشمن دارد، دشمن خدا است. حاضران تمام سخنان حضرت را تصدیق کردند.

صحابه گفتند: چنین است که فرمودید، ما شنیدیم و حاضر بودیم. تابعان گفتند: بلی؛ ما از آن‌ها که برای ما روایت کرده‌اند و به گفتارشان اعتماد داریم، این مطالب را شنیدیم.

حضرتش در آخر سخنانش فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که چون به شهرهای خود بازگشتید، سخنان مرا برای هر که به او اعتماد داشته باشید، نقل کنید.

آن‌گاه حضرت خطبه را به پایان برد و مردم متفرق شدند. [۷]





## فصل

### فرزندان و نوادگان امام حسن علیه السلام و شرح احوال برخی از ایشان

#### فرزندان امام مجتبی علیه السلام

تاریخ‌دانان و سیره‌شناسان، در زمینه فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام، سخنان فراوان گفته‌اند که بایکدیگر اختلاف دارد. واقدی<sup>۱</sup> و کلبی، پانزده پسر و هفت دختر را به شماره آورده‌اند. ابن جوزی<sup>۲</sup> شانزده پسر و چهار دختر ذکر نموده، و ابن شهر آشوب<sup>۳</sup>

---

۱. محمدبن عمر واقدی (۱۳۰ - ۲۰۷ ق) از مورخان و سیره‌نویسان قرن‌های دوم و سوم هجری بود. اثر اصلی او که البته امروزه در دست نیست، تاریخ کبیر نام داشته که طبری در نگارش تاریخ خود، از آن بهره برده است. تنها نوشته‌ای که از او باقی مانده است کتاب المغازی است.

۲. سبطبن جوزی؛ شمس‌الدین ابوالمظفر یوسفبن حسام‌الدین قزواغلی‌بن عبدالله ترکی عونی هیبری بغدادی (۵۸۲ - ۶۵۴ ق)، مورخ و واعظ و از مشهورترین عالمان قرن هفتم اهل تسنن بود. وی نواده عبدالرحمن‌بن جوزی محدث و واعظ می‌باشد. از جمله آثار وی می‌توان به تذکره الخواص اشاره نمود.

۳. ابو عبدالله محمدبن علی‌بن شهر آشوب ساروی مازندرانی معروف به

پانزده پسر و شش دختر گفته است. شیخ مفید رحمته الله هشت پسر و هفت دختر نوشته است. در این جا آنچه را شیخ مفید پذیرفته است برمی‌گزینیم و بقیه را از دیگر کتب، فقط برمی‌شماریم.

شیخ اجل (شیخ مفید) در ارشاد<sup>۲</sup> فرموده: اولاد حسن بن علی علیه السلام، از

رشیدالدین از عالمان بزرگ و معروف شیعه در اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم ه. ق. است. جد او، شیخ شهر آشوب از دانشمندان شیعی و اهل ساری بوده است که در زمره شاگردان شیخ طوسی به شمار می‌رفت. ابن شهر آشوب نیز علاوه بر جد و پدر فقیه خویش، شاگردی علمایی چون طبرسی صاحب الاحتجاج، رازی قزوینی، ابوالفتوح رازی و زمخشری معتزلی را نموده است. از جمله آثار او می‌توان کتاب گرانقدر المناقب، و نیز کتاب معالم العلماء در شرح حال کوتاهی از ۱۰۲۱ تن از دانشمندان را نام برد.

۱. محمد بن محمد بن نعمان مشهور به شیخ مفید (۳۳۶ یا ۳۳۸ - ۴۱۳ ق)؛ متکلم، فقیه و تاریخ‌نگار امامیه در قرن ۴ و ۵ قمری می‌باشد. او را از احیاکنندگان فرهنگ شیعی و فقه امامیه دانسته‌اند. وی اصولی را برای استنباط احکام تدوین کرد که شاگردانش، سید مرتضی و شیخ طوسی روش او را در پی گرفتند. از اساتید مشهور وی می‌توان به شیخ صدوق، ابن جنید اسکافی، ابن قولویه اشاره کرد. مزار وی در رواق شرقی حرم کاظمین واقع شده است. وی در زمان غیبت کبری می‌زیسته است و از ناحیه مقدسه امام زمان علیه السلام، توقیعاتی برای وی صادر گردیده است.

۲. «الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد» تألیف ۴۱۱ ق معروف به الارشاد، کتابی کلامی، تاریخی به زبان عربی در باره تاریخ اهل بیت علیهم السلام، نوشته ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی معروف به شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ق) از متکلمان و فقهای برجسته شیعه می‌باشد. این کتاب از دو بخش تشکیل شده است که بخش اعظم آن به شرح حال و ذکر فضایل امام علی علیه السلام و شرح زندگانی امام حسین علیه السلام و واقعه کربلا اختصاص دارد. این کتاب از مصادر بحارالانوار بوده و از معتبرترین منابع روایی شیعه می‌باشد. آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه الی تصانیف الشیعه» در باره این کتاب می‌نویسد: این کتاب در باره زندگانی دوازده امام علیهم السلام است. بعد از شیخ مفید، هرکس در این باره کتابی نگاشته، این کتاب را مستند خود قرار داده است.

دختر و پسر، پانزده تن به شمار می‌رود.

۱ و ۲ و ۳. زید بن الحسن و دو خواهر او: ام الحسن و ام الحسین؛  
مادر این سه تن، ام بشیر دختر ابی مسعود عقبه خزر جی است.  
۴. حسن بن حسن؛ که او را حسن مثنی گویند. مادر او خوله دختر  
منظور فزاریه است.

۵ و ۶ و ۷. عمر بن الحسن و دو برادر اعیانی او قاسم و عبدالله؛ مادر  
ایشان، ام ولد است.

۸. عبدالرحمن، مادر او نیز ام ولد است.

۹ و ۱۰ و ۱۱. حسین اترم و طلحه و فاطمه، و مادر این سه، ام اسحق  
دختر طلحه بن عبیدالله تمیمی<sup>۱</sup> است.

۱۲ تا ۱۵. بقیه چهار دختر دیگرند که نام‌های ایشان، ام عبدالله،  
فاطمه، ام سلمه و رقیه است. و هر یک را مادری (جداگانه) است. [۱]  
اما از منابع دیگر برمی‌آید که پسران امام حسن علیه السلام، بیست تن، و

---

۱. طلحه بن عبیدالله تمیمی: (۱۰ سال قبل از بعثت / ۳۶ ق) از اصحاب  
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پسر عموی ابوبکر است. وی کسی است که در باره همسران  
پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سخنی گفت که موجب اذیت پیامبر شد و به همین جهت آیه ۵۳ سوره  
احزاب نازل شد. وی پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به همکاری با خلفا روی آورد و  
در کشورگشایی‌های آن‌ها حضوری فعال داشت. طلحه از سوی خلیفه دوم، به عنوان  
یکی از اعضای شش نفره برای تعیین خلیفه سوم معرفی شد. نیز در ماجرای قتل  
عثمان بن عفان حضور داشت و از تحریک‌کنندگان به قتل وی به شمار می‌رفت. پس از  
قتل عثمان با علی علیه السلام بیعت کرد. اما پس از مدتی بیعت خود را شکست و به همراه  
زبیر و عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و برخی از امویان که به ناکثین شهرت یافتند، جنگ  
جمل را بر علیه امام علی علیه السلام به راه انداخت و در این جنگ، توسط مروان بن حکم (که  
او هم در سپاه ناکثین بود) کشته شد.

دختران یازده تن، به شماره آمده‌اند. یعنی پانزده تن یادشده به اضافه علی اکبر، علی اصغر، جعفر، عبدالله اکبر، احمد، اسماعیل، یعقوب، عقیل، محمد اکبر، محمد اصغر، حمزه، ابوبکر، سکینه، ام‌الخیر، ام‌عبدالرحمن و رمله.

البته شرح حال بیشتر این افراد، مجهول مانده و کسی آن‌ها را شناسانده است. از آنان که خبری به جای مانده، به طور مختصر، به احوالات ایشان، اشاره می‌کنم:

#### زیدبن حسن علیه السلام

یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام، ابوالحسن زید است. که نخستین فرزند آن امام همام است. شیخ مفید گوید: او متوّل صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و مسنّ ترین فرزند امام حسن علیه السلام بود. مردی جلیل‌القدر، کریم‌الطبع، طیب‌النفس و کثیر‌الاحسان بود. شعرا مدح او را گفته‌اند و در فضایل او بسیار سروده‌اند. مردم به جهت برخوردارگی از احسان او، از اطراف و اکناف، قصد خدمت او را می‌کردند.

صاحبان کتب سیره، آورده‌اند که چون سلیمان بن عبدالملک<sup>۱</sup> بر مسند خلافت نشست، به حاکم مدینه نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي هَذَا، فَأَعِزِّلْ زَيْدًا عَنِ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَادْفَعْهَا إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ - رَجُلٍ مِنْ

۱. هفتمین خلیفه اموی است که پس از برادرش ولیدبن عبدالملک به خلافت رسید و بین سال‌های ۹۶ تا ۹۹ قمری، خلافت جامعه اسلامی را بر عهده داشت. سلیمان، فردی حسود، مغرور، پرخور، شکم‌باره و زیبا بود.

قَوْمِهِ - وَ أَعْنَهُ عَلَى مَا اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ، وَالسَّلَام

و اما بعد، هنگامی که این مکتوب من به دست تو رسید، زید را از صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برکنار کن و فلانی پسر فلانی را - که مردی از قبیله‌ی خود خلیفه بود - بر آن بگمار. و در هر زمینه‌ای که از تو کمک خواست، او را یاری کن. والسلام

حاکم مدینه، بر طبق فرمان سلیمان، زید را از تولیت صدقات عزل کرد و دیگری را متولّی ساخت. آن‌گاه که خلافت به عمر بن عبدالعزیز<sup>۱</sup> رسید به حاکم مدینه (نامه‌ای) مرقوم کرد:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ زَيْدَ بْنَ الْحَسَنِ شَرِيفُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ دُوسِئِهِمْ، فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي هَذَا فَارْدُدْ إِلَيْهِ (عَلَيْهِ) صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله و سلم، وَ أَعْنَهُ عَلَى مَا اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ،  
والسلام. [۲]

اما بعد، زید بن حسن، مردی بزرگوار از بنی هاشم و بزرگ ایشان (از جهت سنی) می‌باشد. هنگامی که این مکتوب من به تو رسید، تولیت صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به او باز گردان و در هر زمینه‌ای از تو کمک خواست او را یاری کن. والسلام.

۱. عمر بن عبدالعزیز بن مروان (۶۱ یا ۶۲ - ۱۰۱ ق) که در فاصله ۹۹ - ۱۰۱ بر جامعه اسلامی حکومت کرد. سلیمان بن عبدالملک، وی را که در زمان حکومت سلیمان، مشاور وی بود، به جانشینی برگزید. جلوگیری از لعن امام علی علیه السلام در خطبه‌ها و منابر، تصمیم به باز گرداندن فدک به اهل بیت علیهم السلام و شکنجه نکردن شیعیان از جمله کارهای اوست. نقل شده که بخش عمده‌ای از عمر وی در مدینه سپری شده است و با عنایت به این‌که علاوه بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عالمان و فقهای مکتب اهل بیت نیز در مدینه حضور داشته‌اند، وی تحت تأثیر نظام تعلیمی مدینه از تربیت خاصی برخوردار شده است که با سایر حاکمان اموی متفاوت بوده است.

بدین سان باردیگر، تولیت صدقات به زید واگذار شد. زید بن الحسن، نود سال زیست. چون از دنیا رفت، جماعتی از شعرا برای او مرثیه گفتند و آثار و خدمات وی را در مرثیه خود ذکر کردند. قدامت بن موسی<sup>۱</sup> قصیده‌ای در رثای او گفته است که با این بیت آغاز می‌شود:

فَإِنْ يَكُ زَيْدٌ غَابَتْ الْأَرْضُ شَخْصَهُ

فَقَدْ بَانَ مَعْرُوفٌ هُنَاكَ وَ جُودٌ [۳]<sup>۲</sup>

باید دانست که زید بن حسن هرگز ادعای امامت نکرد و هیچ دانشوری، از شیعه و غیر شیعه، این نسبت را به او نداده است. زیرا شیعیان دو گروهند: امامی و زیدی. گروه امامی؛ جز از طریق احادیث منصوص<sup>۳</sup>، امامت را برای کسی قائل نمی‌شوند و بنابر اتفاق (نظر) علماء امامیه، در باره اولاد امام حسن علیه السلام، هیچ نصی بر امامت نرسیده است و هیچ‌یک از ایشان مدعی این سخن نشده‌اند.

گروه زیدی؛ بعد از امیرالمؤمنین علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام، کسی را امام می‌داند که در امر خلافت و امامت جهاد کند. از آن‌جا که زید بن حسن، هرگز جانب تقیه را فرو نگذاشت و با بنی‌امیه، کارها را با رفق و مدارا می‌گذراند و متقلد اعمال ایشان می‌گشت، این کارهایش، با اقتضائات امامت نزد زیدیها، منافات و

۱. قدامت بن موسی کوفی از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۸، ص ۳۲۰. نقل از رجال شیخ طوسی: ۳۷ / ۲۷۵.

۲. اگر چه خاک، زید را از دیدگان پوشانده، (چه باک)؛ که کارهای نیک و جود و بخشش (او) آشکار (مانده) است.

۳. آنچه از آیات قرآن و احادیث، که کاملاً صریح و آشکار باشد و محتاج به تأویل و تفسیر نباشد.



ضدیت دارد. [۴]

غیر شیعه نیز به چند گروه تقسیم می شوند. جماعت حشویه که جز بنی امیه کسی را امام نمی دانند. لذا هیچ یک از فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله را به امامت نمی پذیرند. گروه معتزله؛ امامت را فقط به انتخاب جماعت مردم و حکم شوری محقق می دانند.

خوارج نیز، هر کسی را که دوستدار و موالی امیرالمؤمنین باشد، امام نمی دانند. وبی شک، زیدبن حسن، پدر خود امام مجتبی، و جد خود امیرالمؤمنین علیه السلام را مولای خود می دانست. [۵] لاجرم زید، به اتفاق نظر این طوایف که نام برده شد، نمی تواند منصب امامت را عهده دار شود.

مشهور آن است که زید در سفر امام حسین علیه السلام به عراق، ملازم رکاب عمومی خویش نبود. و بعد از شهادت امام حسین علیه السلام، زمانی که عبدالله بن زبیرین العوام<sup>۱</sup>، مدعی خلافت شد، با او بیعت کرد و به نزد او شتافت. چراکه خواهرش الحسن همسر عبدالله زبیر بود و زیدبن حسن

---

۱. عبدالله بن زبیر العوام: مشهور به ابن زبیر (۱ - ۷۳ ق)، فرزند زبیر، عمه زاده پیامبر صلی الله علیه و آله؛ و پسر خواهر عایشه است. از داعیه داران خلافت پس از مرگ معاویه است که حکومت آل زبیر را در مکه پایه گذاری کرد. شهرت ابن زبیر بیشتر به واسطه بیعت نکردنش با یزید، ادعای خلافت و پناه بردن به مکه است که منجر به حمله سپاه یزید به مکه شد. وی در سال ۶۴ ق خود را خلیفه خواند و بسیاری از اهالی حجاز و شام از جمله مکه و مدینه با او بیعت کردند. ابن زبیر از عوامل مؤثر در فتنه جنگ جمل بر علیه امیرالمؤمنین علیه السلام بود که با امام علیه السلام جنگید و پس از جنگ، مشمول عفو عمومی امیرالمؤمنین علیه السلام شد. او در هفتاد و دو سالگی در مکه به دست سپاهیان شام به فرماندهی حجاج بن یوسف ثقفی کشته شد.

می خواست که زمانی که عبدالله کشته شود، خواهر خود را برداشته و از مکه به مدینه بیاورد.

ابوالفرج اصفهانی گوید: «زید در کربلا ملازم عموی خویش بود. او را با دیگر افراد اهل بیت اسیر کرده و به نزد یزید فرستادند. از آن پس با اهل بیت به مدینه رفتند».

شرح حال اولاد زید، بعد از این در ادامه ذکر خواهد شد. صاحب عمدة الطالب<sup>۱</sup> گفته که زید صد سال و به قولی نود و پنج سال و به قولی دیگر، نود سال زندگی کرد و در بین مکه و مدینه، در محلی که حاجر<sup>۲</sup> نام دارد، وفات کرد. [۶]

### حسن بن حسن علیه السلام

حسن بن الحسن علیه السلام که او را «حسن مُثَنَّى» گویند، مردی جلیل و رئیس و صاحب فضل و ورع بوده و در زمان خود، متولی صدقات جدّ خویش، امیرالمؤمنین علیه السلام بود. زمانی که حجاج<sup>۳</sup> از جانب عبدالملک

۱. احمد بن علی بن حسین حسینی مشهور به ابن عَنَبَه (متوفای ۸۲۸ ق)، مورخ و نَسَب شناس شیعی است که صاحب کتاب «عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب» است. این کتاب، از جمله کتب انساب است و به فرزندان ابوطالب و ذریه علی بن ابی طالب علیه السلام می پردازد. وی که از نوادگان عبدالله محض بوده و با ۲۰ واسطه به امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد، نزد محمد بن قاسم بن معیه دیباجی (متوفای ۷۷۶ ق)، نَسَب شناسی را آموخت و از ملازمان و خاصان وی شد. ابن عنبه در دوره شهید اول بوده است و هر دو از طریق ابن معیه از علامه حلی نقل روایت کرده اند. شواهدی بر زیدی و یا شیعی بودن وی وجود دارد.

۲. محلی است بر سر راه حاجیان به مکه، در بیابان «نجد» در یک منزلی «قاروره».

۳. حجاج بن یوسف ثقفی، (۴۰ یا ۴۱ یا ۴۲ یا ۴۵ - ۹۵ ق)؛ وی در دوران

مروان<sup>۱</sup> امیر مدینه بود، خواست که عمر بن علی علیه السلام را در صدقات پدر، با حسن بن حسن علیه السلام شریک سازد. حسن بن حسن علیه السلام نپذیرفت و آن را خلاف شرط وقف دانست.

حجاج گفت: خواه قبول بکنی یا نکنی، من او را در تولیت صدقات با تو شریک می‌کنم. حسن، ناچار ساکت شد و در زمانی مناسب که

---

۱۲ امویان، به حکومت عراق و حجاز رسید و از دشمنان سر سخت شیعیان بود. او در تاریخ به خون‌ریزی و ستمگری مشهور است و در کشتن مخالفان، چنان زیاده‌روی کرد که عبدالملک بن مروان نیز این میزان خون‌ریزی را نپسندید. مورخان، شمار کسانی را که به دست حجاج کشته شده‌اند را به ۱۲۰ هزار و به قوی ۱۳۰ هزار نفر تخمین زده‌اند. وی فردی زشت‌رو و کوچک اندام بود که فصیح و بلیغ سخن می‌گفت. سیاستمداری با تدبیر بود که از حیله و نیرنگ در مبارزاتش سود می‌جست. در تاریخ به وی نسبت‌هایی مانند جبار، ظالم، کافر، فاسق، کذاب و خبیث داده‌اند. خود وی، خودش را آدمی لجوج و حسود و کینه‌توز وصف کرده است.

۱. (۲۶ - ۸۶ ق / ۶۴۶ - ۷۰۵ م)؛ پنجمین خلیفه اموی است که پس از مرگ پدرش مروان بن حکم، در سال ۶۵ ق به خلافت رسید و مدت ۲۱ سال خلافت کرد. وی پیش از پادشاهی، به حفظ قرآن علاقه نشان می‌داد و از نظر مردم (ظاهرین)، فردی زاهد و عابد بود. به طوری که او را حمامه المسجد (کیوتر مسجد) می‌گفتند. ولی به محض رسیدن به پادشاهی، با همه ارزش‌های اسلامی و اخلاقی خداحافظی کرد. نقل است که وی در حال تلاوت قرآن بود که به او خبر رسید که قرار است پادشاه شود. وی بلافاصله قرآن را بر هم نهاد و گفت: هذا فراقُ بینی و بینک و هذا آخر العهد بك؛ این جدایی بین من و تو است؛ و این آخرین دیدار با توست. وی پس از کشتن ابن‌زبیر در انتهای خطبه‌اش گفت: به خدا سوگند، از این پس هر فردی که مرا به تقوای الهی دستور دهد را خواهم کشت. در روزگار وی، خانه خدا تخریب شد. عبدالملک با آل علی علیه السلام سخت مخالف بود و در حکومت او بود که هشام بن اسماعیل نسبت به اهل مدینه بسیار بد رفتاری می‌کرد. همچنین وی با نصب حجاج بن یوسف ثقفی به عنوان حاکم کوفه، شیعیان را شدیداً تحت فشار قرار داد. وی معاصر امام سجاد علیه السلام بود و به پیشنهاد امام سجاد علیه السلام برای اولین بار در تاریخ اسلام، اقدام به ضرب سکه نمود.

حجاج از او غفلت داشت، بدون اطلاع او، از مدینه به جانب شام کوچ کرد و بر عبدالملک مروان وارد شد. عبدالملک، مقدم او را مبارک و گرامی داشت، به او خوش آمد گفت و بعد از سوالات مجلسی معمول، علت آمدن وی را پرسید. حسن، حکایت حجاج را به صورت مشروح باز گفت. عبدالملک گفت: این حکومت، از آن حجاج نیست. و او را نرسیده که در این کار تصرفی کند (دیگری را با حسن بن حسن علیه السلام در تولیت صدقات امیر المؤمنین علیه السلام شریک گرداند). من کاغذی برای او می نویسم که از شرط وقف تجاوز نکند. آن گاه کاغذی در این باب برای حجاج نوشت و به حسن صلۀ نیکو داد و رخصت بازگشت داد و حسن با عطای فراوان با اکرام، از نزد او بیرون شد. [۷]

حسن مثنی در کربلا با عموی خویش حضرت امام حسین علیه السلام همراه بود. چون آن حضرت شهید شد و اهل بیت آن حضرت را اسیر کردند، حسن نیز اسیر شد. اسماء بن خارجه فزاری<sup>۲</sup> که از خویشان مادری حسن مثنی بود، او را از میان اسیران اهل بیت بیرون آورد و گفت: به خدا قسم نمی گذارم که به فرزند خواره، بدی و سختی برسد. لذا عمر سعد امر کرد: «حسن فرزند خواهر ابی حسان (کنیه اسماء بن

۱. پاداش، هدیه.

۲. از اشراف و بزرگان کوفه بوده است. وی را به عنوان فردی پرنفوذ و تا حد زیادی طرفدار بنی امیه معرفی کرده اند. وی به درخواست زیاد، به همراه تنی چند از بزرگان و اشراف کوفه، به فتنه انگیزی و دشمنی حجر بن عدی با خلیفه، و حتی کفر او گواهی داد و معاویه با همین دستاویز، حجر و یارانش را به قتل رسانید. وی دختر خود را به ازدواج عبیدالله بن زیاد درآورد. همچنین همراه با محمد اشعث، مأمور دستگیری هانی بن عروه شد. وی از کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت.

خارجه فزاری) را به او واگذارید». [۸] این سخن را از آن جهت گفت که خوله مادر حسن مثنی، از قبیله فزاره بود. چنانکه ابو حسان - که اسماء بن خارجه است - نیز فزاری و از قبیله خوله بود.

مطابق بعضی از اقوال، حسن زخم بسیار در بدن داشت. اسماء او را در کوفه با خود نگاه داشت و زخمهای او را مداوا کرد تا صحت یافت و از آن جا روانه مدینه شد.

حسن داماد حضرت سیدالشهداء علیه السلام بود و دختر عموی خود، فاطمه را به همسری داشت.

روایت شده که هنگامی که حسن خواست یکی از دو دختر امام حسین علیه السلام را تزویج کند، حضرت سیدالشهداء علیه السلام به او فرمود: اینک فاطمه و سکینه، دختران من اند. فرزند من! هر کدام را که می خواهی انتخاب کن.

شرم و حیای حسن مانع او شد و جواب نگفت. امام حسین علیه السلام فرمود: من برای تو فاطمه را که شباهتش به مادرم فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله بیشتر است، انتخاب می کنم. [۹] پس حسن، فاطمه را عقد بست و از وی چند فرزند آورد که بعد از این شرح آن خواهد رفت.

حسن، فاطمه را بسیار دوست می داشت و فاطمه نیز با او بسیار مهربان بود. حسن سی و پنج سال داشت که در مدینه درگذشت. برادر مادری خود، ابراهیم بن محمد بن طلحه را وصی خود نمود. او را در بقیع به خاک سپردند. فاطمه همسرش بر فراز قبر او خیمه افراشت و یک سال به سوگواری نشست. روزها روزه داشت و شبها به عبادت به پا خاست. پس از یک سال، به خادمان خود فرمان داد که هنگامی که شب تاریک شود، خیمه را از قبر حسن جمع کنند. چون شب تاریک

شد، شنیدند که گوینده‌ای می‌گفت: هَلْ وَجَدُوا مَا فَعَدُوا؟! و دیگری در پاسخ او گفت: بَلْ يَسْتَوُوا فَأَنْتَلَبُوا. [۱۰] برخی گفته‌اند که به این شعر لبید<sup>۱</sup> تمثل جست:

إلى الحول ثم السلام عليكما

و من بيبك حولاً كاملاً فقد اعتذر<sup>۲</sup>

شرح حال فاطمه در شمار احوال و اولاد امام حسین علیه السلام ذکر خواهد شد انشاء الله.

حسن مثنی در زمان حیات خود، هیچگاه مدعی امامت نشد و کسی نیز این نسبت را به او نداد. به همان دلایلی که در ضمن شرح حال برادرش زید، به طور مشروح، گفته شد.

عمر و قاسم و عبدالله؛ هر سه تن در کربلا همراه عموی خود امام حسین علیه السلام بودند. شیخ مفید گوید که ایشان در خدمت عموی خود شهید گشتند. ولی آنچه از کتب مقاتل و تواریخ برمی‌آید، همان شهادت قاسم و عبدالله است و عمر بن الحسن، کشته نشد. بلکه او را با اهل بیت اسیر کردند و در مجلس یزید قصه‌ای دارد که انشاء الله در جای خود به طور مشروح، گفته خواهد شد.

غیر از این سه تن و حسن مثنی از فرزندان امام حسن علیه السلام که در

۱. از شخصیت‌های به نام صدر اسلام است که به سبب اشعار و قدرت شاعریش معروف است. از جمله کسانی است که دارای عمر طولانی بوده و هم قبل از اسلام را درک کرده است و هم افتخار مصاحبت با پیامبر صلی الله علیه و آله را داشته است. او تا دوران حکومت معاویه در حیات بود.

۲. تا یک سال عزاداری می‌کنم، پس از آن بر شما درود می‌فرستم و (وداع می‌کنم) کسی که یک سال کامل بگرید پس از آن معذور است.

کربلا حاضر بودند و شهید شدند، سه تن دیگر نیز ذکر شده‌اند: یکی ابوبکر بن الحسن که شهادت او را ذکر خواهیم نمود؛ دیگر، عبدالله اصغر که شهادت او نیز ذکر خواهد شد؛ و سوم، احمد بن الحسن. مطابق بعضی از مقاتل، شهادت او در روز عاشورا به تفصیل ذکر شده است.

لذا با توجه به سخن ابوالفرج که زید بن الحسن نیز در کربلا حاضر بوده، پس مجموع فرزندان امام حسن علیه السلام که در سفر کربلا ملازمت رکاب امام حسین علیه السلام را داشتند، هشت نفر بوده است.

#### عبدالرحمن بن حسن علیه السلام

عبدالرحمن بن حسن علیه السلام، در رکاب عموی خود امام حسین علیه السلام به سفر حجّ کوچ کرد و در منزل ابوال<sup>۱</sup>، در حالی که مُحْرِم بود، جهان را بدرود گفت. [۱۱]

#### حسین بن حسن علیه السلام

حسین بن الحسن علیه السلام؛ نیز دارای فضل و شرف می‌باشد، ولی از وی ذکری و حدیثی نشده است. او ملقب به «اثرم» است. اثرم کسی را می‌گویند که دندان ثنایای<sup>۲</sup> او افتاده باشد، یا آن که یکی از چهار دندان پیشین او، شکسته باشد.

---

۱. نام قریه بزرگی در نزدیک ودّان، میان راه مکه و مدینه است. بنا بر مشهور، قبر آمنه بنت وهب، مادر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله در این محل است.

۲. دندان ثنایا: هشت دندان تیز جلو دهان، که چهار عدد در بالا و چهار عدد در پایین هستند. دندان پیش: فرهنگ عمید.

### طلحة بن حسن علیه السلام

طلحة بن حسن علیه السلام؛ بزرگمردی معروف و مشهور به جود و بخشش بوده است. او را «طلحة الجود» می‌گفتند. او یکی از آن شش نفر است که طلحه نام داشتند و به جود و بخشش معروف بودند و هر یک لقبی داشته‌اند. [۱۲]

### دختران امام حسن علیه السلام

از دختران امام حسن علیه السلام چند تن که شوهر کردند، نام برده می‌شود: نخستین آنان؛ امّ الحسن؛ که با زید از یک مادر بودند و به حبالة نکاح عبدالله بن زبیر بن العوّام در آمد. بعد از قتل عبدالله، زید او را برداشته و به مدینه آورد.

دوم؛ امّ عبدالله؛ که در میان دختران امام حسن علیه السلام به جلالت و عظمت شأن و بزرگواری ممتاز بود. او همسر حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود و از آن حضرت چهار پسر آورد: امام محمد باقر علیه السلام، و حسن و حسین و عبدالله الباهر. در ضمن احوال حضرت باقر علیه السلام به جلالت مرتبة ام عبدالله اشاره‌ای خواهیم داشت.

دختر سوم؛ امّ سلمه است؛ که به قول بعضی از علمای نسابه<sup>۱</sup>، به عقد عمر بن زین العابدین علیه السلام در آمد.

دختر چهارم؛ رقیه است؛ و او به عمرو بن منذر بن زبیر العوّام شوهر کرد.

از دختران امام حسن علیه السلام، جز این چهار تن که ذکر شد، هیچ یک

۱. نسب‌شناس؛ آن که نژاد، قرابت و خویشاوندی افراد را می‌شناسد.



شوهر نداشته‌اند و اگر هم همسری داشته‌اند، از ایشان خبری نرسیده است. والله العالم

### فرزندزادگان امام حسن مجتبی علیه السلام

در میان پسران امام حسن علیه السلام فقط از حسین اثرم و عمر و زید و حسن مثنی، فرزندان بر جای ماند.

از حسین و عمر؛ فرزند پسری باقی نماند و نسل ایشان منقطع شد. فرزندزادگان امام حسن علیه السلام از زید و حسن مثنی به جای مانده‌اند. پس، همه سادات حسنی توسط زید و حسن به امام حسن علیه السلام پیوسته می‌شوند. در این جا، ابتدا به فرزندان زید بن الحسن و برخی از سیرت ایشان اشاره می‌کنم و پس از آنان، به اولاد حسن مثنی می‌پردازم. ان شاء الله تعالی.

### شرح حال فرزندان ابوالحسن زید بن الحسن بن علی بن

#### ابی طالب علیه السلام

همسر زید، لبابه دختر عبدالله بن عباس است که پیش از او، همسر ابوالفضل العباس بن علی بن ابی طالب بود. هنگامی که آن حضرت در کربلا شهید شد، زید لبابه را تزویج نمود و از وی دو فرزند آورد: اول حسن و دوم نفیسه؛ نفیسه را ولید بن عبدالملک تزویج کرد و از وی فرزند آورد. به همین دلیل هنگامی که زید بر ولید وارد شد، ولید او را بر تخت خویش نشانده و به یکباره، سی هزار دینار به او عطا کرد.

## حسن بن زید و فرزندان او

حسن بن زید، کنیه اش ابو محمد است و منصور دوانیقی<sup>۱</sup> به او حکومت مدینه و رساتیق<sup>۲</sup> را داد. او اولین کسی است از علویین که به سنت بنی عباس، جامه سیاه پوشید. هشتاد سال زندگی کرد و زمان حکومت منصور و مهدی و هادی و رشید (از خلفای بنی العباس) را درک کرد.

حسن بن زید با پسران عموی خود، عبدالله محض و پسرانش، محمد و ابراهیم، اختلافاتی داشت. زمانی که ابراهیم را شهید کردند و سرش را برای منصور آوردند، سر ابراهیم را در طشتی نهاده و نزد او گذاشتند. حسن بن زید در مجلس حاضر بود. منصور گفت: صاحب این سر را می شناسی؟ حسن گفت: بلی می شناسم.

فَتَى كَأَنَّ يَحْمِيهِ مِنَ الضِّمِّ سَيْفُهُ

وَيُنَجِّيهِ مِنَ دَارِ الْهُوَانِ اجْتِنَابُهَا<sup>۳</sup>

۱. ابو جعفر عبدالله منصور مشهور به منصور دوانیقی (۹۵ - ۱۵۸ ق) که در سال های ۱۲۶ تا ۱۵۸ ق حکومت کرد. دومین خلیفه عباسی و از نوادگان عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر صلی الله علیه و آله بود. وی فردی جاه طلب و بخیل بود و از کارگران و صنعتگران، بر سر مبالغ ناچیز، حسابرسی می کرد. به همین دلیل هم او را دوانیقی می خواندند. (دانق یا دانگ، یک ششم یک درهم است). او را نخستین کسی دانسته اند که در زمان خلافتش، میان عباسیان و علویان فتنه انداخت. به دستور او بسیاری از سادات حسنی زندانی شدند. او معاصر با امام صادق علیه السلام بود و بنا بر نقل ابن شهر آشوب، وی امام علیه السلام را به شهادت رساند. در دوره خلافت او قیام های متعددی از جمله قیام «نفس زکیه» و قیام «قتیل باخمر» رخ داد.

۲. ج رُستاق: روستاها.

۳. جوان مردی که شمشیرش او را از ظلم (ظالمان) نگاه می داشت؛ و دوری گزیدنش از دار دنیا، او را (از وابستگی های دنیا) نجات می داد.

این سخن را گفت و گریست.

منصور گفت: من دوست نداشتم که او کشته شود. ولی او خواست سر مرا از تنم جدا کند، ناگزیر من سراو را از تنش جدا کردم.

خطیب بغداد<sup>۱</sup> در «تاریخ بغداد»<sup>۲</sup> آورده که حسن بن زید اهل سخاوت بوده است. از جانب منصور، پنج سال بر مدینه حکومت کرد. پس از آن، منصور بر او خشم آورد، اموالش را گرفت و او را در بغداد حبس کرد. او در زندان بود تا منصور وفات کرد و مهدی<sup>۳</sup> خلیفه شد.

آن‌گاه مهدی او را از زندان در آورد و اموالی را که از دست داده بود، به او برگردانید. پیوسته با او بود تا آن‌که در زمانی که آهنگ حج

---

۱. خطیب بغداد: احمد بن علی بن ثابت، محدث و مورخ مشهور قرن پنجم و مؤلف تاریخ بغداد بوده است. وی ابتدا حنبلی مذهب بوده که بعدها به مذهب شافعی گروید. از مهم‌ترین آثار او می‌توان به تاریخ بغداد اشاره کرد.

۲. «تاریخ بغداد» یا «تاریخ مدینه السلام»، اثری بسیار مهم به زبان عربی، در شرح حال عالمان و محدثان و بزرگان بغداد، تألیف خطیب بغدادی از عالمان قرن پنجم است. برخی از جمله یاقوت حموی در معجم البلدان، از مقدمه این کتاب بهره فراوانی برده‌اند. وی آن‌گاه به شرح حال ۷۸۳۱ تن از بزرگان بغداد می‌پردازد. با آن‌که وی کوشیده است که افراد را از حوزه‌های مختلف انتخاب کند، ولی بیشتر به شرح حال عالمان دینی پرداخته است. به طوری که نزدیک به پنج هزار زندگی‌نامه، یعنی حدود دو سوم آن‌ها، راجع به محدثان است.

۳. ابو عبدالله محمد بن عبدالله المنصور بن محمد بن علی المهدی بالله ملقب به مهدی (۱۲۶ - ۱۶۹ ق) سومین خلیفه از خلفای عباسی بود که بعد از پدرش منصور دوانیقی، بین سالهای ۱۵۸ - ۱۶۹ به مدت ده سال و چهل و پنج روز در بغداد حکومت کرد. در زمان وی قیام‌هایی از جمله: قیام یوسف بن ابراهیم و شورش مقتع سرکوب شد. وی که معاصر امامت امام موسی کاظم علیه السلام بود، فرزندان علی علیه السلام را برای حکومت خود خطرناک می‌دانست و همواره در صدد سرکوب جنبش‌هایی بود که از طرف آنان رهبری می‌شد.

داشت، در حاجر<sup>۱</sup> - که نام محلی است در مسیر حج - وفات کرد. خطیب روایت کرده از اسماعیل پسر حسن بن زید که گفت: پدرم نماز صبح را در اول وقت که هوا تاریک بود، به جای می آورد. روزی نماز صبح را ادا کرده و می خواست به سوی مال<sup>۲</sup> خود در غابه<sup>۳</sup> برود و سوار شود؛ که مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر<sup>۴</sup> و پسرش عبدالله بن مصعب<sup>۵</sup> نزد او آمدند. مصعب به پدرم گفت: شعری سروده ام، گوش بده. پدرم گفت: این ساعت، ساعت شعر خواندن نیست. مصعب گفت: تو را سوگند می دهم به قرابت و خویشاوندی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داری، که گوش کنی. پس خواند:

يَا بِنْتِ النَّبِيِّ وَ ابْنَ عَلِيٍّ

أَنْتَ أَنْتَ مُجِيرٌ مِنْ ذِي الزَّمَانِ<sup>۶</sup>

و قصدش از این اشعار آن بود که حسن، دین او را ادا کند. حسن، نیز

۱. محلی است بر سر راه حاجیان به مکه، در بیابان «نجد» در یک منزلی «قاروره».

۲. برای کلمه «مال» چندین معنا ذکر شده است. از جمله: الف - ثروت و دارایی و آنچه در ملک شخص باشد، و ب - حیوان و چهارپا مانند اسب، استر، الاغ و مانند آن؛ فرهنگ فارسی عمید. در متن حاضر، مراد نویسنده، معنای دوم می باشد.

۳. بیشه، درختان انبوه و درهم پیچیده، زمین پست و هموار.

۴. مصعب بن ثابت بن عبدالله (متوفای ۱۵۷ ق).

۵. عبدالله بن مصعب بن ثابت: شاعری فصیح و سخنور که همراه با محمد بن الحسن بر منصور خروج کرد و پس از کشته شدن محمد، متواری و پنهان شد تا زمانی که منصور برای حج بیرون شد و همه را امان داد، آن گاه از خفا خارج شد. «مبرد» در کتاب «کامل» خویش، برای عبدالله بن مُصَعَّب بن ثابت بن عبدالله بن الزُّبَيْر لقب «عائد الکلب» را ذکر کرده است.

۶. ای پسر دختر پیامبر و ای پسر علی تو حقیقتاً از وقایع روزگار، پناه هستی.

پس از این مکالمه قرض او را ادا کرد.  
حسن بن زید<sup>۱</sup>، هفت پسر داشت:

### نخستین فرزند زید. ابومحمد قاسم

نخستین فرزند حسن بن زید، ابو محمد قاسم است که بزرگترین اولاد حسن است. مادرش ام سلمه، دختر حسین اثرم است. او مردی پارسا و پرهیزکار بود. چهار پسر و دو دختر داشت که اسامی ایشان، به این قرار است:

اول عبدالرحمن بن شجری، منسوب به شجره - که قریه‌ای از قریه‌های مدینه است. - او پدر قبایل و صاحب اولاد و عشیره است. داعی صغیر؛ که همان قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن شجری است، و پسرش محمد؛ که در زمان معزالدوله دیلمی، نقیب بغداد بوده و ماجراهای فراوانی دارد که در عمدة الطالب<sup>۲</sup> ذکر شده است، از فرزندان اویند.

داعی کبیر؛ از عموزادگان او است که نسبش به اسماعیل بن حسن بن زید می‌رسد، چنانکه بعد از این، احوال او ذکر می‌شود.

---

۱. حسن بن زید، دختری به نام «نفیسه» داشته است که همسر اسحاق بن جعفر صادق علیه السلام بوده و دارای جلالت و شأن عظیمی بوده است. ان شاء الله در احوال امام جعفر صادق علیه السلام به شرح احوال او می‌پردازیم.

۲. «عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب» از جمله کتب انساب است که توسط احمد بن علی بن حسین حسینی مشهور به «ابن عنبه» (متوفی ۸۲۸ ق) عالم شیعی قرن نهم هجری نوشته شده است. این کتاب به فرزندان ابوطالب و ذریه علی بن ابی طالب علیه السلام می‌پردازد.

### دومین فرزند زید، محمد بطحانی

دومین فرزند زید بن حسن، محمد بطحایی؛ و به روایتی بَطحانی<sup>۱</sup> (با نون، بر وزن سُبحانی)، که نام محله‌ای در مدینه است. بعضی نیز او را بَطحانی (با فتح باء) منسوب به بطحاء<sup>۲</sup> دانسته‌اند، که به خاطر نسبت دادن، نون زائد را به آن افزوده‌اند. چنانکه اهل صنعاء را صنعانی می‌گویند.

به هر حال، محمد بن قاسم را به سبب اقامت طولانی در بطحاء یا ساکن بودن در بَطحان، بطحانی می‌گویند. او فقیه بوده و پدر قبایل و صاحب اولاد و عشیره است. از نوادگان او، ابوالحسن علی بن الحسین، برادر مَسْمَعی<sup>۳</sup> داماد صاحب بن عبّاد<sup>۴</sup> است که از اهل علم و فضل و

۱. بَطحان، نام یکی از سه وادی موجود در مدینه است. دو وادی دیگر عبارتند از: «وادی عقیق» و «وادی قناه»؛ معجم البلدان.

۲. نام محلی در مکه معظمه و گاهی مراد از «بطحاء» مکه معظمه می‌باشد؛ لغت‌نامه دهخدا.

۳. احمد بن حسن بن سهل مسمعی، معروف به برادر زاده زرقان، از متکلمینی است که قبل یا هم عصر ابوبکر محمد بن زکریای رازی (متوفی ۳۲۰ ق.) می‌زیسته است؛ لغت‌نامه دهخدا.

۴. صاحب بن عباد: ابوالقاسم اسماعیل بن عباد فرزند عباس ملقب به صاحب و مشهور به «صاحب بن عباد» (۳۲۶ - ۳۸۵ ق.) است. وی، در دانش‌هایی چون علوم قرآن و تفسیر، حدیث، کلام، لغت، نحو، عروض، نقد ادبی، تاریخ و طب تبحر داشت. برخی از بزرگان به دوازده امامی بودن او تصریح کرده‌اند. سید بن طاووس، شیخ صدوق، علامه مجلسی، شیخ حر عاملی، شیخ بهایی، شیخ آقا بزرگ تهرانی، شیخ عباس قمی، علامه امینی و بسیاری دیگر از این جمله‌اند. از آثار او می‌توان به الانوار، السفینه، اسماء الله و صفاته اشاره کرد. بررسی کتب و مدارک مربوط به احوال و شرح زندگی

ادب بوده و در همدان، ریاست داشته است. هنگامی که از دختر صاحب بن عبّاد، پسرش عبّاد متولد شد، صاحب بن عبّاد شادمان شد و اشعاری گفت که از جمله آن‌ها این است:

الحمد لله حمداً دائماً ابداً

قد صارت سبباً رسول الله لي وكذاً

نسب سادات اصفهانی معروف به سادات گلستانه، به محمد بطحانی منتهی می‌شود، چرا که جدّ سادات گلستانه که یکی از دخترزادگان صاحب بن عبّاد است، به این نَسَب ذکر شده:

او، شرفشاه بن عبّاد بن ابی الفتوح محمد بن ابی الفضل حسین بن علی بن حسین بن حسن بن قاسم بن بطحانی است.

نیز، از اولاد او ست سید عالم فاضل، مصنف جلیل، مجدالدین عبّاد بن احمد بن اسماعیل بن علی بن حسن بن شرفشاه مذکور، که در روزگار سلطان اولجایتو: محمد بن ارغون، قضاوت اصفهان با او بود.

صاحب عمدة الطالب گفته: و از جمله کسانی که آن‌ها را منسوب

---

۴۲ «صاحب» نشان‌گر آن است که وی از مجلسی نیکو بهره داشته و به پشتوانه اخلاق پسندیده خود بزرگان علم و ادب و عموم مردم را شیفته خود نموده بود. کرم و جوان‌مردی از بارزترین صفات اخلاقی «صاحب» می‌باشد و حکایات بسیار در این باره از وی نقل شده است. همه ساله افراد زیادی از شیفتگان اهل بیت علیهم السلام مرقدش را در اصفهان در میدان طوقچی، جنب مزار آیت الله طیب، زیارت و حاجات خود را در جوار مرقد او از خداوند طلب می‌کنند. علامه امینی در شأن او می‌فرماید: او از کسانی است که شرح حال نویس هر اندازه ادیب و سخندان باشد از بیان فضایل و مکارم او ناتوان بوده، زبانش در کام می‌خشکد.

۱. سپاس خدای را حمدی دائمی و ابدی که اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرزند من

شد.

به بطحانی یافتیم، ناصرالدین علی بن مهدی بن محمد بن حسین بن زید بن محمد بن احمد بن جعفر بن عبدالرحمن بن محمد بطحانی است که در بازار قم در مدرسه‌ای که در محله سورانیک است مدفون است.

نیز از اولاد بطحانی، ابوالحسن ناصر بن مهدی بن حمزه وزیر است، که خواستگارش از ری، و زادگاهش مازندران است. بعد از قتل سید نقیب عزالدین یحیی بن محمد که نقیب ری و قم و آمل بود، به بغداد رفت و محمد پسر یحیی، نقیب مذکور نیز با او بود.

آن‌گاه به او نقابت واگذار شد. و پس از آن، نیابت وزارت به او داده شد. او، نقابت را به محمد بن یحیی سپرد، و امر وزارت برای او محقق شد.

او یکی از چهار وزیری است که وزارت در زمان خلیفه عباسی، الناصر لدین الله، برای ایشان محقق شد. و همواره در جلالت و تسلط و نفوذ امر بود تا وقتی که عزل شد. وی در سال ششصد و هفده در بغداد وفات کرد.

### دیگر فرزندان زید بن حسن

سوم حمزه؛ چهارم حسن؛ و بعضی حسن نامی از اولاد قاسم به شمار نیاورده‌اند. بلکه برای او سه پسر قائل شده‌اند.

و اما دو دختر او، یکی خدیجه است که همسر پسر عموی خود، جناب عبدالعظیم حسنی مدفون به ری است. دیگری، عبیده، همسر پسر عموی خود، طاهر بن زید بن حسن بن زید بن حسن است.



### ابوالحسن علی بن حسن بن زید بن الحسن علیه السلام

دومین پسر از پسران حسن بن زید بن الحسن علیه السلام، ابوالحسن علی است. مادر اوام ولد<sup>۱</sup>، و لقب او «شدید» است. او در زندان منصور (دوانیقی) وفات یافت و دختری به نام فاطمه داشت. ابوالحسن علی، کنیزکی داشت که هیفاء نام داشت و از وی حامله گشت. هنوز حمل خود را فرو نگذاشته بود که علی شدید، وفات کرد. چون مدت حمل به سر رسید، هیفاء پسری (را) به دنیا آورد. حسن، او را عبدالله نام نهاد و او را بسیار دوست می داشت و مکرر (او را) جانشین خود می خواند. چون (عبدالله) به حد رشد رسید و همسر اختیار کرد، خداوند به او نه پسر عطا فرمود: احمد، قاسم، حسن، عبدالعظیم، محمد، ابراهیم، علی اکبر، علی اصغر، زید.

### حضرت عبدالعظیم حسنی

کنیه عبدالعظیم، ابوالقاسم است و قبر شریفش در شهری معروف و مشهور است. به علو مقام و جلالت شأن شهرت داشته و از بزرگان محدثان و اعظام علماء و زهاد و عبّاد بوده است. نیز از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیه السلام بوده است. محقق داماد<sup>۲</sup> در کتاب الرواشح السماویة<sup>۳</sup> گوید: در فضیلت و زیارت حضرت عبدالعظیم

---

۱. ام ولد؛ کنیزی را گویند که از مالک خود آبستن شده باشد. فروش این کنیز، در زمان حیات مالک، مجاز نیست. پس از مرگ مالک نیز این کنیز آزاد می شود؛ لغت نامه دهخدا.

۲. سید محمد محقق داماد، ملقب به میرداماد، فیلسوف، متکلم و فقیه برجسته دوره صفویه است.

۳. رواشح، کتابی به زبان عربی تألیف سید میرداماد است. مؤلف در سی و نه

احادیث بسیار روایت شده و وارد شده که هر که قبر او را زیارت کند، بهشت بر او واجب می‌شود.

ابن بابویه<sup>۱</sup> و ابن قولویه<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند که: مردی از اهل ری به خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام رفت. حضرت از او پرسید: کجا بودی؟ عرض کرد: به زیارت امام حسین علیه السلام رفته بودم. فرمود که: اگر قبر عبدالعظیم را که نزد شماست، زیارت می‌کردی، مثل کسی بودی که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد. [۱۳]

۱۴ بخش، به بحث پیرامون مباحث مختلف در کتاب «کافی» اثر «شیخ کلینی» پرداخته است. وی به جای کلمات فصل و بخش، از کلمه «راشحه» استفاده کرده است که به معنای آبی است که در لابلای سنگ‌ها جریان می‌یابد.

۱. علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مشهور به ابن بابویه: (متوفای ۳۲۹ ق)؛ فقیه و محدث شیعه و مرجع دینی مردم قم و اطراف آن بوده است. وی پدر شیخ صدوق است که معمولاً از این پدر و پسر با عنوان «صدوقین» یاد می‌شود. از امام عسکری علیه السلام نامه‌ای خطاب به وی موجود است. پسرش شیخ صدوق، هارون بن موسی تلکبری، محمد بن داوود، سلامه بن محمد از کسانی هستند که از وی تأثیر گرفته‌اند. از جمله مشهورترین آثار او می‌توان به کتاب الشرایع، الامامة و التبصرة من الحیرة، و قرب الاسناد اشاره کرد. مقام علمی وی در فقه و حدیث چنان بلند بود که در مواردی که حدیث در دست نبود و یا در متن حدیثی شبهه‌ای به نظر می‌رسید، علمای شیعه به فتاوی او در کتاب الشرایع رجوع می‌کرده‌اند و معتقد بودند علی القاعده، وی روایتی در اختیار داشته که مأخذ فتوایش بوده است.

۲. ابوالقاسم جعفر بن محمد بن جعفر بن موسی بن مسرور (متوفای ۳۶۷ ق)، مشهور به ابن قولویه قمی، از روایان برجسته شیعه در قرن چهارم هجری و از شاگردان اصلی محمد بن یعقوب کلینی و از برجسته‌ترین اساتید شیخ مفید بوده است. وی از فقهای صاحب فتواست و نظراتش میانگین آرای «مکتب حدیثی» و «مکتب کلامی» بوده است. کتاب کامل الزیارات مهم‌ترین اثر اوست.

احادیث در فضیلت او بسیار است که من در تحیه الزائر<sup>۱</sup> و هدیه الزائرین<sup>۲</sup>، به برخی از آن‌ها اشاره کرده‌ام. صاحب بن عبّاد در احوال آن حضرت، رساله مختصری نوشته که استاد فقید، محدث متبحر میرزا حسین نوری<sup>۳</sup> - نورالله مرقدہ - آن رساله را در خاتمه مستدرک<sup>۴</sup> نقل

۱. تحیه الزائر تألیف شیخ میرزا حسین نوری طبرسی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق.) از محدثان شیعه در قرن چهاردهم هجری است. این کتاب در شمار آخرین تألیفات محدث نوری است که با فوت مؤلف ناتمام مانده است. حاج شیخ عباس قمی (۱۲۹۴ - ۱۳۵۹ ق.) بر این کتاب تتمه‌ای افزوده است که به «تتمیم تحیه الزائر» نامیده شده است. و در این جا به همان تتمه اشاره می‌کند.

۲. هدیه الزائرین و بهجة الناظرین، کتابی به زبان فارسی تألیف حاج شیخ عباس قمی (۱۲۹۴ - ۱۳۵۹ ق.) است که در ۱۳۲۲ ق در کربلا نگاشته شده است. این اثر مشتمل بر زیارات چهارده معصوم علیهم السلام، مقامات و قبور علما، مشاهد و اعمال ماه‌ها، هفته‌ها و شبانه‌روز است. قمی، این اثر را بر اساس جغرافیای مناطق زیارتی تنظیم و موقعیت اماکن زیارتی و اطلاعات پیرامون آن را نیز گزارش کرده است.

۳. شیخ میرزا حسین بن محمد تقی بن علی محمد نوری طبرسی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق.) معروف به «محدث نوری» و «حاجی نوری»، از محدثان شیعه در قرن چهاردهم قمری است. شهرت وی بیشتر به سبب تألیف کتاب «مستدرک الوسائل» است. وی از محضر اساتیدی نامداری چون: شیخ مرتضی انصاری، میرزای شیرازی، محمد علی محلاتی و... تلمذ نموده و بزرگانی از جمله شیخ عباس قمی، آقا بزرگ تهرانی در مجلس وی شاگردی نموده‌اند. علاوه بر دو کتاب فوق، وی تألیفات مهم دیگری چون النجم الثاقب و لؤلؤ و مرجان را نیز به رشته تحریر آورده است. در زمان شیخ انصاری، سنت زیارت امام حسین علیه السلام با پای پیاده رایج بود و بسیاری از علما با پای پیاده به زیارت کربلا می‌رفتند. اما مدتی بعد این سنت به فراموشی سپرده شد. محدث نوری، این سنت را دوباره زنده کرد.

۴. «مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل» مشهور به کتاب «مستدرک»، کتابی به زبان عربی در بردارنده احادیث فقهی است که تألیف میرزا حسین نوری از علمای شیعه (متوفای ۱۳۲۰ ق.) می‌باشد. این کتاب در استدراک و تتمیم وسائل الشیعه شیخ

فرموده، و من چکیده آن را در مفاتیح الجنان ذکر کردم. جناب عبدالعظیم، پسری به نام محمد داشت که او نیز مردی بزرگ قدر و معروف به زهد و کثرت عبادت بود.

مؤلف گوید: من در ایام مجاورت ارض اقدس غری (نجف اشرف)، و در اوایل استفاده از محضر شیخ جلیل، علامه یگانه روزگار، جناب آقا میرزا فتح الله مشهور به شریعت اصفهانی<sup>۱</sup> - دام ظلّه العالی - از جناب ایشان شنیدم که فرمودند: یکی از علمای نَسَب شناس، کتابی به نام «منتقله» نگاشته و در آن کتاب، احوال هر یک از سادات را که از جایی به جایی منتقل شدند، شرح داده است. از جمله می نویسد که محمد بن عبدالعظیم به جانب سامراء منتقل شد و در اراضی سرزمین دُجیل<sup>۲</sup> وفات یافت. چون اکنون متن دقیق کلام ایشان را در ذهن ندارم،

۱. حر عاملی نگاشته شده و مهم ترین اثر میرزای نوری به شمار می رود. در این کتاب، بیش از ۲۳ هزار روایت که در وسائل الشیعه نیامده است، جمع آوری شده است. ۱. ملا فتح الله شریعت اصفهانی (۱۲۶۶ - ۱۳۳۹ ق)، فرزند محمد جواد نمازی اصفهانی است. ابتدا در اصفهان و سپس در حوزه علمیه مشهد و نیز نجف، از محضر اساتید بزرگی چون آیت الله حاج میرزا نصرالله مدرس، آیت الله محمد ابراهیم بروجردی، شیخ عبدالجواد خراسانی، آیت الله شیخ محمد حسین کاظمینی، شیخ محمد صادق تنکابنی و سید مرتضی حائری بهره جست. صدها نفر از طلاب علوم دینی در جلسات ایشان شرکت می کردند که بسیاری از آن ها بعدها در زمره مراجع تقلید در آمدند که نامدارترین آن ها عبارتند از: شیخ عبدالکریم حائری، سید ابوالقاسم خویی، سید شهاب الدین مرعشی نجفی، سید محسن طباطبایی حکیم، سید محمد تقی خوانساری، سید محمد کوه کمره ای، محمد علی شاه آبادی و... وی دارای آثاری در علم تفسیر، فلسفه، کلام و ادبیات عرب می باشد.

۲. دُجیل که به عربی آن را الدجیل گویند، در حال حاضر منطقه مسکونی در استان صلاح الدین عراق است که حدوداً یک میلیون نفر جمعیت دارد.

حاصل و نتیجه آن را ذکر کردم.

خلاصه آن که؛ جناب ایشان (شیخ شریعت اصفهانی)، از نقل این قضیه در منتقله، استنباط فرمودند و احتمال دادند که این قبر معروف به امامزاده سید محمد که نزدیک «بلد» در یک منزلی سامراء واقع است و به جلالت شأن و بروز کرامات معروف است، قبر همان محمد بن عبدالعظیم حسنی باشد. لکن مشهور آن است که آن قبر محمد بن الهادی علیه السلام است که در جلالت شأن، ممتاز است. اوست که امام حسن عسکری علیه السلام در مرگ او گریبان خود را چاک زد. شیخ مرحوم علامه نوری - طاب ثراه - و عموم علماء بلکه علمای پیشین، همگی همین نظر را دارند؛ چنان که حموی<sup>۱</sup> در معجم البلدان<sup>۲</sup> در «بلد» نقل کرده: **وَقَالَ عَبْدِالْكَرِيمِ بْنِ طَاوُوسٍ<sup>۳</sup>: «بِهَا قَبْرُ اَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ**

۱. شهاب الدین ابوعبدالله یاقوت بن عبدالله حموی بغدادی از ادبا و لغویان قرن هفتم هجری قمری و مؤلف کتاب مشهور «معجم البلدان» در علم جغرافی است.

۲. «معجم البلدان» تألیف «یاقوت حموی» ادیب و جغرافی دان قرن هفتم هجری است. نویسنده کتاب خود را این گونه توصیف کرده است: «کتابی است در باره نام شهرها، کوهها، درهها، دشتها، دهکدهها، مکانها، وطنها، دریاها، رودها، برکهها و بتها». به همین جهت آن را معجم البلدان نامیده است.

۳. سید غیاث الدین عبدالکریم بن احمد بن موسی بن طاووس حلی، از علمای قرن هفتم هجری است که به جهت هوش و ذکاوت بالا در یازده سالگی، حافظ قرآن شد. خاندان وی در درجهای از شهرت و اعتبارند که نیازی به بیان ندارند. این بزرگواران نه تنها از نظر علم و دانش، بلکه از حیث تقوا و سیر و سلوک و زهد زبازند خاص و عام می باشند. وی نه تنها فقیه، بلکه شاعر و نسابه و ادیب هم بود. از جمله اساتید وی، پدرش احمد بن موسی بن طاووس، عموی بزرگوارش علی بن موسی بن طاووس، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن جهم حلی معروف به مفید و محقق علی بوده اند. از جمله

الهادی علیه السلام باتفاق».

ابوطاهر زیدبن حسن بن زیدبن الحسن علیه السلام

سوم از پسران حسن بن زیدبن الحسن علیه السلام، ابوطاهر زید است که خود سه فرزند دارد:

۱- طاهر، مادرش اسماء دختر ابراهیم مخزومیه است و او دو فرزند دارد به نامهای محمد و علی؛ محمد سه دختر داشت: خدیجه و نفیسه و حسناء و فرزند پسر نداشت. مادر این سه دختر، اهل صنعاء<sup>۱</sup> بوده، (لذا) ایشان در صنعاء ساکن شدند.

۲- علی بن زید

۳- ام عبدالله

چهارمین فرزند حسن بن زیدبن الحسن علیه السلام، اسحاق است. اسحاق، معروف به کوکبی بود و سه پسر داشت: حسن و حسین و هارون. هارون پسری به نام جعفر داشت و جعفر پسری به نام محمد داشت که رافع بن لیث او را در شهر آمل مازندران شهید کرد و گویند که قبرش

---

۱۲ پرورش یافتگان مجلس درس او می توان به احمد بن داوود حلّی، عبدالصمد بن ابی الجیش حنبلی و شیخ علی بن حسین بن حماد لیثی اشاره نمود. متأسفانه از تألیفات سید عبدالکریم فقط از دو عنوان اطلاع داریم: «فرحة الغری بصرحة القرى» و کتاب «الشمس المنظوم فی مصنفی العلوم».

۱. صنعا در مرکز بخش کوهستانی یمن است و در پیرامون آن چندین کوه از جمله کوه «نوقوم» و «ابین» قرار دارد. این شهر از شهرهای باستانی یمن است که از زمان دودمان «سبا» وجود داشته است. در حال حاضر، پایتخت کشور یمن و مرکز استان صنعاست. جمعیت آن در سال ۲۰۰۰ میلادی، یک میلیون و ۳۳۰ هزار نفر بود. فاصله صنعا تا عدن، ۳۲۰ کیلومتر است.

زیارتگاه است.

پنجمین فرزند حسن بن زید بن الحسن علیه السلام، ابراهیم است. ابراهیم زنی از سادات حسینی گرفت و از وی پسری آورد که به نام خودش، او را ابراهیم نامید. و پسری دیگر آورد که او را علی نامیدند. گفته اند که از امه الحمید که ام و لدی بود و نسبش به عمر منتهی می گشت، فرزندی آورد و او را زید نام نهاد. ابراهیم بن ابراهیم، دو پسر داشت: محمد و حسن. محمد از سلمه، دختر عبدالعظیم مدفون به ری، و او سه پسر داشت که اسامی آنها، حسن، عبدالله و احمد است.

ششمین فرزند حسن بن زید بن الحسن علیه السلام، عبدالله است. عبدالله پنج پسر داشت به ترتیب: علی و محمد و حسن و زید و اسحاق.

ابونصر بخاری گفته: هیچ یک از فرزندان وی، جز زید، صاحب فرزند نشدند. مادر زید، ام و لداست. او شجاعترین فرد در زمان خویش بود. در خارج کوفه، همراه ابوالسرایا بود و هنگامی که کار بر وی دشوار شد، به اهواز گریخت و در آن جادستگیر شد و به مرگ صبر<sup>۲</sup>، کشته شد.

زید، چهار پسر داشت: محمد و علی و حسین و عبدالله. مادر ایشان از سادات علوی بود. محمد بن زید، سه پسر آورد به نامهای: حسن و علی

---

۱. ابونصر احمد بن محمد بن نصر بخاری آرفنجی، ادیب و مفسر فارسی زبان قرآن کریم است که در قرن پنجم قمری می زیسته است. از وی دو اثر به نامهای «تاج القصص» و «انیس المریدین» به جای مانده است.

۲. مرگ صبر عبارت است از این که: هرگاه انسان یا حیوانی را که می توان یک باره و با یک ضربه کشت و به قتل رساند، بسته، و به تدریج و با ضربات متعدد زجر کش کنند به چنین کشتنی قتل صبر گفته می شود.

و عبدالله که ایشان در سرزمین حجاز سکونت داشتند.

هفتمین پسر حسن بن زید بن الحسن علیه السلام، ابو محمد اسماعیل است. اسماعیل، آخرین فرزند حسن بن زید است و او را «جالب الحجارة» می‌گفتند. او سه پسر داشت: ۱- حسن ۲- علی که کوچکترین اولاد اسماعیل است و شش پسر داشت به این اسامی: حسین و حسن و اسماعیل و محمد و قاسم و احمد. ۳- پسر سوم اسماعیل، محمد است که مادر او از سادات حسینی است و چهار فرزند داشت:

۱- احمد؛ که به بخارا سفر کرد و در آن جا فرزند آورد و در آن جا هم کشته شد.

۲- علی که از او نسلی باقی نماند.

۳- اسماعیل، که مادرش خدیجه، دختر عبدالله بن اسحاق بن قاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود و ملقب به «ابيض البطن» بود. او نیز فرزندی نداشت.

۴- زید بن محمد و به روایت عمری، مادرش از اولاد عبدالرحمن شجری است. وی دو پسر داشت: یکی امیر حسن ملقب به «داعی کبیر»؛ و دیگری، محمد؛ او نیز بعد از برادرش، ملقب به «داعی» شد.

**شرح حال داعی کبیر: امیر حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن**

**حسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام**

حسن بن زید را داعی کبیر و داعی اول می‌گویند. مادرش دختر عبدالله بن عبیدالله الاعرج بن حسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است.



در سال دویست و پنجاه هجری، در طبرستان<sup>۱</sup> خروج کرد و در سال دویست و هفتاد، وفات نمود. مدت سلطنتش، بیست سال بود.

صاحب ناسخ التواریخ<sup>۲</sup> می نویسد: داعی کبیر در سال دویست و پنجاه و دوم هجری بر سلیمان بن طاهر حمله کرد و او را از طبرستان، اخراج کرد و بر آن سرزمینها مستولی شد. او در قتل بندگان خدا و ایرانی آبادی ها، هیچ ملالتی را به خود راه نمی داد.

در ایام سلطنت او افراد زیادی از مردم و بزرگان و اشراف سادات، در معرض هلاکت و نابودی قرار گرفتند. از جمله دو تن از سادات حسینی را کشت. یکی حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهرین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام بود. دوم؛ عبیدالله بن علی بن الحسین بن حسین بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین الاصرین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام بود. اینان، از طرف داعی کبیر، حکومت قزوین و زنجان را در دست داشتند. هنگامی که «موسی بن بغا» مأمور آزاد سازی زنجان و قزوین شد و بالشکری گران، حمله کرد، ایشان توان ماندن نداشتند و به طبرستان گریختند.

---

۱. طبرستان یا تبرستان، سرزمین های میان کوه های البرز و دریای خزر را می گویند. ویژگی های طبیعی، دشواری راه های ورودی به آن و دوری از مرکز خلافت عباسی، این منطقه را به یکی از پناهگاه های علویان و مرکز حکومت آن ها تبدیل کرد. اولین دولت شیعی ایران را علویان در طبرستان تأسیس کردند. این منطقه پس از حمله مغول، به تدریج، مازندران خوانده شد.

۲. کتابی تاریخی به زبان فارسی است که «محمد تقی لسان الملک سپهر» در عصر قاجار آن را تألیف نموده است. وی که قصد داشته یک تاریخ عمومی بنگارد، فقط بر نگارش شش جلد از خلقت آدم تا زندگی امام حسین علیه السلام توفیق یافته است. فرزند و نوه اش این اثر را به پایان بردند.

داعی، به سزای این جنایت که (در مقابل دشمن، تاب نیاوردند و) فرار کردند، هر دو تن را حاضر ساخت و در برکه آب شناور ساخت تا غرق شدند. آن‌گاه جسدشان را در سردابی انداخت. این واقعه در سال دویست و پنجاه و هشتم هجری بود.

هنگامی که یعقوب بن لیث<sup>۱</sup>، به طبرستان آمد، و داعی به دیلم فرار کرد، جسد ایشان را از سرداب درآورد و به خاک سپرد.

یکی دیگر از کشته شدگان به دست داعی کبیر، «عقیقی» بود که پسر خاله داعی بود. نامش حسین بن محمد بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین الاصر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام است. او از جانب داعی، حکومت شهر ساری را بر عهده داشت. در زمانی که داعی در غیبت بود، جامه سیاه را که شعار عباسیان بود، پوشید و به نام سلاطین خراسان، خطبه خواند. هنگامی که داعی مجدداً قدرت یافت و به طبرستان بازگشت، سید عقیقی را دست به گردن بسته، حاضر کرد و گردن او را زد.

دیگر آن‌که در باره گروه زیادی از مردم طبرستان این گونه می‌پنداشت که با او از در مکر و دشمنی درآمده‌اند. لذا خواست که همه

۱. یعقوب لیث، رویگرزاده سیستانی بود که ابتدا به گروه عیاران، سپس ح به گروه‌های نظامی پیوست و از فرماندهان ارشد نظامی شد. پس از بیعت مردم سیستان با یعقوب، و پس از جنگ‌های پیاپی با «درهم بن نصر» و «المتوکل علی الله» و «أل طاهر» و نبردهایی در شرق و غرب سیستان و کرمان و فارس و... حکومت صفاریان را بنا نهاد. وی مردی شجاع، مقتدر، زیرک، با تدبیر، دارای سیره نیکو، عادل و استوار در هدف خود بود و برای رسیدن به خواسته‌هایش، اصرار می‌ورزید. از این‌رو، حسن بن زید به او لقب «سندان» داده بود. یعقوب هر روز در سرای خود می‌نشست و مردم بی‌واسطه برای رفع نیازهای خود نزد وی می‌آمدند.

را از دم تیغ بگذرانند. به این منظور، خود را به مریضی زد و بعد از چند روز، شایعه مرگ خود را پخش نمود. او را در تابوتی جای داده و به مسجد حمل کردند تا بر او نماز بخوانند. چون مردم در مسجد جمع شدند، ناگاه گروهی که با آنان قرار گذاشته بود، از جای خود جستند و درهای مسجد را بستند و تیغ کشیدند. داعی نیز، سلاح در دست، از تابوت بیرون جست و شمشیر کشید و گروه بسیاری را از دم تیغ گذراند. به هر حال، داعی با این که مردی خونریز و غرق در جنگ و جدال بود، در زمینه فضایل، درجه بالایی داشت و دربارش، محل رفت و آمد و وقوف علماء و شاعران بود. علمای نسب شناس، همگی معتقدند که وی فرزندی نداشت. اما از کنیزکی، دختری به نام کریمه داشت که او نیز قبل از آن که از دواج کند، وفات یافت.

### برادر داعی، محمدبن زید الحسنی

محمدبن زید، بعد از برادرش حسن، ملقب به داعی شد. اما شوهر خواهر داعی کبیر که ابوالحسین احمدبن محمدبن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن شجری حسنی است، بعد از وفات داعی، لواء سلطنت برافراشت و بر سرزمین طبرستان، مسلط شد. محمدبن زید، از جرجان<sup>۱</sup> لشکرکشی کرد و با ابوالحسین، جنگید تا او را کشت و طبرستان را تحت فرمان خود درآورد.

وی از سال دو بیست و هفتاد و یک هجری، تا هفده سال و هفت ماه، در حکومت طبرستان باقی بود. سلطنت او چنان محکم شد که

---

۱. جرجان، ورکانه، گرگان، یا به صورت لاتین شده هیرکانی، ولایت و شهری باستانی در شمال ایران بوده است. سرزمین‌های پارت، جرجان و احتمالاً ارمنستان، در سال‌های ۵۴۹ تا ۵۴۸ پیش از میلاد، توسط کوروش بزرگ تسخیر گردیده است.

روزگاری، رافع بن هرثمه<sup>۱</sup>، در نیشابور، به نام او خطبه می خواند. ابو مسلم محمد اصفهانی<sup>۲</sup> کاتب معتزلی، وزیر و دبیر او بود. در نهایت کار، محمد بن هارون سرخسی، دوست و هم صحبت اسماعیل بن احمد سامانی، او را در جرجان به قتل رساند. سر او را بگرفت و با پسرش که اسیر شده بود، به سوی مرو فرستاد و از آن جا به بخارا منتقل کردند. جسدش را در گرگان، کنار قبر محمد بن الامام جعفر الصادق علیه السلام - که ملقب به دیباج بود - به خاک سپردند.

محمد بن زید، در علم و فضل، گرانقدر و برجسته، و در بخشش و شجاعت، مردی بزرگ بود. علماء و شعراء، در بار او را پناهگاه و مأمن خود می دانستند.

قانون او این بود که هر سال یک بار به بیت المال مراجعه می کرد، و هر آنچه را که بیش از مخارج سال اضافه مانده بود، میان قریش و انصار و فقهاء و قاریان قرآن و سایر مردم توزیع می کرد و دانه ای باقی نمی گذاشت. در یکی از سالها، هنگامی که شروع به بخشش کرد، از بنی عبد مناف شروع کرد و چون بخشش به بنی هاشم را به پایان رساند، طبقه دیگری از بنی عبد مناف را پیش خواند. مردی برای گرفتن عطا برخاست.

محمد بن زید پرسید: از کدام قبیله ای؟ گفت: از اولاد عبد مناف.

۱. رافع بن هرثمه یا ابن نومرد، یکی از سرداران آل طاهر و حاکم خراسان از جانب محمد بن طاهر در سال ۲۷۱ ق بود. وی در سال ۲۷۷ ق در دوره الموفق عباسی، بر طبرستان مسلط شد.

۲. ابو مسلم اصفهانی، محمد بن بحر معتزلی (۲۵۴ - ۳۲۲ ق) کاتب، نحوی، ادیب، متکلم، مفسر و از رجال دولت عباسی بود.

پرسید: از کدام شعبه؟ گفت: از بنی امیه. پرسید: از کدام سلسله؟ جواب داد. گفت: به نظر می آید که از بنی امیه باشی. جواب داد: چنین است. پرسید: نسب تو، به کدام یک از فرزندان معاویه می رسد؟ هم چنان خاموش شد. گفت: به نظر می آید که از اولاد یزید باشی. پاسخ داد: چنین است.

گفت: عجب مرد احمقی هستی که طمع بذل و بخشش و عطا از اولاد ابوطالب داری، در حالی که ایشان می خواهند که از تو خونخواهی کنند. اگر از اعمال جدّت آگاه نیستی، بسیار جاهل و غافل. و اگر از اعمال آنان باخبری، دانسته (با پای خودت) به مهلکه آمده‌ای. سادات علوی چون این کلمات را شنیدند، خشمگین به جانب او نگریستند و قصد قتل او را کردند. محمد بن زید بر ایشان بانگ زد و گفت: در حق او اندیشه بد مکنید، چرا که هر که او را بیازارد، از من کیفر می بیند. مگر گمان دارید که خون امام حسین علیه السلام را باید از او طلب کرد؟ خداوند کسی را به گناه کسی دیگر کیفر نکند. اکنون گوش فرادارید تا برای شما حدیثی گویم که آن را به کار بندید.

پدرم زید به من خبر داد که منصور خلیفه (عباسی)، در ایامی که به مکه معظمه رفته بود، در ایام توقف او در آن جا، گوهری گرانبها را نزد او آوردند تا آن را بفروشد. منصور با دقت نگریست. گفت: صاحب این گوهر، هشام بن عبدالملک بوده است و به من خبر رسیده که از وی پسری به نام محمد باقی مانده است و حتما اوست که این گوهر را به معرض فروش گذاشته است. آن گاه ربیع حاجب را طلب کرد و گفت: فردا، وقتی نماز صبح را در مسجد الحرام با مردم به جای آوردی، فرمان بده تا درهای مسجد را ببندند. سپس یک در مسجد را بگشای، و مردم

رایکی یکی با دقت و ارسی کن تا او را بشناسی، آنگاه اجازه بده که بروند؛ تا به این حیلت، محمد بن هشام بن عبدالملک را بشناسی و او را بگیری و به نزد من بیاوری.

ربیع روز بعد چنان کرد. محمد دانست که به دنبال او هستند. دهشت زده و متحیر، به هر سونگران بود. در این وقت، محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام به او برخورد. متوجه آشفتگی خاطر او شد و گفت: هان ای مرد! تو را سخت حیرت زده می بینم. کیستی و از کجایی؟

گفت: مرا امان می دهی؟

فرمود: امان دادم و خلاص و آزادی تو را بر عهده گرفتم.

گفت: منم محمد بن هشام بن عبدالملک. اکنون بگو تو کیستی؟

گفت: منم محمد بن زید بن علی، و تو پسر عموی منی. ایمن باش، چرا که تو قاتل زید نبودی و با کشتن تو، خون زید خونخواهی نخواهد شد. اکنون برای خلاصی تو، تدبیری می اندیشم. اگر چه این تدبیر بر تو ناخوشایند باشد، ولی تو با کی نداشته باش.

این را گفت و ردای خود را بر سر و روی محمد بن هشام افکند، کشان کشان او را می برد و مرتباً وی را کتک می زد تا به در مسجد و نزد ربیع رسید. فریاد برداشت که: یا ابا الفضل! این خبیث، شتربانی از اهل کوفه است که شتری را برای رفت و برگشت به من کرایه داده است، ولی در حین سفر از من گریخته و شتر را به دیگری کرایه داده است. برای این سختم دو شاهد عادل هم دارم. دو تن از ملازمان و غلامان خود را با من همراه کن تا او را به نزد قاضی حاضر کنند.

ربیع، دو نفر نگهبان به محمد بن زید سپرد و آن ها از مسجد بیرون

آمدند. چون مقداری از راه را پیمودند، محمدبن زید به محمدبن هشام گفت: ای خبیث! اگر حق مرا ادا می کنی، دیگر به نگهبان و قاضی زحمت ندهیم.

محمدبن هشام گفت: یابن رسول الله! اطاعت می کنم. محمدبن زید به ملازمان ربیع فرمود: اکنون که تعهد کرد آنچه را بر ذمه دارد بپردازد، شما دیگر زحمت نکشید و بازگردید. آنان باز گشتند. محمدبن هشام سر و روی محمدبن زید را بوسه زد و گفت: پدر و مادرم فدای تو باد. خداوند دانا بود که رسالت را در چنین خانواده ای نهاد. آن گاه گوهری بیرون آورد و گفت: مرا با قبول این گوهر، شرافت ببخش. فرمود: ای پسر عمو! ما اهل بیتی هستیم که در ازای بذل و بخشش کار نیک، چیزی نمی گیریم. من در حق تو، از خون زید (با آن همه ارزش) چشم پوشیدم. گوهر (در مقابل این گذشت من) چه ارزشی دارد؟ اکنون خود را پنهان دار که منصور، با جدیت تمام، در طلب و دستگیری تو است.

چون سخن داعی به این جا رسید، فرمان داد تا به آن مرداموی، مانند یک نفر از قبیله عبدمناف، عطا و بخشش دادند و چند تن از کسان خود را فرمان داد تا او را به سلامت به سرزمین ری برسانند. وقتی به ری رسیدند، از او نامه ای که دلالت بر سلامت وی کند، بگیرند و با نامه ای او، بازگردند. مرداموی برخاست و سر داعی را بوسه زد و برفت.

این داعی که نامش محمدبن زید است، دو پسر داشت: یکی زید ملقب به رضی، دیگر: حسن. زید رضی پسری داشت به نام محمد.

پس از معرفی اولاد زیدبن حسن به معرفی فرزندان حسن مثنی می پردازیم.

### فرزندان حسن بن الحسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام

برای ابو محمد حسن بن الحسن که او را حسن مثنی گویند، ده فرزند پسر و دختر بر شمرده اند:

۱- عبدالله؛ ۲- ابراهیم؛ ۳- حسن مثلث؛ ۴- زینب؛ ۵- ام کلثوم؛ این پنج تن، از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام متولد شدند.

۶- داوود؛ ۷- جعفر؛ مادر این دو پسر، ام ولد بود به نام حبیبیه از اهالی روم.

۸- محمد؛ مادر او رمله نام داشت.

۹- ریه؛

۱۰- فاطمه؛

ابوالحسن عمری گفته که حسن را دختر دیگری نیز بوده که قسیمه نام داشت.

در مورد دختران؛ شرح حال ام کلثوم و رقیه معلوم نیست. زینب را عبدالملک بن مروان، به عقد خود درآورد. فاطمه به حباله نکاح معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار درآمد و از وی چهار پسر و یک دختر آورد که نام ایشان به این طریق ثبت شده: یزید، صالح، حماد، حسین، زینب.

پسران حسن مثنی؛ جز محمد، تمامی فرزند و دودمان داشتند. اکنون شروع می کنیم به ذکر اولاد ایشان؛ و در انتهای این بخش، مَقْتَل معروف ترین های اینان را ذکر می کنیم. انشاء الله تعالی.

فرزندان عبدالله بن الحسن بن الحسن المجتبی علیه السلام

ابو محمد عبدالله بن حسن را «عبدالله محض» می نامند، به آن جهت که پدرش، «حسن بن الحسن» علیه السلام و مادرش، «فاطمه بنت الحسین» علیه السلام



است و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شبیه بوده است. او شیخ بنی هاشم بوده و زیباترین، جوانمردترین، سخی‌ترین فرد مردم (زمان خود) بوده و شجاع و دارای نفس قوی بوده است. منصور او را کشت. که مشروح آن در آخر باب ذکر خواهد شد، ان شاء الله

عبدالله محض شش پسر داشت:

اول محمد بن عبدالله، ملقب به «نفس زکیه»؛ در «احجار زیت» مدینه<sup>۱</sup> در سال یکصد و چهل و پنجم هجری کشته شد. شرح شهادت او، در آخر باب خواهد آمد. ان شاء الله.

او یازده فرزند داشت: شش تن پسر و پنج تن دختر. نام ایشان چنین است: عبدالله، علی، طاهر، ابراهیم، حسن، یحیی، فاطمه، زینب، ام کلثوم، ام سلمه، ام سلمه ایضاً.

عبدالله ملقب به «اشتر» بود و او را در بلاد هند شهید کردند و سرش را برای منصور فرستادند.

علی بن محمد بن عبدالله محض، در زندان منصور وفات یافت.

در این مورد که آیا طاهر فرزند داشته یا نه، اختلاف نظر است.

ابراهیم پسری داشت به نام محمد با چند دختر. مادر ایشان، زنی از

---

۱. احجار زیت، محلی معروف در داخل مدینه، نزدیک محله «زوراء» و بازار مدینه بر دامنه کوه «سلع» در غرب مسجد نبوی برابر «باب السلام» بوده است که روغن فروشان بر روی سنگ‌های آن، ظرف‌های روغن را می‌گذاشتند. «احجار الزیت» در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، محل برپایی نماز باران بوده است. اردوگاه نظامی شهر مدینه در این محل قرار داشته است.

اولاد امام حسین علیه السلام بوده است. محمد چند فرزند آورد و منقرض شدند.

حسن؛ در رکاب حسین بن علی (شهید فح) بود. در واقعه فح<sup>۱</sup> و در میدان جنگ، زخم پیکانی خورد. عباسیان او را امان دادند. چون دست از جنگ برداشت، گردن او را زدند، چنانکه بعد از این شرح احوال او خواهد آمد. از وی فرزندی باقی نماند.

یحیی نیز فرزندی نداشت و تاهنگام وفات در مدینه بود. فاطمه موقعیت و جایگاه والایی داشت و به نکاح پسر عموی خود، حسن بن ابراهیم درآمد.

زینب را در همان شبی که پدرش، محمد بن عبدالله شهید شده بود، محمد بن سفاح تزویج کرد. پس از او، عیسی بن علی عباسی او را تزویج نمود و در آخر، امیر ابراهیم بن حسن بن زید بن حسن مجتبی، او را به عقد خود درآورد، چنانکه در تذکرة الخواص سبط ابن جوزی<sup>۲</sup> شرح آن آمده است.

۱. واقعه فح از قیام‌های علویان علیه عباسیان است که در ذیقعد سال ۱۶۹ ق به رهبری «حسین بن علی» از نوادگان امام مجتبی علیه السلام در مدینه شکل گرفت و به کشته شدن او و بیشتر یارانش در سرزمینی به نام «فح» در نزدیکی مکه انجامید. در روایتی از امام جواد علیه السلام آمده است: پس از واقعه طف (کربلا)، جنایتی بزرگ‌تر از واقعه فح نبود. در صفحات آتی تفصیل این واقعه خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

۲. «تذکره الخواص من الامة فی ذکر خصائص الائمة»؛ نوشته یوسف بن قزاوغلی، مشهور به سبط ابن جوزی (متوفای ۶۵۴ ق) از مشهورترین عالمان اهل سنت قرن هفتم هجری قمری است. مؤلف، این کتاب را در شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان ایشان در دوازده باب نوشته است. این اثر به فارسی نیز ترجمه شده است.

خلاصه آن که نسل نفس زکیه، از عبدالله اشتر باقی ماند.

### قتیل باخمی (کشته شده در وادی باخمی)

پسر دوم عبدالله محض، ابراهیم است و او را «قتیل باخمی» گویند و شرح قتل او در آخر باب خواهد آمد، ان شاء الله.

او ده پسر داشت: محمد اکبر، طاهر، علی، جعفر، محمد اصغر، احمد اکبر، احمد اصغر، عبدالله، حسن، ابو عبدالله.

محمد اکبر؛ معروف به «قشاش» و طاهر و علی و ابو عبدالله و احمد اصغر فرزند نداشتند.

عبدالله در مصر وفات یافت و پسری شاعر داشت به نام محمد. و نسلش منقرض شد.

احمد اکبر دو فرزند آورد و منقرض شد.

جعفر پسری آورد به نام زید و منقرض شد.

محمد اصغر که مادر او، رقیه دختر ابراهیم عمر، فرزند حسن مثنی بود، هفت فرزند داشت: ابراهیم، عبدالله، ام علی، زینب، فاطمه، رقیه، صفیه. (محمد اصغر). (محمد اصغر) از ابراهیم فرزند آورد، لکن منقرض شدند.

خلاصه آن که؛ از فرزندان ابراهیم قتیل باخمی، جز از حسن، که مردی بزرگوار و با شخصیت بود، نسلی باقی نماند. و اگر بخواهیم فرزندان و فرزند زادگان او را یاد کنیم، از روال کتاب خارج می شویم. علاقه مندان به کتابهای شجره نامه ها و نَسَبهای طالبین<sup>۱</sup> رجوع کنند.

---

۱. طالبین: آل ابی طالب را طالبین گویند.

ابوالحسن موسی بن عبدالله

پسر سوم عبدالله محض، ابوالحسن موسی است. موسی بن عبدالله ملقب به «جَوْن» است. این لقب را مادر وی بر او نهاد، زیرا که در زمان تولد، سیاه چرده بود. مردی ادیب و شاعر بود و در زمانی که منصور پدرش عبدالله را محبوس نموده بود، موسی را حاضر کرد و امر نمود تا هزار تازیانه بر او زدند و پس از آن گفت: باید به حجاز بروی و از برادرانت محمد و ابراهیم برای من خبر بیاوری.

موسی گفت: چگونه ممکن است که محمد و ابراهیم خود را به من نشان دهند، در حالی که جاسوسان و گماشتگان تو، همراه من هستند؟ به این جهت، منصور نامه‌ای به حاکم حجاز نوشت که کسی متعرض موسی نباشد تا او بتواند با برادرانش ارتباطی برقرار کند. آن‌گاه او را به حجاز روانه کرد. موسی به سمت حجاز رفت و به مکه گریخت و در همان جا ماند تا برادرانش کشته شدند و منصور نیز از دنیا رفت و نوبت خلافت، به مهدی (عباسی) رسید. در سالی که مهدی عباسی به زیارت مکه شتافته بود، زمانی که مشغول طواف بود، موسی بانگ برآورد که: ایها الامیر! به من امان ده، تا موسی بن عبدالله را به تو بنمایانم.

مهدی گفت: تو را به این شرط امان دادم.

موسی گفت: منم موسی بن عبدالله محض.

مهدی گفت: کیست که تو را بشناسد و به راست بودن این سخن تو

شهادت دهد؟

موسی گفت: اینک، حسن بن زید و موسی بن جعفر (علیه السلام) و حسن بن

عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام شاهدند.  
 آنان همگی گواهی دادند که او موسی الجون پسر عبدالله است. پس  
 از این ملاقات، مهدی به او امان نامه داد. این امان تا زمان هارون  
 الرشید هم برقرار بود. یک روز بر هارون وارد شد و بر روی بساط وی،  
 پایش لغزید و افتاد. هارون خندید. موسی گفت: این سستی که دیدی، از  
 ضعف روزه است نه از ضعف پیری.

حکایتی از او و عبدالله بن مصعب زبیری، در مروج الذهب<sup>۱</sup> به  
 تفصیل توضیح داده شده که عبدالله بن مصعب زد هارون الرشید، از  
 موسی، بدگویی کرد و موسی او را قسم داد و این که عبدالله به جهت این  
 قسم وفات یافت.<sup>۲</sup> موسی در سویقه مدینه از دنیا رفت و فرزندان و  
 نوادگان وی، برخوردار از ریاست و عدت<sup>۳</sup> بودند.  
 برخی از قرزندادگان موسی الجون

۱. مَرْوَجُ الذَّهَبِ و مَعَادِنُ الْجَوْهَرِ (ترجمه: دشتی از طلا و معادن سنگ‌های  
 گران‌بها) کتابی تاریخی و به زبان عربی نوشته علی بن حسین مسعودی مورخ شیعی در  
 قرن چهارم هجری قمری است. مروج الذهب تاریخی است عمومی که علاوه بر تاریخ  
 مسلمانان، به تاریخ جهان و احوال دیگر ملل نیز پرداخته است. روش مسعودی در  
 تاریخ‌نگاری، به شیوه «موضوعی» است، البته او بین «روش موضوعی» و «سال‌شمار»  
 را جمع کرده و هنگام پرداختن به یک موضوع، ترتیب زمانی را نیز رعایت کرده است.  
 ۲. در مقاتل الطالبیین حکایتی مبنی بر سعایت عبدالله بن مصعب بن ثابت بن  
 عبدالله بن زبیر نزد رشید نسبت به «یحیی بن عبدالله محض» آورده است و می‌نویسد  
 که عبدالله بن مصعب بن ثابت گزارش کرد: «ای هارون! یحیی در طلب بیعت برای  
 حکومت خود است و خواست از من هم برای خودش بیعت بگیرد». یحیی او را قسم  
 داد. بعد از (آن‌که) به دروغ قسم خورد، بدنش ورم کرد و سیاه شد. آن‌گاه هلاک گردید.  
 مقاتل الطالبیین، ص ۳۲۱.

۳. عُدَّت: ساز و برگ جنگ، لوازم زندگانی. نیز عِدَّت: شماره و افراد.

از جمله فرزندانگان او، موسی بن عبدالله بن جون است. یعنی: موسی الجون پسر بی‌نام عبدالله داشت که او پسر بی‌نام موسی داشت که او را موسی ثانی می‌گویند. مادرش آمامه، دختر طلحه فزاری است و کنیه‌اش، ابو عمر است. راوی حدیث است و در سال دو بیست و پنجاه و شش به قتل رسید.

مسعودی<sup>۱</sup> گوید: سعید حاجب در ایام معتز بالله<sup>۲</sup>، او را از مدینه بیرون برد. موسی از زهاد بود و پسرش، ادیس بن موسی نیز با او بود. همین که به ناحیه «زباله» از اراضی عراق رسید، جماعتی از بنی فزاره و سایر قبایل جمع شدند که موسی را از سعید حاجب بگیرند. سعید برای این که موسی را از او نگیرند، به موسی زهر خوراند و وی در همان جا وفات کرد. آن‌گاه آن جماعت پسرش ادیس را از دست سعید خلاص کردند. اولاد او بسیارند و امارت بر حجاز در نسل او بود.

از دیگر فرزندانگان موسی الجون، صالح بن عبدالله بن الجون است. صالح، دختری به نام دلفاء، و چهار پسر داشت که سه تن از ایشان، فرزند نداشتند و یک پسر او به نام ابو عبدالله محمد و معروف به

۱. علی بن حسین مسعودی (۲۸۰ - ۳۴۵ یا ۳۴۶ ق.). تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان مسلمان سده چهارم هجری قمری که از او کتاب‌هایی همچون مروج الذهب و التنبیه و الاشراف به یادگار مانده است. به دلیل گزارش‌های بی‌طرفانه وی از وقایع تاریخی، مذهبش به روشنی معلوم نیست؛ با این حال از دیرباز در منابع زندگی‌نامه و رجال شیعه، وی را دانشمندی شیعه مذهب شناخته‌اند. امروزه نیز بسیاری از پژوهشگران وی را شیعه به‌شمار آورده و آثار باقی‌مانده از وی را حاوی شواهد کافی برای اثبات این مدعا می‌دانند.

۲. معتز بالله، فرزند المتوکل علی الله، سیزدهمین خلیفه عباسی است که در سالهای ۲۵۲ - ۲۵۵ حکومت کرده است.

«شهید»، صاحب فرزند بود، و قبرش در بغداد زیارتگاه مسلمانان است. ابن معیه حسنی نسب شناس گفته که: فرزند چهارم صالح، محمد بن صالح است که او را «محمد الفضل» گفته‌اند، و قبر او در بغداد زیارتگاه مسلمانان است. و این که بعضی می‌پندارند که آن مزار، متعلق به محمد بن اسماعیل بن جعفر الصادق می‌باشد، صحیح نیست.

صاحب عمدة الطالب گوید: محمد بن صالح، مردی دلیر و دلاور بود، و به خوبی شعر می‌گفت. وقتی می‌دید که مردم، با غاصبین حقوق اهل بیت علیهم السلام بیعت کرده‌اند و پیر و آن‌ها شده‌اند، از قتل و غارت شدن آن‌ها افسوس نمی‌خورد. زمانی، در ایام متوکل عباسی<sup>۲</sup> بر مسافران راه مکه، خروج کرد و در آن‌گیر و دار، دستگیر شد. او را اسیر کردند و نزد متوکل بردند. امر کرد که او را در سرّ من رأی (سامراء) زندانی کنند. مدت حبس او به درازا کشید و او در زندان، اشعار فراوانی گفت؛ از

۱. سید محمد بن قاسم حسنی مشهور به تاج‌الدین ابو عبدالله محمد ابن معیه حسنی: از شاگردان علامه حلی بوده و از او نقل روایت کرده است.

۲. ابوالفضل جعفر بن معتصم (۲۰۶ - ۲۴۷ ق) دهمین خلیفه عباسی و دشمن سرسخت خاندان علی بن ابی‌طالب علیه السلام بود. او ۱۵ سال حکومت کرد. در سال ۲۳۶ ق دستور داد حرم امام حسین علیه السلام را ویران کنند و خانه‌های اطراف آن را با خاک یکسان سازند و در آن زمین‌ها کشاورزی کنند. امام هادی علیه السلام در عصر وی می‌زیستند. رفتار متوکل با امام هادی علیه السلام، جز در موارد معدودی، همراه با توهین، تحقیر و دشمنی گزارش شده است. بد رفتاری متوکل با آل علی علیهم السلام، موجب اعتراضاتی شد. اما به دلیل جو امنیتی حاکم بر جامعه، به شورش و اعتراض عمومی نینجامید. او بر خلاف مأمون و معتصم عباسی، معتقد به قدیم بودن قرآن بود و به بحث و جدل در باره خلق قرآن پایان داد. او معتزله را منزوی کرد و حمایت ویژه‌ای از اهل حدیث کرد. در دوران او، مرکز خلافت از بغداد به دمشق و سپس به سامراء منتقل شد. سرانجام در سال ۲۴۷ ق، ترکان با پشتیبانی پسرش منتصر، شبی در حال مستی او را کشتند.

جمله چند قصیده در مدح متوکل سرود. صدریک قطعه از اشعار  
 محمدبن صالح، این مَطَّلَع<sup>۱</sup> است:  
 طَرَبَ الْفُوَادُ وَ عَادَهُ أَحْزَانُهُ  
 وَ تَشَعَّتْ شُعْبَاتُهُ أَشْجَانُهُ  
 وَ بَدَأَ لَهُ مِنْ بَعْدِ مَا نَدَمَلَ الْهَوَى  
 بَرَقٌ تَأَلَّقَ مَوْهِنًا لِمَعَانُهُ  
 يَبْدُوا كَحَاشِيَةِ الرِّدَاءِ وَ دُونَهُ  
 صَعْبُ الذَّرَى مُتَمَتِّعٌ أَرْكَانُهُ  
 فَدَنَى لِيَنْظُرَ كَيْفَ لَاحَ فَلَمْ يُطِيقْ  
 نَظْرًا إِلَيْهِ وَ رَدَّهُ سَجَانُهُ  
 فَالْبَائِرُ مَا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ ضُلُوعُهُ  
 وَ الْمَاءُ مَا سَمَحَتْ بِهِ أَجْفَانُهُ

علت رهایی وی از زندان این شد که «ابراهیم بن المدبّر» - که یک تن  
 از وزرای متوکل بود - این شعر را به یکی از آوازه‌خوان‌های متوکل  
 آموخت و به او گفت که این اشعار را به آواز نزد متوکل بخواند.  
 متوکل این اشعار را گوش داد و پرسید: گوینده این شعر کیست؟  
 ابراهیم گفت: محمدبن صالح بن موسی الجون، که قول داده از این  
 پس دیگر خروج نکند. متوکل او را رها ساخت. ولی محمد پس از  
 آزادی نتوانست به حجاز بازگردد و در سرّ من رأی درگذشت.  
 شفاعت ابراهیم المدبّر در حق محمد به این دلیل بود که از محمدبن

---

۱. نخستین بیت غزل و قصیده را مَطَّلَع می‌نامند. اصطلاح مطلع، در مقابل  
 مَقْطَع قرار می‌گیرد که منظور از آن، آخرین بیت است.



صالح نقل شده که گفت: زمانی که بر مسافران حجاز خروج کردم و جنگیدم و آنان را مغلوب و مقهور ساختم، بر بالای تلی ایستادم و مراقب بودم که چگونه همراهان من به گرفتن و جمع آوری غنائم مشغولند. ناگاه زنی در میان هودج به نزدیک من آمد و گفت: رئیس این لشکر کیست؟

گفتم: با رئیس چه کار داری؟

گفت: دانسته‌ام که مردی از اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله در این لشکر است و من با او کاری دارم.

گفتم: اینک منم، حاضرم، بگو که چه می‌خواهی.

گفت: ایها الشریف! من دختر ابراهیم مدبرم و در این قافله، از شتر و حریر و اشیاء دیگر، مال فراوان دارم. در این هودج هم جواهرات شاهانه بسیاری با من است. تو را به جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله و مادرت فاطمه زهرا علیها السلام سوگند می‌دهم که این اموال را به حلال از من بگیری (من خودم اینها را به تو ببخشم)، در ازای آن نگذاری کسی به هودج من نزدیک شود. علاوه بر این، هر چه از مال و ثروت بنخواهی خودم بر عهده می‌گیرم که از تجار سرزمین حجاز وام بگیرم و به تو تسلیم کنم.

چون سخن او را شنیدم، به همراهانم بانگ برآوردم که دست از نهب<sup>۱</sup> و غارت بردارید و آنچه را تا به حال گرفته‌اید نزد من بیاورید. وقتی آوردند، گفتم: همه اینها را به تو بخشیدم. از اموال سایر همراهان او نیز چشم پوشیدم و کم و زیاد، هیچ از آن اموال بر نداشتم و رفتم. زمانی که در سرّ من رأی محبوس بودم، شبی زندانبان به نزد من آمد و

---

۱. غارت؛ چپاول؛ تاراج؛ غنیمت.

گفت: چند زن اجازه می‌خواهند که نزد تو بیایند. با خود اندیشیدم که این چند زن از خویشاوندان من هستند. آمدند و اشیاء بسیاری، از خوردنی و غیر خوردنی، با خود آورده بودند و اظهار مهر و لطف کردند و به زندانبان، عطا و پولی دادند که با من به رفق و مدارا رفتار کند. در میان ایشان، زنی را دیدم که حشمت و جلالش بیشتر از دیگران بود.

گفتم: کیستی؟

گفت: مرانمی‌شناسی؟

گفتم: نمی‌شناسم.

گفت: من دختر ابراهیم بن مدبرم، من نعمت تو را فراموش نکرده‌ام، و تشکر از احسان تو را بر خود واجب شمرده‌ام. آن‌گاه وداع کرد و رفت و تازمانی که در زندان بودم، در رسیدگی به احوال من کوتاهی نکرد و پدر خویش را واداشت که سبب نجات من شد.

به هر حال، ابراهیم بن مدبر، دختر خویش را به عقد محمد بن صالح درآورد.

مناقب محمد بن صالح فراوان است. و عبدالله بن محمد، پدر حسن شهید، از فرزندان اوست. نوادگان او در حجاز فراوانند و آن‌ها را «صالحیون» می‌گویند. نیز «آل ابی الضحاک» و «آل هزیم» که اولاد عبدالله بن محمد بن صالح‌اند، از همین سلسله‌اند.

### یحیی بن عبدالله محض صاحب دیلم

پسر چهارم عبدالله محض، یحیی صاحب دیلم است. یحیی بن عبدالله جلالت بسیار و فضایل بی‌شمار دارد. از حضرت جعفر بن محمد (علیه السلام) و ابان بن تغلب و دیگران، روایات بسیاری نقل کرده و از او

نیز جمعی دیگر نقل روایت کرده‌اند. در واقعهٔ فِجّ، با حسین بن علی بود. پس از شهادت حسین بن علی صاحب فِجّ، مدتی در بیابان‌ها می‌گشت و بر جان خود ایمن نبود تا آن‌که از ترس هارون الرشید به بلاد دیلم گریخت. در آن‌جا مدعی خلافت شد و مردم را به خویشتن دعوت کرد. جماعت زیادی با او بیعت کردند و کار او بسیار بالا گرفت و هول و هراس زیادی در دل هارون الرشید پدید آمد.

لذا طّی نامه‌ای برای فضل بن یحیی بن خالد برمکی<sup>۱</sup> نوشت: از کارهای یحیی بن عبدالله خار به چشم خلیده<sup>۲</sup> و فعالیت‌هایش خواب را از چشمانم ربوده. به هر روش که می‌دانی، کار او را کفایت کن و دل مرا از فکر و اندیشه او آزاد ساز.

فضل، بالشکری مجهز، به طرف دیلم روانه شد، فقط با رفق و مدارا رفتار کرد و پیاپی به یحیی نامه‌هایی حاوی تحذیر و ترغیب و بیم و امید فرستاد. یحیی قدرت نظامی و نیرویی که هم‌اورد جنگ با فضل باشد و او را شکست دهد نداشت، لذا از وی امان خواست. فضل در جواب، خط امانی از طرف هارون الرشید برای او فرستاد و عهد استوار و پیمان محکمی بست. در چهارم صفر سال یکصد و هفتادم هجری،

۱. وی از خاندان برمکیان بود که در دوره عباسیان، به ویژه در زمان هارون الرشید از دولت‌مردان و غالباً ادب‌پیشه بودند. وی که برادر رضاعی هارون به شمار می‌رود، والی خراسان و طبرستان و ارمینیه بود. وی سعی فراوان، مصروف تثبیت جانشینی محمد امین برای هارون الرشید کرد. نیز در منابع شیعی آمده است که رفتار فضل نسبت به امام موسی کاظم علیه السلام که تحت نظر او قرار داشت بسیار ملایمت‌آمیز و با احترام بود و خشم هارون را نسبت به وی بر می‌انگیخت.

۲. خار به چشم خلیدن: کنایه از نگرانی و از شدت نگرانی، آرامش را از دست

یحیی همراه با فضل، نزد رشید آمد. رشید او را خوشآمد گفت و تجلیل کرد و خلعتی به دو بیست هزار دینار و نیز اموال دیگری به او داد. یحیی با آن اموال، قرض های حسین بن علی شهید فح را ادا کرد، چرا که او دو بیست هزار دینار قرض داشت.

رشید پس از ورود یحیی بن عبدالله مدتی خاموش بود. لکن کینه یحیی در دل او آتش به پا کرده بود. روزی یحیی را خواست و با او عتاب و تندی کرد. یحیی آن خط امان را در آورد و گفت: با این چنین مدرکی، بهانه ات چیست؟ و چرا می خواهی پیمان خود را بشکنی؟

رشید دستخط امان نامه را از او گرفت. به محمد بن حسن صاحب ابویوسف قاضی داد تا بخواند و گفت: این مدرکی برای امان یحیی است. واضح است و از هر گونه مکر و ظاهر سازی مبرا است. در این وقت، ابوالبختری وهب بن وهب<sup>۱</sup>، دست برد و آن مکتوب را گرفت و گفت: این دستخط، از فلان جهت و فلان جهت باطل است و امان یحیی بیهوده است. لذا حکم به ریختن خون یحیی کرد و گفت: خون او برگردن من باشد. رشید به مسرور خادم گفت: به ابوالبختری بگو که اگر این مدرک باطل است، تو آن را پاره کن. ابوالبختری امان نامه

۱. ابوالبختری وهب بن وهب کبیر بن عبدالله بن زمعه قرشی (۱۲۰ یا ۱۳۰ - ۲۰۰ق) دولتمرد، قاضی، مورخ و محدث بود. وی با این که احادیث زیادی از امام صادق (علیه السلام) نقل نموده است ولی در دربار هارون و محمد امین از خاصان دربار بوده است و به منصب قضاوت «عسکر مهدی» در بخش شرقی بغداد گمارده شد. در مجلس محاکمه یحیی نیز به عنوان یکی از قضات شرکت کرد. حکم وی در این محکمه موجبات ترقی او را در مسند قضا در دربار هارون فراهم کرد تا به منصب قضای القضا رسید و عزل و نصب قضات ولایات دیگر نیز به او سپرده شد. وی سرانجام در بغداد درگذشت.

را گرفت و - در حالی که از شدت خشم، دستش را لغزش و لرزش فرا گرفته بود - کاردی به دست گرفت و آن نامه را پاره پاره ساخت.

این کار او، هارون را خوش آمد و امر کرد تا به ابوالبختری، هزار هزار و شش صد هزار درهم دادند و به او منصب قضاوت داد. سپس امر کرد که یحیی را به زندان بردند و چند روز در زندان نگاه داشتند. آن گاه، بار دیگر همراه با قضات و شهود، او را حاضر ساختند. هارون خواست چنین وانمود کند که در زندان به او آسیبی نرسیده و او قتل یحیی را نخواست و فرمان قتل او را نداده است. در این وقت همگان روی به یحیی آوردند و هر کس سخنی گفت. یحیی خاموش بود و پاسخی نمی داد.

گفتند: چرا سخن نمی گویی؟

اشاره به دهان خود کرد و به آن ها نشان داد که توان سخن گفتن ندارد و زبان خویش را در آورد. چنان سیاه بود که گویی تکه ذغالی است.

رشید گفت: به دروغ به شما وانمود می کند که مسموم است. بار دیگر او را به زندان فرستاد و در زندان بود تا شهید گشت.

به روایت ابوالفرج، هنوز آن جماعت شاهدان به وسط خانه نرسیده بودند که یحیی از شدت و سنگینی زهر، بر زمین افتاد.

در مورد شهادت او به روایت های مختلف سخن گفته اند. بعضی گفته اند که او را به زهر کشتند، بعضی دیگر گفته اند که به او خوردنی و خورش ندادند تا با گر سنگی مرد، و جماعتی گفته اند رشید امر کرد او را

در حالی که زنده بود خوابانیدند و ستونی از سنگ و ساروج بر روی او بنا کردند تا جان داد.

ابوفراس در قصیده‌ای که در آن کارنامهٔ زشت بنی عباس را ذکر می‌کند، به شهادت یحیی اشاره می‌کند. آن‌جا که گوید:

يَا جَاحِدًا فِي مَسَاوِيهَا يُكْتَمُهَا

غَدْرُ الرَّشِيدِ بِيَحْيَى كَيْفَ يُكْتَمُ؟

ذَاقَ الزُّبَيْرِيُّ غِبَّ الْحَنْثِ وَ انْكَشَفَتْ

عَنْ ابْنِ فَاطِمَةَ الْأَقْوَالُ وَ التُّهَمُ<sup>۱</sup>

در این شعر به سعایت (بدگویی) عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن زبیر نزد رشید اشاره می‌کند که گزارش کرده بود یحیی در طلب بیعت است و خواست از من برای خودش بیعت بگیرد. یحیی او را قسم داد. بعد از آن که به دروغ قسم خورد، بدنش ورم کرد و سیاه شد. آن‌گاه هلاک گردید.

یحیی یازده فرزند داشت: چهار دختر و هفت پسر. فرزند زادگان او بسیارند و بسیاری از نوادگان او را شهید کردند. از جمله فرزندان او، محمد بن یحیی است که در ایام سلطنت رشید، بگزار زبیری، او را در مدینه با بند و زنجیر به زندان افکند و پیوسته در زندان بود تا وفات کرد.

از جمله نوادگان یحیی، محمد بن جعفر بن یحیی است که به جانب مصر سفر کرد و از آن‌جا به مغرب شتافت. جماعتی از مردم، گرد او را

۱. خیانت رشید را نسبت به یحیی چگونه مخفی و انکار می‌کنی؟ آن شخص زبیری مزه تلخ کیفر سوگند دروغ را چشید و بی‌اساس بودن تهمت دروغ به ساحت فرزند زهرا آشکار گشت.

گرفتند و به فرمان او گردن نهادند. وی در میان ایشان، به عدل و انصاف و میانه روی رفتار کرد و در پایان کار، به او شربت سم خورانیدند و کشته شد.

خلاصه آن که نسل یحیی از پسرش محمد بود که پیوسته در حبس بود تا جهان را وداع گفت.

### سلیمان بن عبدالله محض

پسر پنجم عبدالله محض، ابو محمد سلیمان است. سلیمان بن عبدالله، پنجاه و سه سال عمر داشت که در رکاب حسین بن علی در فتح شهید گشت. او دو پسر داشت: یکی عبدالله و دوم محمد. نسل سلیمان از محمد بود و محمد نیز در رویداد فتح حضور داشت.

صاحب عمدة الطالب گوید: بعد از قتل پدرش (در واقعه فتح) گریخت و به مغرب رفت و در آن جا اولاد آورد. از جمله اولاد او عبدالله بن سلیمان بن محمد بن سلیمان است که وارد کوفه شد و روایت حدیث کرد. او مردی جلیل القدر و راوی حدیث بوده است. ذکر سلسله اولاد سلیمان، در این مختصر، نمی گنجد.

### ادریس بن عبدالله محض

پسر ششم عبدالله محض، ابو عبدالله ادریس است. در مورد شهادت ادریس بن عبدالله سخن های مختلف گفته اند. در این باب، سخن صحیح تر آن است که: ادریس در خدمت حسین بن علی در فتح با لشکرهای بنی عباس جنگید. بعد از کشته شدن حسین و برادر خود سلیمان، از معرکه گریخت و به همراه غلام خود «راشد»، که مردی با

خرد و با تدبیر بود، به طرف شهرهای فاس<sup>۱</sup> و طنجه<sup>۲</sup> و مصر رفت. از آن جا به اراضی مغرب سفر کرد. مردم مغرب با او بیعت کردند و سلطنتش عظیم و مقتدر شد. چون این خبر به هارون الرشید رسید، دنیا پیش چشمش تاریک شد، ولی از تجهیز لشکر و جنگ با او بیمناک بود، چرا که با شجاعت و حشمتی که ادریس داشت، جنگ با او دشوار به نظر می آمد. ناگزیر سلیمان بن جریر را که متکلم<sup>۳</sup> زیدی مذهب<sup>۴</sup>

۱. شهر مشهور بزرگی است در بلاد بربر، بر کرانه دریای مغرب، و بزرگترین شهر مراکش شمرده می شود. این شهر در بین دو کوه قرار گرفته و عمارات بلندی در آن وجود دارد. سمت غربی آن، پر از چشمه های فراوان است و سمت شرقی آن، غرق در چمن های سبز و خرم است.

۲. شهری خوش آب و هوا در کرانه دریای مغرب بوده و بندری خوش آب و هوا دارد. مقابل جزیره خضراء است و یکی از مرزهای غربی آفریقا به شمار می رود. در مراکش کنونی کنار جبل الطارق است.

۳. علم کلام، شاخه ای از علوم اسلامی را گویند که موضوع آن اصول و مفاهیم اعتقادی و دینی است. علم کلام با تکیه بر نقل و عقل، به تبیین مفاهیم نظری، اثبات اصول اعتقادی و پاسخ به شبهات درباره آن ها، می پردازد. به متخصصان این علم، **مُتکَلِّم** می گویند. کلام در مذهب امامیه، به اثبات، تبیین و دفاع از آموزه های این علم به روش اهل بیت علیهم السلام و شاگردان برجسته آن ها می پردازد و در آن بر کاربرد عقل و نقل در مسائل اعتقادی تأکید می گردد. کلام امامیه در برابر کلام معتزله، اشاعره قرار دارد و عمده تفاوت آن با دیگر مکاتب کلامی در روش و مسائل مربوط به امامت است.

۴. زیدیه، یکی از فرق شیعه است که پیروان آن معتقدند امامت، پس از حضرت علی و امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام، به زید بن علی بن الحسین رسیده است و پس از او به هر مردی از اولاد فاطمه که مردم را به امامت خود دعوت کند و در ظاهر، عالم و عادل و شجاع باشد، و مؤمنان با او برای جهاد بیعت کنند، می رسد. این فرقه در سال های ابتدایی قرن دوم هجری از شیعه منشعب شدند. اعتقاد به قیام و مبارزه، از ویژگی های مهم زیدیه است. در حال حاضر (قرن ۱۵ قمری)، یمن، اقامتگاه



بود، از طرف خود به صورت ناشناس، نزد او فرستاد و به او غالیه‌ای<sup>۱</sup> آمیخته به زهر (داد) که ادریس را با آن مسموم کند.

هنگامی که سلیمان بر ادریس وارد شد، ادریس مَقَدَم او را مبارک و گرامی شمرد. چرا که سلیمان، مردی ادیب و زبان دان بود، و همنشین شایسته و شایانی در مجلس بود. سلیمان، راه فرار را با اسب‌های راهوار مهیا کرده بود و منتظر فرصت مناسب بود. تا این که روزی مجلس را خالی از «راشد» و سایر افراد یافت و آن غالیه مسموم را به ادریس هدیه کرد. ادریس قدری از آن بر خود بمالید و استشمام نمود. سلیمان بی‌درنگ، از مجلس بیرون شد و بر اسب نشست و از محل گریخت.

حال ادریس برآشفته شد و در خود می‌غلطید. زمانی که «راشد» رسید و این صحنه را دید، همانند باد به تعقیب سلیمان شتافت و او را گرفت و از گرد راه، تیغ کشید و زخمهایی بر سر و صورت و انگشتان او زد و بازگشت. و این گونه ادریس بن عبدالله درگذشت.

چون ادریس وفات کرد، زنی امّ و ولد از بربریه داشت که باردار بود. مردم سرزمین مغرب، به صلاح‌دید «راشد»، تاج سلطنت را بر شکم امّ و ولد گذاشتند تا زمانی که وضع حمل کرد و پسری (به دنیا) آورد. آن پسر را که چهار ماه بعد از فوت پدر متولد شد، به نام پدر، ادریس نامیدند.

---

۱۲ اصلی زیدیان است و بر اساس برخی منابع، ۴۵ درصد جمعیت یمن، زیدی مذهب هستند. آنان بیشتر در استان‌های صعده، حجه، ذمار و صنعاء سکونت دارند.

۱. ماده‌ای بسیار خوش بو، مرکب از مُشک، عنبر، بان، و... که زنان برای معطر کردن زلف به کار می‌برند و برای تقویت قوه دماغ، قلب، تسکین صداع و... نیز مفید است.

جماعتی گفتند: این کودک، از آن راشد است. او چنین مکر و حیلتی کرده تا سلطنت، به وی برسد.

البته این سخن، استوار نیست. زیرا داوود بن قاسم الجعفری<sup>۱</sup> - که یکی از بزرگان علماء است و در شناخت انساب، صاحب کمالاتی بوده است - نقل می‌کند که: من در هنگام وفات ادریس بن عبدالله، و ولادت ادریس بن ادریس در فراش پدر، حاضر بودم و در مغرب با او بودم. در زیبایی و زیرکی و بخشندگی هیچ کس را مانند او ندیدم. و از حضرت رضا علیه السلام روایتی نقل کرده‌اند که فرمود: خدا ادریس بن ادریس را رحمت کند که او نجیب و شجاع اهل بیت است. به خدا سوگند که همتای او در میان ما باقی نمانده است. [۱۴]

به هر حال، در صحت نَسَب ادریس، شکی نیست و ذکر سلطنت او و اولاد او در جای خود شرح داده شده است. جماعتی از نوادگان او در مصر اقامت گزیدند که اینان به فواطم معروف شدند.

سید شهید قاضی نورالله شوشتری<sup>۲</sup> در مجالس المؤمنین<sup>۳</sup> در بیان

۱. داوود بن قاسم بن اسحاق (متوفای ۲۶۱ ق) مشهور به ابوهاشم جعفری و داوود بن قاسم الجعفری؛ از اصحاب چهار تن از امامان شیعه: امام رضا، امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بوده و از روایان مورد اعتماد و نام‌دار شیعه به شمار می‌رود. از وی، اخبار ابوهاشم، و کتاب شعری در مدح اهل بیت علیهم السلام به جای مانده است.

۲. نورالله حسینی شوشتری (۹۵۶ - ۱۰۱۹ ق) یا مرعشی معروف به قاضی نورالله شوشتری یا شهید ثالث، فقیه، اصولی، متکلم، محدث، و شاعر شیعه که در عهد صفویه می‌زیست. وی تألیفات بسیاری از جمله: احقاق الحق و ازهاق الباطل، و مجالس المؤمنین دارد. او قاضی القضاات هند بود و بر اساس مذاهب چهارگانه اهل سنت فتوا می‌داد. اما سرانجام با بدگویی بدخواهان، به فرمان جهانگیر شاه، به مرگ محکوم شد و به قتل رسید. وی در «آگرای» هند مدفون است.

۳. از تألیفات مهم و آثار ماندگار و ارزشمند سید نورالله شوشتری صاحب رحمه الله

شهادت ادریس بن عبدالله می نویسد: هارون شخصی به نام «داوود» مشهور به «شماح» را به آن جافرستاد، او به خدمت ادریس رسید و از روی مکر و حيله، کم کم در زمره همراهان مخصوص او قرار گرفت. روزی ادریس از درد دندان شکایت کرد. داوود، خوردنی ای را به عنوان داروی دندان به او داد. سحرگاه، ادریس از همان خوردنی (که داوود به او داده بود) استفاده کرد و با همان درگذشت.

ادریس، جاریه‌ی (کنیز) بارداری داشت که بزرگان دولت، تاج خلافت را برشکم او نهادند. در تاریخ اسلام، غیر از او، فرد دیگری را درشکم مادر به سلطنت نخوانده‌اند. حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله در حق او فرموده بود: **علیکم بادریس بن ادریس**، **فإنه نجیب اهل البیت و شجاعهم**؛ ادریس بن ادریس را تبعیت نمایید؛ چرا که او نجیب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و از شجاعان آنان است.

شرح احوال ابراهیم بن الحسن بن الحسن المجتبی علیه السلام و ذکر فرزندان او

ابوالحسن ابراهیم؛ برادر اعیانی<sup>۱</sup> عبدالله محض است. به جهت بر خورداری از جود و مناعت و شرافت طبع فراوان، ملقب به «غمر»<sup>۲</sup> گشت. او شباهت زیادی به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته است. گفته شده که او و برادرش عبدالله، راوی حدیث‌اند. او در کوفه صندوق داشته و

---

۱ کتاب گرانمایه احقاق الحق و ازهاق الباطل است. کتاب مشتمل بر دوازده فصل است که نویسنده در هر فصل، به بخشی از تاریخ اسلامی، تشیع و ایران همراه با ترجمه آثار برخی از بزرگان صوفیه، متکلمین، حکما و شعرای مشهور می‌پردازد.

۱. برادرانی که در پدر و مادر، شریک باشند را برادران اعیانی گویند.

۲. برتری یافتن بر کسی از حیث شرف (منتهی الارب)، زیاده‌روی در احسان بر کسی (اقرب الموارد)؛ لغت نامه دهخدا.

قبرش زیارتگاه مردم از دور و نزدیک گشت. منصور دوانیقی او و برادرش عبدالله و دیگر برادرانش رادستگیر کرد و در کوفه به زندان افکند و مدت پنج سال در نهایت رنج و زحمت و شکنجه و سختی، در زندان نگاه داشت. ابراهیم در ماه ربیع‌الاول سال یکصد و چهل و پنج هجری در زندان به سرای بهشت انتقال یافت.

از آن گروه زندانیان، او نخستین کسی بود که شهید گشت. گفته شده که مدت عمرش، شصت و نه سال بود. او فضیلت‌های فراوان و صفات نیک مشهوری داشت. سفاح<sup>۱</sup> در زمان خود، مقدم او را گرامی و مبارک می‌شمرد.

ابراهیم یازده فرزند داشت: ۱- یعقوب ۲- محمد اکبر ۳- محمد اصغر ۴- اسحاق ۵- علی ۶- اسماعیل ۷- رقیه ۸- خدیجه ۹- فاطمه ۱۰- حسنه ۱۱- ام اسحاق.

نوادگان ابراهیم، از اسماعیل دیباج است.

محمد اصغر؛ مادرش ام ولدی به نام عالیه بود. محمد را به جهت نهایت زیبایی، «دیباج اصغر» می‌گفتند. هنگامی که او رادستگیر کردند و نزد منصور دوانیقی بردند، منصور گفت: تو دیباج اصغر هستی؟ گفت: بلی. گفت: سوگند به خدا، تو را چنان بکشم که هیچ یک از خویشاوندان تو را آن گونه نکشته باشم. پس فرمان داد که استوانه‌ای (ستونی) بنا کردند و او را در میان آن گذاشتند و استوانه را بر روی او بنا کردند. او هم چنان در میان استوانه زنده بود تا به رحمت خدا رفت.

۱. ابوالعباس سفاح، عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب

(۱۰۴ - ۱۳۶ ق)، نخستین خلیفه عباسی بود.

کُنْیة اسماعیل؛ ابو ابراهیم و ملقب به «دیباج اکبر» بود. او در جنگ «فخ» حاضر بود و مدتی هم در حبس منصور بود. یک دختر به نام ام اسحق و دو پسر (حسن و ابراهیم) داشت.

حسن بن اسماعیل، از جنگجویان جنگ «فخ» بود و هارون الرشید او را بیست و دو سال زندانی کرد. وقتی حکومت به مأمون رسید، او را رها ساخت و او در شصت و سه سالگی، دار دنیا را وداع کرد.

سید سَنَد، نَسَابَةُ عَالِم، فاضل جلیل القدر، واسع الروایة، ابو عبدالله تاج الدین محمد بن ابی جعفر القاسم بن الحسین الحسنی الدیباجی الحلی، معروف به «ابن معیة» از اولاد اوست. وی صاحب تصنیفات فراوان در انساب، معرفة الرجال، فقه، حساب، عروض، حدیث و دانشهای دیگر می باشد. سید سند نسابه، جمال الملة و الدین، احمد بن علی بن الحسین الحسنی الداودی از او دانش آموخته است.

صاحب عمدة الطالب گوید: «علم نَسَب در زمانش، به او منتهی شده بود، و اسنادهای عالی و شنیده‌های شریف و گرانقدر، از آن اوست. او را در زمان پیری اش درک کردم و نزدیک به دوازده سال در خدمت او بودم. آنچه از حدیث و نسب و فقه و حساب و ادب و تاریخ و شعر و از این قبیل ممکن بود، نزد او خواندم». آن گاه، تألیفات او را همراه با خلاصه‌ای از احوال او ذکر می کند. آن گاه گوید: «تعداد فضایل نقیب<sup>۱</sup>، تاج الدین محمد، نیازمند به شرحی است که در این مختصر نمی گنجد».

---

۱. نقیب به کسی گفته می شد که در عین داشتن اجتهاد و علم و دانش فراوان، از تقوای بالایی نیز برخوردار بود و وظیفه او، رسیدگی به امور تمامی سادات بود. به طوری که قضاوت در دعاها و سرکشی به مستمندان و سرپرستی ایتام و بی سرپرستان سادات، همه به عهده او قرار داشت.

مؤلف منتهی الآمال گوید: ابن معیّه، سید جلیل، استاد «شیخ شهید»<sup>۱</sup> است. شهید اول، از او روایت می‌کند و در یکی از اجازات خود، او را یاد کرده و می‌نویسد: «أنه أعجوبة الزمان في جميع الفضائل والمآثر»؛ او در زمینه همه فضایل و مآثر، اعجوبهٔ زمان خویش است.

شهید اول در مجموعهٔ خود، در بارهٔ او می‌نویسد: «ابن معیه در هشتم ربیع الاخر، سال هفتصد و هفتاد و شش در حله وفات کرد. و جنازه‌اش را به مشهد امیرالمؤمنین علیه السلام (نجف) حمل کردند. این سید، هم به من و هم به دو پسر، ابوطالب محمد و ابوالقاسم علی، پیش از وفاتش، اجازه داده است».

مؤلف گوید: مُعِيَّة (بر وزن سمیه)، مادر ابوالقاسم علی بن حسن بن حسن بن اسماعیل الدیباج است. او دختر محمد بن حارثه بن معاویه بن اسحاق از طایفهٔ بنی عمرو بن عوف کوفی است و اصلش از بغداد است. ابراهیم بن اسماعیل الدیباج بن ابراهیم الغمر؛ از مادری امّ و ولد زاده

۱. ابو عبدالله شمس الدین محمد بن مکی بن محمد شامی عاملی جزینی (۷۳۴ - ۷۸۶ ق) مشهور به «شیخ شهید»، «ابن مکی»، «امام الفقیه»، «شهید» یا «شهید اول» از فقهای قرن هشتم قمری است. شهید اول شاگرد فخر المحققین (فرزند علامه حلی) بود و کتاب معروف او در فقه، «اللمعة دمشقیة» نام دارد. دو قرن بعد، فقیه بزرگ دیگری بر این کتاب شرحی نوشت که سرنوشتی مشابه شهید اول پیدا کرد و «شهید ثانی» لقب گرفت. وی در زمینه فقه مذاهب چهارگانه اهل تسنن متبحر بود و همسرش، ام‌علی، از فقها و مروجان اهل بیت علیهم السلام بود. نیز دخترش، ام‌حسن، از دانشمندان جبل عامل بود که به او «ست المشایخ» (به معنای خانم و استاد استادان حدیث) لقب داده‌اند. سرانجام در ۷۸۶ ق پس از تحمل یک سال زندان، در قلعه شام، به دست مخالفان شیعه به شهادت رسید. شیخ حر عاملی در باره چگونگی شهادت وی می‌نویسد: شهید اول را با شمشیر کشتند، بعد به دار آویختند، سپس سنگسار کردند و بعد جنازه‌اش را سوزاندند.

شد و ملقب به «طباطبا» بود. از ابوالحسن عمری منقول است که: زمانی که ابراهیم کودک بود، پدرش اسماعیل خواست برای او جامه‌ای بدوزد. به او گفت: اگر می‌خواهی برای تو پیراهنی بدوزم و اگر نه، قباپی بدوزم. چون هنوز زبانش در ادای مخارج حروف رشد نکرده و نارسا بود، خواست بگوید: قبا قبا، گفت: طباطبا، و به این کلمه ملقب شد. اما گروهی دیگر گویند: «طباطبا» به زبان نبطیه، به معنای «سیدالسادات» است.

ابراهیم مردی با شخصیت و جلالت بود. او عقاید خود را به خدمت امام رضا علیه السلام عرضه داشت و از شائبه‌های شک و شبهه پاکیزه ساخت. یازده پسر و دو دختر داشته است: ۱- جعفر ۲- ابراهیم ۳- اسماعیل ۴- موسی ۵- هارون ۶- علی ۷- عبدالله ۸- محمد ۹- حسن ۱۰- احمد ۱۱- قاسم ۱۲- لبابه ۱۳- فاطمه.

عبدالله و احمد از یک مادرند، که نام او جمیله دختر موسی بن عیسی بن عبدالرحیم است. از فرزندان عبدالله، پسری به نام احمد است که در سال دویست و هفتاد هجری در مصر خروج کرد و احمد بن طولون، او را بکشت و اولاد او منقرض شد.

محمد بن ابراهیم که کُنیه‌اش ابو عبدالله است، در سال صد و نود و نه هجری در ایام خلافت مأمون، با یاری ابوالسرایا<sup>۱</sup>، در کوفه خروج کرد

۱. سری بن منصور شیبانی، مشهور به ابوالسرایا، (مؤسس گروه ابوالسراییه)، خود را از فرزندان هانی بن قبیصه بن هانی بن مسعود شیبانی می‌دانست. وی در کوفه خروج کرد و محمد بن ابراهیم علوی معروف به طباطبا با او همراهی می‌کرد. ابوالسرایا در زمان مأمون عباسی درگیری‌هایی با هرثمه بن اعین، و والی اهواز ... داشت که در نهایت دستگیر شد و با فرمان حسن بن سهل در مدائن کشته شد.

و کوفه را تحت بیعت خود درآورد و کارش بالا گرفت. در همان سال در کوفه، به یکباره، وفات یافت و در اراضی غری<sup>۱</sup> مدفون گشت. ابوالفرج از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که به جابر جعفی<sup>۲</sup> فرمود: در سال نود و نه در ماه جمادی الاولی مردی از اهل بیت، کوفه را تصرف می‌کند، و بر منبر کوفه خطبه می‌خواند که حق تعالی باملائکة خویش، به او مباحثات کند.

قاسم بن ابراهیم طباطبای، کُنیه اش «ابومحمد» بود و او را - به آن جهت که در کوه رس<sup>۳</sup> منزل کرده بود - «رسی» گویند. سیدی عقیف و زاهد و دارای تصنیفات بوده است. و «دَعَى الى الرِّضا من آل محمد علیهم السلام»؛ مردم را به جلب رضای آل محمد علیهم السلام فرا می‌خواند. در

۱. منطقه نجف، علاوه بر این نام، به نام‌های دیگری نیز شهرت دارد. از جمله، «الغری» یا «غریان». غری به معنای زیبایی است و هر بنای نیکی را «غری» می‌گویند. در وجه تسمیه آن گفته‌اند که نام یک یا دو علامت یا بنای بلند بوده که قبل از اسلام در محل کنونی مسجد حنانه از دور دیده می‌شده است. به گفته یاقوت حموی، این دو علامت یا بنا، مانند دو صومعه، در بیرون کوفه، نزدیک قبر علی علیه السلام قرار داشت. لفظ «غری» یا «غریین» در باره نجف بسیار استفاده شده است. کسانی را که در نجف ساکن هستند و یا متولد شده‌اند را عمدتاً «عَرَوی» می‌گویند.

۲. جابربن یزید بن حارث جُعفی (متوفی ۱۲۸ ق)، از تابعان و مشاهیر فقهاء، محدثان و مفسران شیعه و از اصحاب برجسته امام باقر و امام صادق علیهم السلام است. وی دارای مقام و منزلت والایی بوده نیز دارای کتاب‌هایی بوده است. از قول امام صادق علیه السلام نقل شده که جابر در نزد ایشان، منزلت سلمان را در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دارد.

۳. احتمالاً منطقه زندگی اصحاب رس بوده است. در میان نام‌های جغرافیایی مختلفی که ذکر شده است، منطقه رود آرس، حَضْرَمَوْت یمن، و مامه شهرت بیشتری دارند. اصحاب رس، قومی کافر بودند که به گفته قرآن کریم، پیامبر خود را تکذیب کردند و به قتل رساندند.



سال دویست و چهل و شش وفات کرده است. اولاد و نسل او بسیارند و شمار زیادی از ایشان، از رؤسا و پیشگامان قوم خود بوده‌اند. جمعی از ایشان از پیشوایان زیدیه بوده‌اند، مانند: «بنو حمزه» و «ابوالحسن یحیی الهادی بن حسین بن قاسم الرسی» که در ایام معتضد در سال دویست و هشتاد در یمن خروج کرد و ملقب به «هادی الی الحق» شد. وی تصنیفات بزرگی در فقه دارد که به مذهب ابوحنیفه نزدیک است. در سال دویست و نود و هشت درگذشت و ائمه زیدیه و ملوک یمن از اولاد او بودند. از اولاد قاسم الرسی، زیدالاسود بن ابراهیم بن محمد بن الرسی است که عضدالدوله دیلمی او را از بیت المقدس طلبید و خواهرش را به او تزویج کرد. چون خواهرش وفات یافت، دختر خود، شاهاندرخت را به او تزویج کرد. او اولاد بسیاری در شیراز دارد که وجاهت و ریاست دارند و جمعی از ایشان، از نقباء و قضات شیرازند.

خلاصه آن‌که، سلسله سادات طباطبا، تا این زمان بحمدالله منقطع نگشته و در شرق و غرب عالم در هر قریه و بلدی، بسیارند.

شرح حال ابوعلی حسن بن الحسن بن الحسن المجتبی علیه السلام

و ذکر فرزندان او و شرح واقعه فحّ و شهادت حسن بن علی و غیره

حسن بن حسن منتهی را حسن مثلث گویند، زیرا او سومین نسلی است که بلاواسطه، حسن نام دارد. او برادر اعیانی عبدالله محض است. او نیز در زندان منصور، در سال یکصد و چهل و پنج در کوفه وفات یافت و مدت عمر او شصت و هشت سال بود.

ابوالفرج می‌نویسد: چون عبدالله، برادر حسن مثلث را زندانی

کردند، حسن قسم یاد کرد که تا زمانی که عبدالله در زندان است، روغن بر بدن خود نمالد، و سر مه نکشد، و جامه لطیف نپوشد، و غذای لذیذ نخورد. از این جهت، ابو جعفر منصور او را «حادّ»، یعنی تارک زینت، می نامید. او مردی فاضل و متألّه و صاحب ورع بود، و در امر به معروف و نهی از منکر، به مذهب زیدیه مایل بود.

او شش پسر داشت: ۱- طلحه ۲- عباس ۳- حمزه ۴- ابراهیم ۵- عبدالله ۶- علی.

طلحه؛ فرزندی نداشت.

عباس؛ یکی از جوانان هاشمی بود و مادرش عایشه، دختر طلحه الجود بوده است. چون او را دستگیر کردند تا به حبس ببرند، مادرش فریاد کشید: «بگذارید او را ببویم و دربر گیرم». گفتند: به این مراد (خود) تا در این دنیا زنده باشی، نخواهی رسید.

عباس در زندان، در بیست و سوم ماه رمضان سال صد و چهل و پنج از دنیا رفت و مدت عمر او سی و پنج سال بود. صاحب فرزند بود ولی آن‌ها منقرض شدند.

از اولاد او، علی بن عباس است که به بغداد آمد و مردم را به خود فرا خواند. جماعتی از زیدیه، دعوت او را پاسخ مثبت دادند. خلیفه مهدی عباسی او را به زندان کرد. تا این که به شفاعت حسین بن علی، صاحب فخر، او را از زندان بیرون آورد. لکن، خلیفه به او شربت سم داد که بیاشامید. زهر پیوسته در بدن او اثر می کرد تا این که وارد مدینه شد. گوشت بدن او از آثار زهر، فاسد شد و اعضای بدنش از هم پاشید و سه روز بیشتر در مدینه نبود که دنیا را وداع کرد.

حمزه؛ در زمان حیات پدر، وفات کرد.

ابراهیم؛ حال او معلوم نشد.  
عبدالله؛ کُنیه او، ابو جعفر و مادرش ام عبدالله، دختر عامر بن عبدالله بن بشر بن عامر، ملاعب الاسنه<sup>۱</sup> است. منصور دوانیقی او را با برادرش علی و گروهی از سادات بنی حسن، دستگیر کرد. هنگامی که آن‌ها را از مدینه بیرون آوردند و به جانب کوفه می بردند، در نزدیکی رَبدَه<sup>۲</sup> در قصر نفیس<sup>۳</sup> - که تا مدینه سه میل<sup>۴</sup> فاصله دارد - به آهنگرها دستور دادند که آن‌ها را در قید و زنجیر کنند. هریک از آن‌ها را در قید و غُل کردند. حلقه‌های قید عبدالله بسیار تنگ بود و او را بسیار می آزرَد. عبدالله آهی کشید. برادرش علی، چون این صحنه را دید، او را قسم داد که قیدش را با قید او عوض کند، چرا که حلقه‌های قید علی، گشادتر بود. این بود که علی، قید او را گرفت و قید خود را به او داد. عبدالله در چهل و شش سالگی در روز اضحی (عید قربان) سال صد و چهل و پنج در زندان، وفات یافت.

---

۱. از ابطال و قهرمانان عرب در جاهلیت بود.

۲. شهری تاریخی باستانی است که در شرق مدینه واقع شده است. در قدیم این شهر، در حدود ۱۷۰ کیلومتر از شرق مدینه واقع شده بود و یکی از استراحتگاه‌های قافله‌های مسافران بین عراق و مکه بود. امروزه این شهر، در ۱۰۰ کیلومتری جنوب شرق حناکیه و در ۲۰۰ کیلومتری شرق مدینه واقع شده است.

۳. شهری تاریخی باستانی است که در شرق مدینه واقع شده است. در قدیم این شهر، در حدود ۱۷۰ کیلومتر از شرق مدینه واقع شده بود و یکی از استراحتگاه‌های قافله‌های مسافران بین عراق و مکه بود. امروزه این شهر، در ۱۰۰ کیلومتری جنوب شرق حناکیه و در ۲۰۰ کیلومتری شرق مدینه واقع شده است.

۴. واحد مسافت، به درازی دید در سطح زمین (مَدِّ بَصَرٍ) را «یک میل» گویند. در روم قدیم، برابر ۱۶۲۰ یارد انگلیسی بود و معادل با ۱۴۸۲ متر فرانسوی یا یک میل و نیم ایرانی موافق مقادیر جدید است.

علی بن الحسن؛ برادر اعیانی عبدالله، کُنیه اش ابوالحسن و ملقب به «علی الخیر» و «علی العابد» بود. در عبادت، به اندازه‌ای حضور قلب داشت که روزی در راه مکه، زمانی که مشغول نماز بود، یک مار افعی داخل جامه او شد. مردم فریاد زدند که افعی داخل جامه هایت شده. اما علی همچنان به نماز خود مشغول بود تا افعی از جامه او بیرون آمد. در آن حال، حرکت و تغییر حالتی برای او پیدا نشد.

روایت شده که ابو جعفر منصور، بنی حسن را در زندانی حبس کرد که از شدت تاریکی، شب و روز را تشخیص نمی‌دادند. آن‌ها فقط به تسبیح و ذکر و دعای علی بن الحسن، متوجه وقت نماز می‌شدند. چرا که او پیوسته مشغول ذکر بود و با احتساب او را در خود که برای هر ساعت شبانه روز قرار داده بود، داخل شدن وقت نماز را می‌فهمید.

زمانی، عبدالله بن الحسن المثنی که از آزار حبس و سنگینی قید و بند به تنگ آمده بود، به علی گفت: ابتلا و گرفتاری ما را می‌بینی؟ آیا از خدا نمی‌خواهی که ما را از این زندان و بلا نجات دهد؟ علی زمان طولانی پاسخی نداد. آن‌گاه گفت: عمو! برای ما در بهشت درجه‌ای است که جز با این بلا و یا آنچه بزرگتر از این باشد، به آن درجه نمی‌رسیم. برای منصور نیز در جهنم جایگاهی است که به آن نمی‌رسد مگر آن که آنچه از بلاها راکه می‌بینی با ما انجام دهد. اگر می‌خواهی، بر این شدائد صبر می‌کنیم و به این زودی راحت می‌شویم؛ چرا که مرگ، به ما نزدیک شده است. و اگر می‌خواهی برای خلاصی خودمان دعا می‌کنیم. لکن در نتیجه خلاصی ما، منصور به آن جایگاه که در آتش دارد، نخواهد رسید.

گفتند: بلکه صبر می‌کنیم. سه روز بیشتر نگذشت که در زندان جان

دادند و راحت شدند. علی بن الحسن در حالت سجده، از دنیا رخت برکشید. عبدالله به گمان آن که به خواب رفته است، گفت: فرزند برادرم را بیدار کنید. چون او را حرکت دادند، دیدند بیدار نمی شود و دانستند که وفات کرده است. وفات او در چهل و پنج سالگی، در بیست و ششم محرم سال صد و چهل و شش روی داد.

برخی از سادات بنی حسن، که با او در زندان منصور بودند، روایت کرده اند که همگی ما را در قید و بند کرده بودند و حلقه های قید ما فراخ و گشاده بود. هنگامی که می خواستیم نماز بخوانیم، پاهای خود را از حلقه های کُند بیرون می کردیم، و هنگامی که زندانبانان می خواستند ببینند، از ترس آنان، پاهای خود را در حلقه قید می کردیم. لکن؛ علی بن الحسن پیوسته پاهایش در قید بود. عمویش عبدالله به او گفت: ای فرزند! چه چیز باعث شده که تو هم مثل ما، پاهای خود را از قید بیرون نمی آوری؟ گفت: والله پای خود را از قید بیرون نمی کنم، تا با این حال از دنیا بروم و خدا بین من و منصور جمع فرماید و در محضر الهی از او پرسم که به چه جهت مرا در قید و بند کرد.

به هر حال، علی بن الحسن پنج پسر و چهار دختر داشته است:  
۱- محمد ۲- عبدالله ۳- عبدالرحمن ۴- حسن ۵- حسین ۶- رقیه  
۷- فاطمه ۸- ام کلثوم ۹- ام الحسن.

مادر ایشان، زینب، دختر عبدالله محض است. زینب و همسر او علی بن الحسن را به دلیل عبادت و صلاح، «زوج صالح» می گفتند. هنگامی که منصور، پدر و برادران و عموها و پسران عمو و شوهر او را

---

۱. چوب ستبری که بر پای اسیران و مجرمان می بستند؛ فرهنگ فارسی معین.

شهید کرد، پیوسته جامه های پلاس می پوشید و همیشه در گریه و ندبه بود تا از دنیا رفت. هیچ گاه بر منصور نفرین نکرد، تا مبادا (اندکی) تشفی نفس<sup>۱</sup> برای او به دست آید و از ثوابش کاسته شود. مگر آن که می گفت:

يا فاطمَةَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، يا عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ،  
وَالْحَاكِمِ بَيْنَ عِبَادِهِ، أَحْكُمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ، وَاَنْتَ  
خَيْرُ الْحَاكِمِينَ.

محمد و عبدالله در (زمان) حیات پدر وفات کردند، عبدالرحمن دخترى به نام رقيه آورد، حسن معروف به «مکفوف»<sup>۲</sup> است و صاحب فرزند بود و حسن مثلث، جز از جانب او، اولادی ندارد.

### شهید فخر

حسین بن علی، شهید فخر؛ جلالت و فضیلت فراوان دارد و مصیبت او در قلوب دوستان اهل بیت بسیار اثرگذار بود.

فخر؛ نام محلی در یک فرسخی مکه است که حسین همراه با اهل بیتش، در آن جا شهید گشتند.

از ابونصر بخاری از حضرت جواد (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: برای ما اهل بیت (علیهم السلام)، بعد از کربلا، قتلگاهی بزرگتر از فخر دیده نشده است. [۱۵]

ابوالفرج به سند خود از حضرت ابوجعفر محمد بن علی (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: زمانی، پیامبر خدا از فخر عبور فرمودند. در آن جا نزول

۱. آرامش خاطر یافتن، بهبود و آسودگی قلب پیدا کردن؛ فرهنگ فارسی عمید.

۲. نابینا، بینای چشم پوشیده؛ لغت نامه دهخدا.

فرمود (پیاده شد)، مشغول به نماز شد. چون به رکعت دوم شروع کرد، آغاز به گریه کرد. مردم نیز به جهت گریه آن حضرت، گریستند. آن حضرت نماز را به پایان برد و سبب گریه ایشان را پرسید. عرضه داشتند: گریه ما به جهت گریه شما بود. حضرت فرمود: سبب گریه من آن بود که زمانی که در رکعت اول نماز خود بودم، جبرئیل بر من نازل شد و به من گفت: یا محمد! در این محل، یکی از فرزندان تو شهید خواهد شد که هر که با او شهید شود، اجر دو شهید را خواهد برد. [۱۶]

نیز از نصر بن قرواش<sup>۱</sup> روایت کرده که گفت: به جعفر بن محمد علیه السلام، مرکبی را برای سفر از مدینه به مکه، کرایه دادم. از بطن مروه<sup>۲</sup> - که نام منزلی<sup>۳</sup> است - حرکت کردیم. حضرت به من فرمود: چون به فح رسیدیم، مرا خبر کن. گفتم: مگر شما نمی دانید که فح، در کجاست؟ فرمود: چرا؛ لکن می ترسم که خواب مرا بگیرد، و از فح بگذریم.

راوی گفت: چون به محل فح رسیدیم، من نزدیک محمل آن حضرت رفتم و تَنَحُّح<sup>۴</sup> کردم. معلوم شد که آن حضرت در خواب است. پس محمل آن حضرت را حرکتی دادم که از خواب بیدار شد.

۱. شغل وی شترداری بوده است.

۲. یا «بطن مروه»: به فتحه «میم»؛ از نواحی مکه، که به «وادئ نخلتین» متصل می شود و یک سرزمین را تشکیل می دهند. به محل صعب العبور و دشوار هر سرزمین، «بطن» می گویند.

۳. «منزل» جایی که مسافران، به جهت خواب و استراحت در آن فرود می آیند.

۴. سینه و گلو را صاف کردن.

عرض کردم: این موضع، زمین فح است. فرمود: شتر مرا از قطار بیرون کن و قطار شتران را به هم متصل کن. چنین کردم و شتر آن حضرت را از جاده بیرون بردم و خوابانیدم. حضرت از محمل بیرون آمد. فرمود: ظرف آب خوری را بیاور. ظرف آب را آوردم، وضو گرفت و نماز خواند. پس از آن سوار شد و از آن جا حرکت کردیم. عرض کردم: فدایت شوم؛ این نماز، جزء مناسک حج بود که به جا آوردید؟ فرمود: نه؛ ولیکن در این محل، مردی از اهل بیت علیهم السلام با گروهی دیگر شهید می شود که ارواح ایشان بر بدن هایشان، به سوی بهشت، سبقت خواهند گرفت. [۱۷]

به هر حال، حسین بن علی، مردی جلیل القدر و سخی الطبع بود و حکایت جود و بخشش های او معروف است.

از حسن بن هذیل مروی است که حسین بن علی، بستانی داشت که آن را به چهل هزار دینار فروخت و آن پول ها را بر در خانه خویش ریخت و مشت زربه من می داد که برای فقرای اهل مدینه ببرم و میان آن ها قسمت کنم. تمام آن زر ها را میان فقرا پخش کرد و یک دانه از آن ها را به داخل خانه خویش نبرد.

نیز روایت شده که شخصی خدمت حسین بن علی آمد و از او چیزی درخواست کرد. حسین چیزی نداشت که به او بدهد. به او گفت: بنشین تا برای تو چیزی تهیه کنم. کسی را نزد اهل خانه خویش فرستاد و گفت که جامه های مرا برای شستن، از خانه بیرون بیاور. چون رخت های او را آوردند که بشویند، آن ها را جمع کرد و برای آن مرد سائل آورد و به او بخشید.



## مقتل شهید فح

کیفیت مقتل او به طور اختصار چنین است؛ هنگامی که موسی هادی عباسی<sup>۱</sup> بر تخت سلطنت نشست، «اسحاق بن عیسی بن علی» را والی مدینه کرد. اسحاق نیز «عبدالعزیز بن عبدالله» را - که از نوادگان عمر بن خطاب بود - جانشین خود گردانید. حاکم عُمری، نسبت به علویین سخت‌گیری و بدرفتاری می‌کرد. دستور داده بود که علویین هر روز نزد او حاضر شوند. نیز هر یک از آنان را کفیل دیگری نموده بود. از جمله، «حسین بن علی» و «یحیی بن عبدالله محض» و «حسن بن محمد بن عبدالله محض»، کفالت و ضمانت کرده بودند که هر یک از علویین را که عُمری خواسته باشد، نزد او حاضر گردانند.

این روال برقرار بود، تا این که هفتاد نفر از شیعیان به جهت حج، از بلاد خویش حرکت کردند و به مدینه آمدند و در بقیع در خانه «ابن افلح» منزل گرفتند و پیوسته حسین بن علی و دیگر علویین را ملاقات می‌کردند. این خبر، به گوش عُمری رسید و این کار را نپسندید. پیش از این نیز، عُمری، «حسن بن محمد بن عبدالله» را همراه با «ابن جُنْدَب هُدَلی» شاعر و غلامی از عمر بن خطاب، دستگیر کرده بود و شایعه کرده بود که اینان، شرب خمر کرده‌اند و ایشان را حدّ<sup>۲</sup> خمر

---

۱. ابو محمد موسی هادی، نواده منصور دوانیقی بود که در فاصله سالهای ۱۶۹ - ۱۷۰، و پیش از هارون الرشید حکومت می‌کرد.

۲. حد، و جمع آن حدود، بخشی از قوانین کیفری اسلام است. «حد»، مجازاتی است که در برابر کارهای خلاف عفت و اخلاق اعمال می‌شود و کیفر ثابت و مشخصی

زده بود. حسن بن محمد را هشتاد تازیانه، و به روایت ابن اثیر دو یست تازیانه، و ابن جنذب را پانزده تازیانه، و غلام عمر را هفت تازیانه زده بود. آن‌گاه امر کرده بود که برگردن ایشان، ریسمانی افکنند و آنان را مکشوف الظهر<sup>۱</sup> در شهر بگردانند تا رسوا شوند.

عُمری خبر ورود شیعیان به مدینه را شنید و در مورد عرض احوال روزانه علویین، شدت عمل و سخت‌گیری کرد. علاوه بر مراقبت‌های پیشین «ابی بکر بن عیسی الحائک» را بر مراقبت از آنان گماشت. روز جمعه، آن‌ها را به جهت عرض احوال حاضر کردند و اجازه نداد که به خانه‌های خود بروند. تا وقت نماز رسید. اجازه داد که بیرون رفتند و وضو گرفتند و در مسجد، برای نماز حاضر شدند. بعد از نماز، باردیگر ابن حائک ایشان را گرد آورد و تا وقت عصر در مقصوره<sup>۲</sup> حبس کرد. آن‌گاه ابن الحائک ایشان را طلبید و «حسن بن محمد» را ندید. به یحیی و حسین گفت: باید حسن را بیاورید و گرنه شما را حبس خواهیم کرد.

بین ایشان و ابن الحائک گفتگوی زیادی شد. در نهایت، یحیی او (ابن الحائک) را دشنام داد و بیرون رفت. ابن الحائک، این خبر را به عُمری رساند. عُمری، حسین و یحیی را طلبید و آن‌ها را تهدید کرد. بعد از گفتگوهای بسیار که میان ایشان رد و بدل شد، گفت: حتماً باید

۱. برای آن تعیین شده است. در برابر آن، «تعزیر» است که میزان مشخص و ثابتی برای مجازات تعیین نشده است و تعیین نوع و میزان مجازات، به حاکم شرع واگذار شده است. برخی از جرائمی که در اسلام برای آن حد تعیین شده است عبارتند از: سرقت، ارتداد، زنا، شرب خمر، راهزنی و...

۱. با پشت برهنه، که آثار تازیانه برای اهل شهر مشهود و آشکار باشد.

۲. خانه حصار دار، خانه کوچک؛ فرهنگ عمید.

«حسن بن محمد» را حاضر کنید، وگرنه امر می‌کنم که سویقه<sup>۱</sup> را خراب کنند یا آتش بزنند و حسین را هزار تازیانه خواهم زد و حسن بن محمد را گردن خواهم زد. یحیی قسم یاد کرد که امشب) نمی‌خوابم تا حسن بن محمد را در خانه ات حاضر کنم.

حسین و یحیی از نزد عمری بیرون آمدند. حسین به یحیی گفت: کار بدی کردی که سوگند خوردی حسن را نزد عمری حاضر سازی. یحیی گفت: مرادم از آن قسم آن بود که حسن را حاضر کنم، ولی همراه با شمشیر خودم، تا گردن عمری را بزنم. حسین گفت: این کار نیز خوب نیست. چرا که به زمان وعده ما برای خروج - که ایام حج همان سال بود - هنوز باقی مانده است.

حسین، حسن را طلبید و حکایت حال را برای او نقل کرد. آن‌گاه گفت: اینک هر کجا می‌خواهی برو و خود را از دست این فاسق (فرماندار مدینه) پنهان کن!

حسن گفت: نه والله من چنین نخواهم کرد که شما را در سختی بگذارم و خود، راحت شوم. بلکه من نیز با شما می‌آیم و دست خود را در دست عمری خواهم نهاد. حسین پاسخ داد: ما راضی نخواهیم شد که عمری تو را بیازارد، که در این صورت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز قیامت با من دشمنی خواهد کرد. بلکه جان خود را فدای تو خواهیم کرد.

آن‌گاه کسی را فرستاد به نزد: یحیی و سلیمان و ادریس فرزندان عبدالله محض، عبدالله بن حسن بن علی بن علی بن الحسین معروف به افطس، ابراهیم بن اسماعیل طباطبا، عمر پسر برادر خود حسن، عبدالله

---

۱. محله بنی‌هاشم که خاندان حسینی در آن سکونت داشتند.

بن اسحاق بن ابراهیم غمر، عبدالله پسر امام جعفر صادق علیه السلام، و نیز از جوانان و موالی خودشان، تا آن که بیست و سه تن از اولاد علی علیه السلام، و جمعی از موالی، و ده نفر از حجاج، گرد آمدند.

چون وقت نماز صبح شد، مؤذن بالای مناره رفت که اذان بگوید. عبدالله افطس با شمشیر کشیده بالای مناره رفت. به مؤذن گفت: در اذان، «حیی علی خیر العمل»<sup>۱</sup> بگو. مؤذن، چون شمشیر کشیده را دید، «حیی علی خیر العمل» را گفت. غمری که این جمله را در اذان شنید، احساس خطر کرد. وحشت زده، فریاد برداشت که: استر مرا در خانه حاضر کنید. و از شدت وحشت و دهشت گفت که: مرا به دو حبه آب، طعام دهید. این را گفت و پیوسته با عجله تمام، می‌گریخت و از شدت ترس، ضرطه<sup>۲</sup> می‌داد. تا این که به جایی رسید که خود را از اقدامات علویین در امان می‌دید و به این ترتیب خود را نجات داد. برای نماز صبح، حسین جلو ایستاد و نماز صبح را ادا کردند. آن‌گاه حسن بن محمد را طلبید و شهودی را که غمری بر ایشان گماشته بود نیز طلبید، که: «اینک حسن را حاضر کرده‌ام. غمری را حاضر کنید تا حسن را بر او عرضه کنیم».

به هر حال، تمام علویان به جز «حسن بن جعفر بن حسن مثنی» و

۱. از جمله بدعت‌هایی که عمر بن خطاب در اسلام نهاد، حذف عبارت «حی علی خیر العمل» در اذان و افزودن عبارت ابداعی «الصلوة خیر من النوم» در اذان صبح است. به جهت پایبندی شیعیان به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ایشان به روش پیامبر، جمله «حی علی خیر العمل» را در اذان به کار می‌بردند، لذا، گفتن این عبارت در اذان، نمایان‌گر شیعه بودن گوینده می‌باشد.

۲. باد صداداری که از مقعد خارج می‌شود.

«موسی بن جعفر علیه السلام» در این واقعه حاضر شده بودند. حسین، بعد از نماز صبح بالای منبر رفت و در تشویق مردم به جهاد، خطبه خواند. در این زمان، حماد بریدی - که از جانب سلطان، به جهت نگاهبانی، در مدینه، با سلاح زندگی می‌کرد - با همراهان خود، در باب جبریل حاضر شد و نگاهش به یحیی افتاد که شمشیر در دست دارد. حماد خواست پیاده شود و با یحیی مبارزه کند، که یحیی به او فرصت نداد و چنان شمشیری بر پیشانی او زد که کاسه سر او برداشته شد، و از اسب خود، بر خاک هلاکت افتاد. آن‌گاه، یحیی بر همراهان او حمله کرد. لشکر، که چنین دیدند، پا به فرار گذاشتند.

در همین سال، جماعتی از عباسیان، مانند عباس بن محمد، سلیمان بن ابی جعفر دوانیقی، جعفر و محمد فرزندان سلیمان، و موسی بن عیسی پسر عموی دوانیقی، با اسلحه و لشکر بسیاری به سفر مکه کوچ کردند. موسی هادی، محمد بن سلیمان را مسئول جنگ کرده بود. از آن طرف، حسین بن علی نیز با اصحاب و اهل بیت خود که سیصد نفر بودند، به قصد حج از مدینه خارج شدند. چون به نزدیکی مکه رسیدند، در زمین فح، که محلی نزدیک مکه است، با عباسیین تلاقی کردند. در مرتبه اول، عباس، بر حسین بن علی، امان را عرضه کرد. حسین امان او را نپذیرفت و مردم را به بیعت با خود طلبید. لذا بنای سلم و صلح کنار گذاشته شد و قرار بر جنگ شد. صبح روز ترویه بود که دو لشکر در مقابل هم صف کشیدند.

موسی بن عیسی، لشکر را آماده ساخت؛ محمد بن عیسی در سمت راست لشکر، موسی در سمت چپ لشکر، و عباس در قلب لشکر جای گرفتند. موسی جنگ را آغاز کرد و بالشکر خود که در سمت چپ قرار

داشت بر علویین حمله برد. علویین نیز بر عباسیین حمله کردند. موسی برای فریب دادن علویین همراه بالشکرش رو به فرار نهادند و داخل وادی فخ شدند. محمدبن سلیمان بالشکر خود از پشت سر، به ایشان حمله کرد و علویین را در میان آن وادی محاصره کردند (از پیش رو، موسی و لشکرش و از پشت سر، محمدبن سلیمان و لشکرش). به یک حمله، بیشتر اصحاب حسین شهید شدند و یحیی مثل شیر آشفته بر آنان حمله می کرد تا آن که سلیمان بن عبدالله بن محض و عبدالله بن اسحق بن ابراهیم غمراه شهید گشتند.

در میان معرکه، تیری به چشم حسن بن محمد اصابت کرد. او - بی اعتنا به آن تیر - پیوسته می جنگید تا آن که محمدبن سلیمان فریاد کرد: پسر دایی! تو در امانی، خود را به کشتن مده. حسن گفت: والله که دروغ می گوئید، لکن من امان را قبول کردم. پس از آن شمشیر خود را شکست و به نزد آن ها رفت. عباس به فرزند خود گفت: خدا تو را بکشد اگر حسن رانکشی. موسی بن عیسی نیز بر کشتن او تحریک می کرد. پس عبدالله (و به روایتی موسی بن عیسی) حسن را گردن زد و او را شهید کرد.

یکی از حاضران رویداد فخ گوید: دیدم حسین بن علی را که در گیر و دار جنگ بر زمین نشست و چیزی را در خاک دفن کرد. آن گاه برگشت و به جنگ مشغول شد. گمان کردم که شیء قیمتی داشته که نخواسته بعد از کشته شدنش به عباسیین برسد، لذا آن را دفن کرده است. صبر کردم تا هنگامی که جنگ پایان گرفت. آن گاه برای دیدن آن چه دفن کرده بود، زمین را کاویدم. چون آن محل را یافتم، خاک را از روی آن برداشتم. دیدم قطعه ای از صورت او بوده که قطع شده و حسین آن را

دفن کرده بود.

به هر حال، حماد ترکی که در میان لشکر عباسیان بود، فریاد زد که: ای قوم! حسین بن علی را به من نشان دهید تا کار او را بسازم. هنگامی که حسین را به او نشان دادند، تیری به جانب حسین رها کرد و او را شهید نمود. رحمه الله.

به پاداش این کار، محمد بن سلیمان صد جامه و صد هزار درهم به او جایزه داد.

لشکر حسین فراری شدند و برخی مجروح و اسیر گشتند. عباسیان سرهای شهدا را از تن جدا کردند که تعداد آن‌ها بیش از صد سر بود. آن سرها را با اسیران، برای موسی هادی بردند. موسی امر کرد که اسیران را گردن بزنند. آن‌گاه سر حسین را نزد موسی هادی گذاشتند. موسی گفت: چنان پیروزمندانه رفتار می‌کنید که گویا سر طاغوت بزرگی از طاغوت‌های زمانه را برای من آورده‌اید. حال آن‌که این فتح، پیروزی بزرگی نبوده است. کمترین پاداشی که به شما می‌دهم، این است که شما را از جایزه و عطا محروم خواهیم کرد.

از سوی دیگر، چون خبر شهادت حسین در مدینه به عُمری رسید، امر کرد که خانه حسین و خانواده و خویشاوندانش را آتش زدند و اموال آن‌ها را مصادره کردند.

ابوالفرج از ابراهیم قطان روایت کرد: شنیدم از حسین بن علی و یحیی بن عبدالله که می‌گفتند: ما خروج نکردیم مگر پس از آن‌که مشورت کردیم با اهل بیت خود، موسی بن جعفر علیه السلام. پس، آن حضرت ما را امر به خروج فرمود.

نیز نقل شده است که چون هنگام مرگ محمد بن سلیمان عباسی در

رسید، کسانی که نزد او حاضر بودند، به او تلقین شهادت<sup>۱</sup> می کردند. او به جای ادای شهادت، مداوم این شعر را می خواند تا هلاک شد:

أَلَا لَيْتَ أُمِّي لَمْ تَلِدْنِي وَ لَمْ أَكُنْ

لَقَيْتُ حُسَيْنًا يَوْمَ فَخٍّ وَ لَا الْحَسَنَ<sup>۲</sup>

واقعه فخر، در سال صد و شصت و نهم هجری روی داد. شاعران زیادی برای حسین مرثیه گفتند، و در شب شهادت او، پیوسته در آبهای سرزمین غطفان<sup>۳</sup>، صدای هاتفی به مرثیه بلند بود و مداوم می گفت:

أَلَا يَا لِقَوْمٍ لِلسَّوَادِ الْمُصْبِحِ

وَ مَقْتَلِ أَوْلَادِ النَّبِيِّ بِبِلْدَحِ

لَيْيَكِ حُسَيْنًا كُلُّ كَهْلٍ وَ أَمْرِدِ

مِنَ الْجِنِّ إِنْ لَمْ يَبِكِ مِنَ الْإِنْسِ نُوحِ

فَأِنِّي لَجِنِّي وَ إِنْ مَعْرَسِي

لِبِالْبَرْقَةِ السَّوَادِ مِنْ دُونِ زَحْرَحِ

مردم این اشعار را می شنیدند و نمی دانستند که چه خبر است. تا زمانی که خبر شهادت حسین آمد، دانستند که (گروهی) از طایفه جن بوده اند که برای حسین مرثیه می خواندند. کسانی از اولاد ابی طالب که در واقعه فخر، همراه حسین بن علی بودند، عبارتند از: یحیی و سلیمان و

۱. شهادت به وحدانیت خداوند جلّ جلاله و نبوت خاتم النبیین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) که پیش از مرگ و نیز هنگام دفن میت و پس از آن، خطاب به وی گفته می شود تا او پیش از جان دادن، آن ها را تکرار نماید.

۲. ای کاش مادرم مرا نزاییده بود و من به وجود نمی آمدم؛ که در روز فخر، با

حسین و حسن روبرو نمی شدم.

۳. منطقه ای در نجد، حدوداً ۱۰۰ کیلومتری شرق مدینه.



ادریس فرزندان عبدالله محض، و علی بن ابراهیم بن حسن، ابراهیم بن اسماعیل طباطبا، حسن بن محمد بن عبدالله محض و عبدالله و عمر پسران اسحاق بن حسن بن علی بن الحسین و عبدالله بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن مثنی. چنانکه ابوالفرج<sup>۱</sup> از مدائنی<sup>۲</sup> نقل کرده است.

۱. علی بن حسین بن محمد بن احمد بن هیثم (۲۸۴ - ۳۵۶ ق) از نوادگان مروان حکم یا هشام بن عبدالملک است که شخصیتی مورد اعتماد و متجدد در علوم مختلف مثل شعر، معانی، اخبار، حدیث، لغت، نحو، سیر و مغازی، طب و نجوم و از بزرگان و نویسندگان شیعه زیدی در قرن سوم و چهارم هجری می باشد. از معروفترین آثار به جای مانده از او می توان به «مقاتل الطالبیین» اشاره کرد که اخبار و سرگذشت فرزندان ابوطالب از زمان پیامبر ﷺ تا زمان نگارش کتاب را به رشته تحریر درآورده است. کتاب «الآغانی» او بزرگترین دائرة المعارف موسیقی و فرهنگ و جامعترین دیوان نظم و نثر و روایات عرب جاهلی و صدر اسلام است. از اساتید برجسته وی می توان از ابوبکر بن درید و محمد بن جریر طبری نام برد. برخی از مشاهیر از جمله دارقطنی، ابواسحاق طبری و محمد بن ابی الفوارس از شاگردان وی محسوب می شدند. علمای اهل سنت او را به دلیل شیعه بودنش، ضعیف انگاشته و برخی دیگر با اعتراف به اعلییت او، وی را مورد سرزنش قرار داده اند. مؤلفان شیعه گویی نخواستند با دید انتقادی و همه جانبه، او را مورد تدقیق قرار دهند: نجاشی تنها دو الی سه بار نام او را ذکر کرده و شیخ طوسی، دو کتاب کاملاً شیعی را به او نسبت داده است. مگر خوانساری که سخت به او تاخته و از جرگه شیعیان بیرونش نهاده است.

۲. علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف مدائنی، از مهم ترین مؤلفان تاریخ نویس در دوره ای است که رسم بر نگارش تک نگاری درباره رخدادها و موضوعات خاص بوده است و از مورخان اسلامی بوده است. شماره تألیفات وی بر اساس شمارش ابن ندیم ۲۳۹ اثر است. این حجم از تألیف سبب شده تا برخی لقب شیخ الاخباریین را به مدائنی بدهند. ممکن است میان تألیفات وی، آثار بلندی نیز بوده که البته تاکنون خبری از این قبیل آثار وی به دست نیامده است. به عنوان مثال در باره کتاب المغازی او گفته شده که در سه مجلد بوده است. بخش های زیادی از آثار مقفود او در کتاب های بعدی آمده است. از جمله فقرات فراوانی از کتاب «اسماء من قتل من الاطلبیین» در

به روایت مسعودی<sup>۱</sup>، اجساد شهدای فح، سه روز بر زمین بود و کسی آن‌ها را دفن نمی‌کرد تا درندگان و طیور از بدن‌های ایشان، خوردند.

### جعفر بن حسن مثنی و اولاد او

ابوالحسن؛ جعفر بن حسن، سیدی بود با بیان روان و زبانی گشوده که از خطیبان بنی هاشم به شمار می‌رفت. او از سایر برادران خود بزرگتر بود و او نیز به زندان منصور افتاد. لکن منصور او را رها کرد تا به مدینه بازگشت. هنگامی که سنین عمرش به هفتاد رسید، در مدینه درگذشت. نام فرزندانش چنین است:

۱- عبدالله ۲- قاسم ۳- ابراهیم ۴- حسن ۵- فاطمه ۶- رقیه ۷- زینب  
۸- ام‌الحسن ۹- ام‌القاسم

عبدالله و قاسم، نسلی نداشتند. ابراهیم؛ مادرش امّ ولدی از اهالی رومیه<sup>۲</sup> بوده است، و عبدالله بن جعفر بن ابراهیم، که مادرش آمنه دختر

□ کتاب «مقاتل الطالبیین» ابوالفرج اصفهانی آمده است. نیز بخش‌های زیادی از کتاب‌های او که درباره زنان نوشته، در «بلاغات النساء» نوشته ابن طیفور آمده است. بلاذری جمعا ۱۴۱۶ روایت، و ابن ابی‌الحدید نیز بخش‌هایی از آثار مدائنی را نقل کرده است.

۱. علی بن حسین مسعودی (۲۸۰ - ۳۴۵ یا ۳۴۶ ق) تاریخ‌نگار و جغرافی‌دان مسلمان قرن چهارم قمری است که از او کتاب‌هایی چون مروج الذهب، التنبیه و الاشراف به یادگار مانده است. با این‌که مذهب وی به روشنی معلوم نیست، ولی در منابع و زندگی‌نامه رجال شیعه، وی را دانشمندی شیعه مذهب شناخته‌اند. اما برخی از پژوهشگران، با شیعه بودن وی مخالفت کرده‌اند و حداکثر وی را یک سنی متشیع و علاقه‌مند به اهل بیت (علیهم‌السلام) و معتقد به برتری امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر خلفا می‌دانند.

۲. نام یکی از شهرهای مداین که ویران شده است (از منتهی الارب)؛ رومیه:

عبداللہ بن الحسین الاصغر بن علی بن الحسین علیه السلام می باشد، از نوادگان او بوده است. این عبدالله در ایام خلافت مأمون<sup>۱</sup>، به فارس سفر کرد. هنگامی که در سایه درختی خوابیده بود، جمعی از خوارج بر او تاختند و او را کشتند. از وی جز یک دختر باقی نماند که او را محمد بن جعفر بن عبداللہ بن حسین اصغر به عقد خود درآورد و در خانه او وفات یافت و به این صورت نسل ابراهیم بن جعفر منقرض شد.

حسن بن جعفر همان است که در واقعه فخ تخلف کرد. او چند دختر و پنج پسر داشت:

۱- سلیمان ۲- ابراهیم ۳- محمد ۴- عبدالله ۵- جعفر. و از دختران اوست فاطمه الکبری معروف به ام جعفر، که او را عمر بن عبداللہ بن محمد بن عمران بن علی بن ابی طالب علیه السلام تزویج کرد.

سلیمان و ابراهیم؛ در حیات پدر وفات کردند.

محمد؛ به سلیق معروف بود و مادرش ملیکه دختر حسن بن داوود بن حسن مثنی بود. و او یک دختر و دو پسر داشت: عایشه و محمد و علی. علی به «ابن المحمدیه» معروف بود و هفت اولاد داشته و نوادگان او در بلاد متفرق شدند. جمعی در «راوند» و برخی در «همدان» و

---

ککشور روم. «رومیه الصغری» آسیای صغیر است و «رومیه الکبری» ایتالیاست؛ لغت نامه دهخدا.

۱. ابوالعباس؛ عبدالله مأمون عباسی (۱۷۰ - ۲۱۸ ق) فرزند هارون، هفتمین خلیفه عباسی است. او پس از شکست دادن برادرش محمد امین در سال ۱۹۸ ق به حکومت رسید و به توصیه وزیر ایرانی خود، فضل بن سهل، شهر «مرو» را پایتخت خلافت خود قرار داد. حکومت وی در زمان امام رضا علیه السلام بود و برای وانمود کردن دوستی با آل رسول علیه السلام، ابتدا پیشنهاد واگذاری خلافت و سپس ولایت عهدی را به امام رضا علیه السلام داد و در نهایت نیز امام علیه السلام را به زهر شهید نمود.

جمله‌ای در «قزوین» و «مراغه» ساکن گشتند. سید عالم فاضل کامل، ادیب، محدث، مصنف، ضیاء‌الدین، ابوالرضا، فضل‌الله بن علی بن عبیدالله بن محمد بن عبیدالله بن محمد بن حسین علی بن محمد سلیق، صاحب ضوء الشهاب، شاگرد ابو علی بن شیخ الطائفة؛ در راوند کاشان، از ایشان است.

عبدالله بن حسن بن جعفر؛ چهار پسر داشت: محمد و جعفر و حسن و عبدالله، و مادر ایشان زنی از علویین بوده است. محمد فرزندی به نام علی داشته که ملقب به باغر بوده است. این لقب را به این جهت یافت که با باغر - غلام متوکل عباسی که مردی نیرومند بود و بر متوکل شمشیر کشید و او را کشت - کشتی گرفت و در کشتی بر او پیروز شد. مردم در عجب شدند و سید را، «باغر» لقب دادند. برادر محمد، عبدالله؛ امیری جلیل بود و مأمون به او ولایت کوفه را داد. ابونصر بخاری گوید: در کاشان و نیشابور اولاد عبدالله، فراوان هستند.

جعفر بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی، هفت پسر و سه دختر داشت که نام تمامی پسران او محمد است و هر کدام کنیه‌ای دارند؛ به این ترتیب: ابوالفضل محمد، ابوالحسن محمد، ابو احمد محمد، ابو جعفر محمد، ابو علی محمد، ابوالحسین محمد و ابوالعباس محمد. و اسامی دختران او فاطمه و زینب و ام محمد است.

ابوالفضل محمد در روزگار مستعین خلیفه عباسی<sup>۱</sup> در کوفه خروج کرد و ابن طاهر او را با و عده تولیت کوفه فریب داد و او را دستگیر کرد.

---

۱. ابوالعباس؛ احمد مستعین که کنیه‌اش المستعین بالله عباسی بود دوازدهمین خلیفه عباسی بود که پس از المنتصر بالله و پیش از المعتز بالله و در فاصله سال‌های ۲۴۸ - ۲۵۲ بر ممالک اسلامی حکومت کرد.

سپس به جانب سرّ من رأی تبعید کرد و به زندان افکند و او در حبس، وفات کرد. اولاد او زیاد شدند و در بغداد امامت کردند.

ابوالحسن محمد را ابوقیراط می‌گفتند. او نیز فرزندان زیادی داشت و ابوالحسن محمد بن جعفر، نقیب طالبین در بغداد ملقب به ابوقیراط، از نوادگان اوست.

ابواحمد و ابو جعفر و ابوالعباس، نسلی نداشتند؛ و ابوعلی و ابوالحسین صاحب فرزندان بوده‌اند.

### داوود بن حسن مثنی و فرزندان او

داوود بن حسن که کنیه او ابو سلیمان است، از جانب برادرش عبدالله محض، تولیت صدقات امیر المؤمنین علیه السلام را بر عهده داشت. منصور، او را نیز به حبس افکند. مادرش نزد حضرت صادق علیه السلام آمد و ناله سر داد. آن حضرت «دعای استفتاح» را به او تعلیم نمود که به «دعای امّ داوود» معروف است. مادر داوود، آن گونه که حضرت به او تعلیم داده بود، در نیمه رجب آن دعا را به جا آورد و سبب آزادی پسرش گشت. داوود به جانب مدینه آمد و در شصت سالگی از جهان درگذشت. داوود دو پسر و دو دختر داشته است: عبدالله و سلیمان، ملیکه و حماده. مادر همگی آن‌ها، ام‌کلثوم دختر امام زین العابدین علیه السلام بوده است. ملیکه؛ به عقد پسر عمویش حسن بن جعفر بن حسن مثنی در آمد. اما عبدالله؛ دو پسر آورد: یکی محمد الازرق، که مردی فاضل و پارسا بود و پسری آورد و نسل او منقرض شد. او پسر دیگری به نام علی داشت که او را ابن‌المحمدیه می‌گفتند و در زندان مهدی خلیفه عباسی وفات کرد. او فرزندی داشت از جمله سلیمان که مردی بامجد و بزرگوار بوده است.

سلیمان بن داوود؛ فرزندی به نام محمد آورد. او در ایام ابی السّریا در مدینه خروج کرد و بنا به قولی، کشته شد. او هشت فرزند از دختر و پسر داشت: سلیمان، موسی، داوود، اسحاق، حسن، فاطمه، ملیکه و کلثم. اینان فرزندان فراوانی دارند. حسن، جدّ طاووس، پدر قبیله آل طاووس است. شایسته است که در این جا از آل طاووس یاد کنیم:

### شرح نسب طاووس و آل او و اندکی از حال بنی طاووس

طاووس، ابو عبدالله محمد بن اسحاق بن حسن بن محمد بن سلیمان بن داوود بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام است که به جهت زیبایی ملقب به طاووس شد. فرزندان او در عراق می زیستند. یکی از آنان است: السید العالم الزاهد، المصنف الجلیل القدر، جمال الدین احمد بن موسی بن جعفر بن محمد بن احمد بن محمد بن محمد الطاووس صاحب کتاب های «البشری» و «الملاذ» و سایر کتب دیگر.

و برادر اوست السید الزاهد، العالم، صاحب الکرامات، نقیب النقباء، رضی الدین علی بن موسی. مادر این دو، دختر شیخ زاهد، الامیر «ورّام بن ابی فراس» است. به این جهت شاعر در این قصیده گوید:

وَرَّامَ جَدُّهُمْ لِأُمَّهِمْ      وَ مُحَمَّدٌ لِأَبِيهِمْ جَدًّا

در میان علماء، بنی طاووس جماعت شایان توجهی بودند.

یکی از بافضیلت ترین، بلکه مشهورترین فرد از این خاندان، سید اجلّ رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد است. هر آنچه در کتب ادعیه و زیارات و فضایل، به ابن طاووس نسبت می دهند، مراد مقصود، ایشان است.

۱. از جهت مادر، ورام جد ایشان است؛ و محمد صلی الله علیه و آله جد پدری ایشان است.

دومین برادر او عالم جلیل، جمال الدین احمد، که در دانش فقه و رجال، در زمان خود بی نظیر بود. در کتب فقهی و رجالی، مراد از ابن طاووس، اوست.

پسر جمال الدین احمد، سید نبیل، عبدالکریم، صاحب کتاب «فرحة الغری» است که از جلیل ترین علماء و یگانه روزگار در قدرت حفظ و خوش فهمی بود.

پسر عبدالکریم، رضی الدین ابوالقاسم علی بن عبدالکریم بود. پسر سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن محمد، صاحب کتاب «زوائد الفوائد»<sup>۱</sup> است که در اسم و کنیه، با پدر گرانقدر خود، شریک بود. گاهی، برادر او سید جلال الدین محمد رانیز ابن طاووس گویند که پدر رانقدرش، کتاب «کشف المحجّة»<sup>۲</sup> را برای او نگاشته است.

صاحب کتاب ناسخ التواریخ<sup>۳</sup> در ضمن احوال آل طاووس گوید:

---

۱. این کتاب یکی از مهم ترین تألیفات سید علی بن طاووس در زمینه ادعیه، اعمال و آداب مستحب و از مهم ترین مراجع و منابع کتاب «بحار الانوار» علامه مجلسی به شمار می رود.

۲. «کشف المَحَجَّة لِتَمَرَةِ الْمُحَجَّة»، کتابی در وصایا و موعظه های اخلاقی به زبان عربی، نوشته سید علی بن موسی بن جعفر بن طاووس معروف به سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ ق) است. این کتاب حاوی مجموعه ای از وصایا و سفارش های رفتاری و اخلاقی ابن طاووس به فرزندانش محمد و علی است. کشف المحجّة در ۱۵۹ فصل گردآوری شده است. ملا محسن فیض کاشانی، کتاب را تلخیص کرده که منتشر شده است (تسهیل السبیل الی الحجّة فی انتخاب کشف المحجّة) دو ترجمه فارسی نیز از آن عرضه شده است.

۳. کتابی تاریخی به زبان فارسی است که محمدتقی لسان الملک سپهر (متولد

اینان در کمال جلالت قدر بودند. ناصر، خلیفه عباسی، می‌خواست نقابت<sup>۱</sup> طالبین<sup>۲</sup> را به رضی الدین واگذار د. او به سبب اشتغال زیاد به عبادت و علم، نمی‌پذیرفت. ولی هنگام غلبه هلاکو خان<sup>۳</sup> بر بغداد و قتل مستعصم<sup>۴</sup>، نقابت طالبین ناگزیر به سید رضی الدین رسید. این بار هم می‌خواست نپذیرد، اما با اِکراه، نقابت را پذیرفت.

سید تألیفات مفید دارد، مانند: کتاب مهج الدعوات<sup>۵</sup> و کتاب تتمات

۴۲ (۱۲۱۶ ق) فرزند میرزا محمد علی از بزرگ‌زادگان کاشان، در عصر قاجار آن را تألیف نموده است. وی که قصد داشته یک تاریخ عمومی بنگارد، فقط بر نگارش شش جلد، از خلقت آدم تا زندگی امام حسین (علیه السلام) توفیق یافته است. هر چند این اثر دارای ویژگی‌هایی است اما برخی، اعتبار کتاب را به علت نقلیات ضعیف و مجهول، خصوصاً در تاریخ امام حسین (علیه السلام) و واقعه عاشورا زیر سؤال برده‌اند.

۱. نقیب به کسی گفته می‌شد که در عین داشتن اجتهاد و علم و دانش فراوان، از تقوای بالایی نیز برخوردار بود و وظیفه او، رسیدگی به امور تمامی سادات بود. به طوری که قضاوت در دعواها و سرکشی به مستمندان و سرپرستی ایتام و بی‌سرپرستان، همه به عهده او قرار داشت.

۲. اولاد ابی طالب (علیه السلام) را طالبین گویند.

۳. یکی از پادشاهان مغول بود که مادر و همسرش و اکثر لشکریانش از قبیله‌های مسیحی مغول بودند. وی در ایام خلافت مستعصم، بغداد را محاصره کرد و از خلیفه خواست یا تسلیم شود، یا خودش، و یا وزیرش به نزد او بیاید. خلیفه سرباز زد. وی بعد از چند روز با لشکریان خود وارد شهر شدند و آن را ویران کردند و بسیاری را به قتل رساندند. با این‌که مستعصم به دست خود کلید خزائن بغداد را به وی تسلیم کرد، مستعصم را کشت و به این ترتیب به عمر سلسله عباسی پایان داد.

۴. ابواحمد عبدالله بن منصور بن محمد، المتعصم بالله (۶۰۹ - ۶۵۶ ق) آخرین خلیفه عباسی، که از سال ۶۴۰ تا ۶۵۶ ق خلافت را بر عهده داشت.

۵. «مَهْجُ الدَّعَوَاتِ وَ مَنَهْجُ العِبَادَاتِ»، از مؤلفات سیدین طاووس (علیه السلام) (متوفای ۶۶۴ ق) است. این کتاب شامل دعاها و حرزهایی است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه



مصباح المتهجد<sup>۱</sup> و مهمّات صلاح المتعبّد و کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف.<sup>۲</sup>

او مستجاب الدعوة بود و اخبار فراوان این مطلب را تصدیق می‌کند. نیز گویند که اسم اعظم می‌دانست و به فرزندان خود گفت که چند بار استخاره کردم که آن را به شما بیاموزم، اما اجازه نیافتم. اینک، اسم اعظم، در لابلائی کتابهای من، محفوظ و مکتوب است. بر شماست که آن را با مطالعه، دریابید.

سید جمال‌الدین احمد، پسری به نام عبدالکریم غیاث‌الدین، السید العالم‌الجلیل‌القدر، آورد که در نزد خاصّ و عامّ، جایگاهی والا داشت و از تألیفات اوست: کتاب الشمل المنظوم فی اسماء مصنّفی العلوم، و غیر آن. در کتابخانه او ده هزار مجلد از کتب نفیس موجود بود.

---

معصومین علیهم السلام تا امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، روایت شده‌اند. مواردی را که از غیر ائمه نقل کرده است متذکر می‌شود که این‌ها از مجربات است. این کتاب پیوسته مورد اعتماد علما و محققین بوده است.

۱. «مصباح المتهجد و سبأ المتهجد» که به «مصباح کبیر» نیز شناخته شده است؛ تألیف شیخ الطائفه، شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ق) به زبان عربی است و موضوع آن، ادعیه، زیارات، نمازها و برخی احکام فقهی است. این کتاب از منابع مورد اعتماد شیعه به شمار می‌رود. شیخ طوسی در این کتاب، اعمال مستحب مربوط به روزهای مهم سال و ساعات روزها را ذکر نموده است.

۲. «المهوف علی قتلی الطفوف» یا «المهوف علی قتلی الطفوف»؛ مشهور به «لهوف»، کتابی در بیان مصائب واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام نوشته سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ق) است. نویسنده این کتاب را، که از مقتل‌نگاری‌های مشهور شیعیان است، برای مسافران عتبات عالیات و زائران امام حسین علیه السلام به صورت مختصر نوشته است. به همین سبب، سلسله اسناد روایات را حذف و تنها آخرین راوی یا منبع روایت را ذکر کرده است.

النقیب رضی الله عنه علی بن موسی، دو پسر آورد. یکی محمد، ملقب به صفی الدین، معروف به مصطفی؛ و دیگری علی، ملقب به رضی الدین معروف به مرتضی؛ صفی الدین، که مردی نیرومند بود ولی بدون نسل وفات یافت و منقرض شد. رضی الدین علی، بعد از پدر، نقیب النقباء شد و دختری آورد که به عقد شیخ بدرالدین، معروف به «شیخ المشایخ» در آمد و پسری به نام «قوام الدین» آورد. قوام الدین هنوز کودک بود که پدرش، دار دنیا را وداع گفت. «سلطان سعید اولجایتو» او را طلبید، بر زانوی خویش نشاند و به او تفقد کرد و در همان کودکی، او را به جای پدر، «نقیب النقباء» نشانید.

از رضی الدین علی بن علی بن موسی، دختری دیگر به عقد فخر الدین محمد بن کتبله حسینی در آمد که او را علی الهادی می نامیدند که بدون نسل، در زمان حیات پدر و مادر، وفات کرد.

قوام الدین، دو پسر آورد. یکی عبدالله که کنیه اش ابوبکر و ملقب به نجم الدین، و دیگری؛ عمر بود. نجم الدین؛ به نقابت بغداد و حله و سرّ من رأی رسید و بعد از پدر، به نقیب النقباء معروف شد. لکن، مردی ضعیف الحال بود. قوام الدین، خود، بعضی از اموال و املاک خانواده خویش را هدر داد و آنچه را از وی به جا ماند، نجم الدین تلف کرد. او در سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری وفات یافت و برادرش به جای او به منصب نقابت دست یافت.

نیز از بنی طاووس عراق، «سید مجد الدین» صاحب کتاب «البشارة» است که در آن، اخبار و آثار موجود را ذکر می کند و غلبه مغول را در بلاد و نیز انقراض دولت بنی عباس را یادآور می شود. هنگامی که هلاکوخان، راه بغداد را نزدیک کرد، سید مجد الدین با

جماعتی از سادات و علمای حله به استقبال او آمد و آن کتاب را به نظر سلطان رسانید. هلاکو، او را بسیار بزرگ شمرد و برای مردم حله و مشهّدین (نجف و کربلا) و حوالی آنها، خطّ امان فرستاد. هنگامی که به شهر بغداد وارد شد، فرمان داد تا منادی ندا در دهد که هر کسی از اهل حله و کارگزاران آن سرزمین باشد، می تواند به سلامت خارج شود. لذا آن جماعت، بدون هیچ آسیب و زیانی، راه بازگشت را در پیش گرفتند.

مؤلف گوید: لکن شیخ جلیل حسن بن سلیمان حلی<sup>۱</sup>، شاگرد شهید اول، در کتاب منتخب البصائر<sup>۲</sup>، کتاب «البشارة» را به سید علی بن طاووس نسبت داده است. والله تعالی هو العالم.

۱. شیخ حسن بن سلیمان حلی (به احتمال متوفای ۸۰۲ ق به بعد) که از علمای شیعه قرن هشتم و از شاگردان شهید اول است. در کتاب‌های رجال و تراجم غیر از حمویانی و تاج‌الدین عبدالحمید بن جمال‌الدین احمد بن علی هاشمی زینی، شاگرد و راوی دیگری برای حلی ذکر نشده است. او در زمره سلسله راویان صحیفه سجادیه نیز قرار دارد. مشهورترین کتاب وی «منتخب یا مختصر بصائر الدرجات» است که احادیثی در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام را در بردارد.

۲. در میان منابع کهن روایی شیعه، دو کتاب با نام «بصائر الدرجات» موجود است: یکی تألیف مشهور محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی (متوفی ۲۹۰ ق) و دیگری تألیف سعد بن عبدالله اشعری (متوفی ۲۹۹ یا ۳۰۱ ق) که گویا اصل آن در دست نیست، گرچه اساس کار شیخ حسن بن سلیمان حلی در تألیف «منتخب» یا «مختصر بصائر الدرجات» بر این کتاب بوده است. «مختصر بصائر الدرجات» حلی شامل احادیثی درباره فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام است. وی علاوه بر انتخاب احادیث سعد، اخبار دیگری را، از منابع گوناگون و با طرق دیگر، به آنها افزوده و برای جلوگیری از اشتباه با احادیث سعد، نام منابع را ذکر کرده است.

## خاتمه

شرح مقتل عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام  
 در این فصل، مقتل عبدالله یاد شده و مقتل پسران او محمد و ابراهیم  
 را می آوریم، مطابق آنچه در هنگام نگارش تعداد فرزندان امام  
 حسن علیه السلام، وعده کرده بودیم.

هنگامی که ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان کشته شد و سلطنت  
 بنی امیه به ضعف و زوال افتاد، جماعتی از بنی عباس و بنی هاشم، در  
 «ابواء»<sup>۱</sup> جمع شدند. از جمله اینان بودند: ابو جعفر منصور، برادران او  
 سفاح و ابراهیم بن محمد، عموی او صالح بن علی، عبدالله محض، دو پسر  
 او محمد و ابراهیم، برادرش محمد دیباج و غیر ایشان.

اینان با هم توافق کردند که با پسران عبدالله محض بیعت کنند و یک  
 تن از آن‌ها را به خلافت انتخاب کنند. از میان آن دو، «محمد بن  
 عبدالله» را انتخاب کردند. چرا که به او «مهدی» می گفتند. پیشتر،  
 خانواده رسالت گوشزد کرده بودند که مهدی آل محمد علیهم السلام همانم  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است، مالک زمین خواهد شد و شرق و غرب عالم را، بعد  
 از آن که مملو از ظلم و جور شده باشد، پراز عدل و داد خواهد کرد. این  
 بود که ایشان، دست بیعت با محمد دادند و با او بیعت کردند.

پس از آن، پیکی فرستادند و عبدالله بن محمد بن عمر بن علی علیه السلام و  
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را طلبیدند. عبدالله محض گفت:  
 حضرت صادق علیه السلام را بیهوده طلبیدید، زیرا او نظر شما را درست

---

۱. نام قریه بزرگی در نزدیک وکان، میان راه مکه و مدینه است. بنا بر مشهور،  
 قبر آمنه بنت وهب، مادر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در این محل است.

نخواهد شمرد و شما را تأیید نخواهد کرد.

هنگامی که امام صادق علیه السلام وارد شد، عبدالله برای آن حضرت جای باز کرد و آن جناب را نزد خود نشانید و مطالبی را که مطرح شده بود، برای ایشان بیان کرد.

حضرت فرمود: چنین نکنید. زیرا اگر بیعت شما با محمد، به این گمان است که او همان مهدی موعود باشد، این گمان، خطاست؛ نه این شخص، مهدی موعود است، و نه این زمان، زمان خروج او است. و اگر این بیعت به جهت آن است که برای امر به معروف و نهی از منکر خروج کنید، باز هم نباید با محمد بیعت کنیم، چرا که تو بزرگ بنی هاشمی. چرا تو را کنار بگذاریم و با پسر بیعت کنیم؟

عبدالله گفت: این گونه نیست که می گویی. این حسادت است که تو را از بیعت با آنها باز می دارد.

حضرت دستی بر پشت سفاح گذاشت و فرمود: به خدا سوگند که این سخن من از روی حسادت نیست. بلکه من می دانم که خلافت برای این مرد و برادران او و فرزندان ایشان است نه برای شما.

آن گاه دستی بر کتف عبدالله محض زد و فرمود: به خدا قسم که خلافت به تو و پسران تو نخواهد رسید. هر دو پسر تو کشته خواهند شد.

این را گفت و برخاست و با تکیه بر دست عبدالعزیز بن عمران زُهری بیرون رفت، و به عبدالعزیز فرمود: صاحب ردای زرد یعنی منصور را دیدی؟ گفت: بلی. فرمود: به خدا سوگند، او عبدالله را خواهد کشت.

عبدالعزیز گفت: محمد را نیز خواهد کشت؟

فرمود: بلی.

عبدالعزیز گفت: آن روز در دل خود گفتم: به پروردگار کعبه قسم، که این سخن او از روی حسادت است. ولی از دنیا نرفتم تا به چشم خویش دیدم اوضاع و احوال همان گونه شد که حضرت خبر داده بود. اهل مجلس نیز بعد از رفتن آن حضرت متفرق شدند. عبدالصمد و منصور در پی آن حضرت رفتند تا به آن جناب رسیدند. گفتند: آیا آنچه در آن مجلس گفتم، واقعیت دارد؟

فرمود: بلی والله. و این از علومی است که به ما رسیده است. [۱۸]  
بنی عباس سخن آن حضرت را صحیح و قابل اطمینان دانستند و از آن روز، با جدیت دل به سلطنت بستند و در تدارک کار سلطنت شدند تا روزی که به حکومت رسیدند.

رَوَى شَيْخُنَا الْمَفِيدُ عَنْ عَنبَسَةَ بِنِ نَجَادِ الْعَابِدِ قَالَ: كَانَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام إِذَا رَأَى مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ تَغَرَّغَتْ عَيْنَاهُ، ثُمَّ يَقُولُ: بِنَفْسِي هُوَ. إِنَّ النَّاسَ لَيَقُولُونَ فِيهِ، وَ إِنَّهُ لَمَقْتُولٌ. لَيْسَ هُوَ فِي كِتَابِ عَلِيِّ عليه السلام مِنْ خُلَفَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ [۱۹]

مؤلف (حاج شیخ عباس قمی) گوید: اگر چه از مکالمات عبدالله محض با حضرت صادق عليه السلام، سوء رأی او به نظر می آید، ولی اخبار بسیاری نیز در مدح وی وارد شده است. در ادامه مطلب ذکر خواهد شد که حضرت صادق عليه السلام هنگامی که اینان را از مدینه اسیر کرده و به جانب کوفه می بردند، برای ایشان بسیار گریست، و در حق انصار نفرین فرمود، و از شدت حزن و اندوه تب کرد، و تعزیت نامه ای (نیز) برای

عبدالله و سایر اهل بیت او فرستاد، و (در آن) از عبدالله به «عبد صالح» تعبیر فرموده، و برای ایشان، به سعادت دعا کرده، که آن تعزیت نامه را سیدبن طاووس رحمه الله در اقبال<sup>۱</sup> آورده است.

آن گاه ابن طاووس می نویسد: این نوشته حضرت صادق علیه السلام برای عبدالله و خانواده اش، نشان می دهد که اینان، معذور و ممدوح و مظلوم بوده اند، و نسبت به حق امام (صادق علیه السلام) عارف بوده اند. نیز می نویسد: اگر در کتابها حدیثی یافت شد که طریقه عبدالله و فرزندان او از طریق حضرت صادق علیه السلام جدا بوده است، آن حدیث را به عنوان تقیّه محسوب می کنیم. به این جهت که مبادا دیگران خروج ایشان را به جهت نهی از منکر، به امامان معصوم نسبت دهند.

تأیید بر این سخن آن است که خلّادبن عمیر کندی روایت کرده که خدمت حضرت صادق علیه السلام شرفیاب شدم. آن حضرت فرمود: آیا از آل حسن علیه السلام، که منصور ایشان را از مدینه بیرون برده، خبر دارید؟

ما از شهادت ایشان خبر داشتیم، ولی نخواستیم که به آن حضرت مصیبت اینان را خبر دهیم. گفتیم: امیدواریم که خدا به ایشان عافیت دهد.

فرمود: کجا برای ایشان عافیت خواهد بود؟ این را گفت و صدا به گریه بلند کرد و چندان بگریست که ما نیز از گریه آن حضرت گریستیم.

---

۱. «اقبال بالاعمال الحسنه فیما یعمل مرّه فی السنه»؛ معروف به نام مختصرش؛ اقبال الاعمال؛ از مهم ترین کتاب های سیدبن طاووس علیه السلام (متوفای ۶۶۴ق) به زبان عربی است که در سن ۶۰ سالگی خود آن را نوشته است. کتاب به ادعیه و اعمال وارد شده در طول سال و زیارات معصومین علیهم السلام اختصاص دارد.

آن‌گاه فرمود: پدرم از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام حدیث کرد، که گفت: از پدرم حسین بن علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: ای فاطمه! چند نفر از فرزندان تو، در کنار شط فرات کشته خواهند شد که:

مَا سَبَّهَهُمُ الْاَوْلَادُ وَ لَا يُدْرِكُهُمُ الْاٰخِرُونَ<sup>۱</sup>

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: اینک، از فرزندان فاطمه بنت الحسین علیه السلام، جز اینان که در حبس هستند، کسی دیگر نیست که مصداق این حدیث باشد. ناگزیر، ایشان همان کسانی‌اند که به شط فرات کشته خواهند شد. [۲۰]

آن‌گاه سید ابن طاووس چند خبر در جلالت ایشان آورده است که نشان می‌دهد که عبدالله محض و پسرانش، اعتقادی نداشته‌اند به این که مهدی اینان، همان مهدی موعود علیه السلام است. هر که در پی این احادیث است، به «اعمال ماه محرم» در کتاب «اقبال الاعمال» رجوع کند.

به هر حال، محمد و ابراهیم، پسران عبدالله، همواره در اندیشه خلافت می‌زیستند و مقدمات قیام و خروج را فراهم می‌ساختند، تا زمانی که امر خلافت به ابوالعباس سقّاح رسید. در این زمان، آن‌ها گریختند و از مردم پنهان شدند. اما سقّاح، عبدالله محض را گرامی می‌داشت و او را بسیار اکرام می‌کرد.

سبط ابن جوزی<sup>۲</sup> گوید: یک روز عبدالله گفت که: تا به حال هرگز

۱. پیشینیان از آنان سبقت نگرفته‌اند و آیندگان به آنان نخواهند رسید.

۲. شمس‌الدین ابوالمظفر یوسف بن حسام‌الدین قزاوغلی بن عبدالله ترکی عونی هبیری بغدادی (۵۸۲ - ۶۵۴ ق) مورخ و واعظ و از مشاهیر عالمان اهل تسنن در قرن هفتم هجری و نواده عبدالرحمن بن جوزی محدث و واعظ می‌باشد. «تذکره الخواص



ندیده‌ام که هزار هزار درهم با هم نزد من حاضر باشد. سفاح گفت: اکنون خواهی دید. و امر کرد که هزار هزار درهم حاضر کردند و به عبدالله بخشید.

ابوالفرج<sup>۱</sup> آورده است: هنگامی که سفاح بر مسند خلافت نشست، عبدالله و برادرش حسن مثلث بر سفاح وارد شدند. سفاح به ایشان اموالی را بخشید و مراعات احوالشان را می نمود، و عبدالله را فراوان تکریم می نمود. ولی گاهی از عبدالله می پرسید: پسران تو محمد و ابراهیم کجایند و چرا با شما نزد من نیامدند؟ عبدالله می گفت: پنهان بودن ایشان از خلیفه، به دلیلی نیست که مایه کراهت خلیفه شود.

---

۱۲ من الامة فی ذکر خصائص الائمة» از تألیفات وی به زبان عربی می باشد که در شرح حال علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان علیهم السلام نوشته شده است.

۱. ابوالفرج اصفهانی: علی بن حسین بن محمد بن احمد بن هیثم (۲۸۴ - ۳۵۶ ق) از نوادگان مروان حکم یا هشام بن عبدالملک است که شخصیتی مورد اعتماد و متجرد در علوم مختلف مثل شعر، معانی، اخبار، حدیث، لغت، نحو، سیر و مغازی، طب و نجوم و از بزرگان و نویسندگان شیعه زیدی در قرن سوم و چهارم هجری می باشد. از معروف ترین آثار به جای مانده از او می توان به «مقاتل الطالبیین» اشاره کرد که اخبار و سرگذشت فرزندان ابوطالب از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله تا زمان نگارش کتاب را به رشته تحریر در آورده است. کتاب «الآغانی» او بزرگ ترین دائرةالمعارف موسیقی و فرهنگ و جامع ترین دیوان نظم و نثر و روایات عرب جاهلی و صدر اسلام است. از اساتید برجسته وی می توان از ابوبکر بن درید و محمد بن جریر طبری نام برد. برخی از مشاهیر از جمله دارقطنی، ابواسحاق طبری و محمد بن ابی الفوارس از شاگردان وی محسوب می شدند. علمای اهل سنت او را به دلیل شیعه بودنش، ضعیف انگاشته و برخی دیگر با اعتراف به اعلمیت او، وی را مورد سرزنش قرار داده اند. مؤلفان شیعه گویی نخواسته اند با دید انتقادی و همه جانبه، او را مورد تدقیق قرار دهند: نجاشی تنها دو الی سه بار نام او را ذکر کرده و شیخ طوسی، دو کتاب کاملاً شیعی را به او نسبت داده است. مگر خوانساری که سخت به او تاخته و از جرگه شیعیان بیرونش نهاده است.

سفاح این سخن را پیوسته به عبدالله می‌گفت و آرامش او را به هم می‌زد، تا این که در یکی از این دفعات، به او گفت: عبدالله! پسران خود را پنهان کرده‌ای. ولی بدان که حتماً محمد و ابراهیم، هر دو کشته خواهند شد. عبدالله چون این سخن را شنید، با حالت حزن و اندوه از نزد سفاح به منزل خود بازگشت.

حسن مثلث آثار حزن را در عبدالله دید. پرسید: برادر! سبب حزن تو چیست؟ عبدالله، ماجرای پیگیری سفاح از محمد و ابراهیم را برای او نقل کرد. حسن گفت: این بار که سفاح از حال ایشان پرسید، بگو: عمویشان از حال آن‌ها خبر دارد، تا من او را از این سخن ساکت کنم. دفعهٔ بعد که سفاح، صحبت پسران عبدالله را به میان آورد، عبدالله گفت که عمویشان از حال ایشان خبر دارد. سفاح صبر کرد تا هنگامی که عبدالله از نزد او بیرون رفت. آن‌گاه حسن مثلث را احضار کرد و در بارهٔ محمد و ابراهیم از او پرسید. حسن گفت: امیر! آن‌گونه که رعیتی با سلطانی سخن گوید، با تو سخن بگوییم، یا آن چنان که شخصی با پسر عمویش سخن می‌گوید؟

سفاح گفت: آن چنان با من سخن بگوی که با پسر عموی خود، سخن می‌گویی.

حسن مثلث گفت: امیر! به من بگو، اگر خداوند مقدر کرده باشد که محمد و ابراهیم به منصب خلافت برسند؛ تو و همه‌ی مخلوقات آسمان و زمین می‌توانید آن‌ها را از خلافت دور کنید؟ گفت: نه، قسم به خدا.

حسن پرسید: اگر خداوند، خلافت را برای ایشان مقدر نکرده باشد، اگر تمام اهل زمین و آسمان متحد شوند، می‌توانند اینان را

به خلافت برسانند؟

سفاح گفت: نه، قسم به خدا.

حسن گفت: پس چرا امیر از این پیر مرد، این همه در باره این موضوع بازخواست می‌کند؟ و نعمتی را که خود به او می‌دهد، ناگوار می‌کند؟

سفاح گفت: از این پس، دیگر نام ایشان را ذکر نخواهم کرد. پس از آن، تا زنده بود دیگر نام ایشان را نبرد. سفاح به عبدالله فرمان داد که به مدینه برگردد.

اوضاع به همین منوال بود تا زمانی که سفاح وفات یافت و امر خلافت به منصور دوانیقی رسید. منصور تصمیم بر قتل محمد و ابراهیم گرفت و در سال یک صد و چهل هجری، سفر حج کرد و از راه مدینه بازگشت. چون به مدینه رسید، عبدالله را احضار کرد و در باره پسرانش از او پرس و جو کرد. عبدالله گفت: نمی‌دانم کجایند. منصور به حالت سرزنش و ملامت به زشتی و بدی، سخنانی به او گفت و دستور داد که او را در خانه مروان در مدینه، حبس کردند، و زندانبان او، ریاح بن عثمان بود. پس از عبدالله، گروهی دیگر از آل ابوطالب را به تدریج دستگیر کردند و به زندان افکندند؛ مانند حسن و ابراهیم و ابوبکر برادران عبدالله، حسن بن جعفر بن حسن مثنی، سلیمان و عبدالله و علی و عباس پسران داوود بن حسن مثنی، و محمد و اسحاق پسران ابراهیم بن حسن مثنی، عباس و علی عابد پسران حسن مثلث، علی فرزند محمد نفس زکیه، و غیر ایشان که در مبحث اولاد امام حسن علیه السلام، به این مطلب اشاره شد.

به هر حال، ریاح بن عثمان، خاندان بنی حسن را در زندان، در قید و

بند کرده و بر آنان بسیار سخت گرفته بود. در این ایامی که در زندان بودند، گاهگاهی ریاح، برخی افراد رانزد عبدالله محض می فرستاد که او را نصیحت کنند تا شاید عبدالله مکان فرزندان را خبر دهد. هنگامی که آنان این گونه سخنان را با عبدالله در میان می گذاشتند، و او را در پنهان نگه داشتن پسرانش سرزنش می نمودند، عبدالله می گفت: گرفتاری و امتحان من از امتحان خلیل الرحمن بیشتر است، چرا که او مأمور شد فرزند خود را ذبح کند و آن ذبح فرزند، طاعت خدا بود، ولی مرا امر می کنند که فرزندان خود را نشان دهم تا اینان آن ها را بکشند، حال آن که کشتن آن ها معصیت خدا می باشد.

آنان تا سه سال در مدینه در حبس بودند تا سال صد و چهل و چهارم رسید. منصور بار دیگر، سفر حج کرد. وقتی از مکه بازگشت، داخل مدینه نشد، بلکه به «ربذه» رفت. چون به ربذه وارد شد، ریاح بن عثمان، برای دیدن منصور، از مدینه به سوی ربذه خارج شد. هنگامی که منصور او را دید، دستور داد: به مدینه برگرد، و اولاد امام حسن علیه السلام را که در زندان اند، در این جا حاضر کن.

ریاح بن عثمان به همراه ابوالاظهر - زندانبان منصور، که مردی بد رفتار و خبیث بود - به مدینه رفتند و اولاد امام حسن علیه السلام را با محمد دیباج، برادر مادری عبدالله محض، در غل و زنجیر کردند، زنجیرها و غل هایی را که بر ایشان بود، سخت تر کردند و در نهایت شدت و سختی، آن ها را به سمت ربذه حرکت دادند. هنگامی که ایشان را به ربذه کوچ می دادند، حضرت صادق علیه السلام از پشت پرده ای، آن ها را نگریست و سخت بگریست، تا آن جا که آب دیده اش بر محاسن شریفش جاری گشت، و بر طایفه انصار نفرین کرد. و فرمود: انصار به شرایط بیعت با

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، وفانکردند. چراکه با آن حضرت بیعت کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرزندان او را، از هر آنچه خود و فرزندان خود را از آن نگاه می دارند، محافظت کنند. بنا به روایتی، پس از آن، حضرت داخل خانه شد و تب کرد و تا بیست شب در تب و تاب بود و شب و روز می گریست، به حدی که بر حال حضرت نگران شدند.

فرزندان امام حسن علیه السلام را با محمد دیباج به ربه زه وارد کردند و آن‌ها را در آفتاب بستند. طولی نکشید که شخصی از جانب منصور بیرون آمد و گفت: محمد بن عبدالله بن عثمان کدام یک از شما است؟ محمد دیباج خود را نشان داد. مأمور، او را به نزد منصور برد.

راوی گفت: زمانی نگذشت که صدای تازیانه بلند شد و آن تازیانه‌هایی بود که بر محمد می زدند. چون محمد را برگردانیدند، دیدم آنقدر او را تازیانه زده بودند که چهره و رنگ او که مانند شمش نقره بود، به رنگ غلامان سیاه شد و یک چشم او به جهت تازیانه، از حدقه بیرون افتاده بود.

آن‌گاه محمد را آوردند و در نزد برادرش عبدالله محض جای دادند. عبدالله، محمد را بسیار دوست می داشت. در این حال، تشنگی بر محمد غلبه کرده بود. طلب آب می کرد. مردم به جهت ترس از حشمت و غضب منصور، از ترحم بر ایشان، خودداری می کردند. تا زمانی که عبدالله گفت: کیست که پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را سیراب کند؟ در این وقت، یک تن از مردم خراسان، شربت آبی به او رساند.

نقل شده که جامه محمد، از شدت صدمات تازیانه و آمدن خون، چنان بر پشت او چسبیده بود که از بدن او کنده نمی شد. نخست او را با روغن زیت، روغن مالی کردند، آن‌گاه جامه را با پوست از بدن

او جدا کردند.

سبط ابن جوزی می نویسد: چون محمد را به نزد منصور بردند، منصور از پرسید: دو کذاب فاسق، محمد و ابراهیم در کجایند؟ (به این جهت که رقیه دختر محمد دیباج، همسر ابراهیم بود).  
محمد گفت: به خدا سوگند که نمی دانم در کجایند. منصور فرمان داد تا چهارصد تازیانه بر وی زدند. آن گاه دستور داد که جامه خشنی بر او پوشانیدند و به سختی آن جامه را از تن او بیرون کردند تا پوست تن او از بدنش کنده شد.

محمد از نظر صورت و شمایل، زیباترین مردم بود و به همین جهت به او دیباج<sup>۱</sup> می گفتند. یک چشمش به صدمه تازیانه، خارج شد، آن گاه او را دربند کردند و در نزد عبدالله جای دادند. محمد در آن وقت سخت تشنه بود و هیچ کس جرأت نداشت که به او آب دهد. عبدالله فریاد زد: ای گروه مسلمانان! آیا این مسلمانی است که فرزندان پیامبر از تشنگی بمیرند و شما به آن ها آب ندهید؟

پس از آن، منصور از ریزه حرکت کرد؛ خود در محملی نشسته بود و ربیع حاجب هم، مانند او بود. در حالی که فرزندان امام حسن مجتبیٰ علیه السلام را با لب تشنه و شکم گرسنه و سر و تن برهنه، با غلّ و زنجیر بر شتران برهنه سوار کردند و در رکاب منصور، به جانب کوفه حرکت دادند.

زمانی منصور از نزد آن ها گذشت، در حالی که در میان محملی بود که روپوش آن، از حریر و دیباج بود. عبدالله بن حسن که او را دید، فریاد

۱. پارچه ابریشمی، پارچه ای که تار و پود آن از ابریشم باشد.

کشید: ای ابو جعفر! آیا ما با اسیران شما در بدر، چنین رفتار کردیم؟ اشاره او به اسارت عباس، جد منصور، در روز بدر بود که جد ایشان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر عباس رحم آورده بود. (در آن زمان، پس از پایان جنگ بدر) هنگامی که عباس به خاطر سختی قید و بند ناله می کرد، حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود: ناله عباس نگذاشت که امشب بخوابم. و دستور فرمود که قید و بند را از عباس بردارند. [۲۱]

ابوالفرج روایت کرده که منصور می خواست بیش از این به عبدالله آزار برسد. لذا دستور داد که شتر محمد را جلوی شتر عبدالله قرار دادند، عبدالله پیوسته نگاهش بر پشت محمد می افتاد و آثار تازیانه را می دید و ناله و زاری می کرد.

پیوسته به همین منوال ایشان را با شرایط سخت، به کوفه بردند و در محبس «هاشمیه»، در زیرزمینی حبس کردند که بسیار تاریک بود و در آن، شب و روز معلوم نبود. تعداد افرادی که به زندان افتادند، بنا بر روایت سبط، بیست تن از فرزندان امام حسن علیه السلام بودند.

مسعودی مینویسد: منصور، سلیمان و عبدالله، فرزندان داوود بن حسن مثنی را (همراه) با موسی بن عبدالله محض و حسن بن جعفر، رها کرد و باقی آن ها، در حبس ماندند تا مردند. زندان ایشان، بر کرانه فرات نزدیک پل کوفه بود. اینک آن محل، در زمان ما - که سال سیصد و سی و دو<sup>۱</sup> است - معلوم است و زیارتگاه است و قبر تمام ایشان، در

---

۱. مرحوم حاج شیخ عباس قمی این مطلب را از علی بن حسین مسعودی رحم (۲۸۰ - ۳۴۵ یا ۳۴۶ ق) تاریخ نگار و جغرافی دان مسلمان سده چهارم هجری قمری نقل می کند. وی این کتاب خود را در میان سال های ۳۳۳ - ۳۳۶ نگاشته است. از او کتاب هایی همچون «مروج الذهب» و «التنبیه» و «الاشراف» به یادگار مانده است.

همان محل جای دارد. البته قبرهای ایشان، همان زندان است که سقف آن را بر روی ایشان خراب کردند! در ایامی که اینان در زندان بودند، آن‌ها را برای قضاء حاجت بیرون نمی‌آوردند. ناگزیر، در همان زندان قضاء حاجت می‌نمودند! به تدریج بوی نامطبوع آن منتشر گشت و از این جهت هم بر ایشان، سخت می‌گذشت. بعضی از غلامان آن‌ها، برایشان مقداری غالیه<sup>۱</sup> بردند تا شاید بتوانند با بوی خوش آن، اندکی از رنج بوهای نامطبوع را دفع کنند.

به سبب آن بوی نامطبوع و ماندن در حبس و بند، ورم در پاهایشان ایجاد می‌شد، و به تدریج به بالا سرایت می‌کرد تا به دل (شکم یا قلب) آن‌ها می‌رسید و صاحبش را هلاک می‌کرد. چون زندان ایشان، بسیار تاریک بود، اوقات نماز را نمی‌توانستند تعیین کنند. ناگزیر قرآن را پنج قسمت کرده بودند و به نوبت در هر شبانه روزی، یک ختم قرآن قرائت می‌کردند. هر یک قسمت از آن پنج قسمت که تمام می‌شد، یک نماز از نمازهای پنج‌گانه را به جامی آوردند. هر وقت یکی از آن‌ها می‌مُرد، جسدش همواره در بند و زنجیر بود تا هنگامی که بو می‌گرفت و می‌پوسید. آن‌ها که زنده بودند، او را به این حال می‌دیدند و رنج می‌کشیدند.

سبب این جوزی نیز شرحی از زندان ایشان با اندک تفاوتی نقل کرده است. ما پیش از این، هنگامی که شرح حال حسن مثلث و تعداد فرزندان او را آوردیم، اشاره به این زندان کردیم. در میان ایشان، علی بن

---

۱. ماده‌ای بسیار خوش‌بو، مرکب از مُشک، عنبر، بان، و... که زنان برای معطر کردن زلف به کار می‌برند و برای تقویت قوه دماغ، قلب، تسکین صداع و... نیز مفید است.



الحسن المثلث که معروف به علی عابد بوده، در عبادت و ذکر و صبر بر شدائد، ممتاز بود.

در روایتی وارد شده که بنو حسن (فرزندان امام حسن (علیه السلام))، اوقات نماز را فقط به تسبیح و دعاهای علی بن الحسن شناختند. زیرا او، همواره مشغول ذکر بود و با احتساب اورادی که برای خود در شبانه روز قرار داده بود، می فهمید که وقت نماز داخل شده است.

ابوالفرج به روایت از اسحق بن عیسی می نویسد: روزی عبدالله محض از زندان برای پدرم پیغام داد که نزد من بیا. پدرم از منصور اجازه گرفت و به زندان، نزد عبدالله رفت. عبدالله گفت: تو را طلبیدم برای آن که برایم قدری آب بیاوری، زیرا عطش بر من غلبه کرده است. پدرم کسی را فرستاد که از منزل، سبوی آبی برای عبدالله آوردند. عبدالله چون سبوی آب را بر دهان نهاد، ابوالزهر زندانبان رسید. دید که عبدالله آب می خورد. خشمگین شد. چنان بالگد بر آن سبوی زد که بر دندان عبدالله خورد و از ضربه آن، دندانهای پیشین او بریخت.

حال ایشان در زندان به این گونه بود، و به تدریج بعضی مُردند و بعضی کشته شدند. عبدالله با چند تن دیگر از افراد خاندان خود زنده بود تا زمانی که محمد و ابراهیم، پسران او، خروج کردند و کشته شدند و سر آن دو را برای منصور فرستادند. منصور سر ابراهیم را برای عبدالله فرستاد. پس از آن، اینان نیز آن قدر در زندان ماندند تا بمُردند و شهید شدند.

سبط ابن الجوزی و دیگران آورده اند: پیش از آن که محمد بن عبدالله کشته شود، ابو عون، کارگزار منصور، از خراسان، برای او نوشت که مردم خراسان، به سبب خروج محمد و ابراهیم، پسران عبدالله، بیعت

ما را می‌شکنند. منصور دستور داد که محمد دیباج را گردن زدند و سرا او را به جانب خراسان فرستاد که اهل خراسان را بفریبند و قسم یاد کنند که این سر محمد بن عبدالله بن فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله است، تا مردم خراسان، از خیال خروج و همراهی با محمد بن عبدالله بیرون روند.

### شرح ماجرای کشته شدن «نفس زکیه»

نفس زکیه، لقب محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام بود که ابو عبدالله کُنیه داشت. به این جهت که هیچ یک از مادران و جدّه‌های او، ام و ولد<sup>۲</sup> نبودند، معروف به «صریح قریش» است. مادرش هند، دختر ابی عیبده بن عبدالله بن زمعنه بن اسود بن مطّلب بوده است. محمد را به جهت کثرت زهد و عبادت، «نفس زکیه» لقب دادند. خاندانش به پشتوانه حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که فرمود: «إِنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ وَوَلَدِي، إِسْمُهُ إِسْمِي» او را مهدی می‌گفتند. و نیز به او «کشته احجار زیت»<sup>۳</sup> گفته‌اند. او را به فقه و دانایی و شجاعت و سخاوت و کثرت

۱. محمد پسر عبدالله و عبدالله از اولاد امام مجتبیٰ علیه السلام است که پسر والا مقام فاطمه زهرا علیه السلام است. به این عبارت، از عبدالله نیز به عنوان پسر حضرت زهرا علیه السلام نقل شده است.

۲. ام‌ولد، کنیزی را گویند که از مولای خود آستن شود، و روا نیست که مالک در زمان حیات خود، آن کنیز را بفروشد. این کنیز، چه پسر زاییده باشد چه دختر، پس از مرگ مالک، آزاد می‌شود و به کسی به ارث نمی‌رسد.

۳. محلی معروف در داخل مدینه، نزدیک محله زوراء و بازار مدینه بر دامنه کوه سلع در غرب مسجد نبوی برابر باب‌السلام بوده است که روغن‌فروشان بر روی

فضایل، ستوده‌اند. در میان دو کتف او، خالی سیاه به اندازه یک تخم مرغ بوده است، و مردم چنان اعتقاد داشتند که او همان مهدی موعود از آل محمد علیهم السلام است. از این رو، با او بیعت کردند و پیوسته مترصد ظهور و منتظر قیام او بودند. ابو جعفر منصور، دو بار با او بیعت کرده بود: یک مرتبه در مسجد الحرام؛ هنگامی که محمد از مسجد بیرون آمد، منصور رکاب او را نگاه داشت تا بر بالای مرکب نشست و احترام او را بسیار رعایت می‌کرد. شخصی به منصور گفت: این کیست که تا این اندازه، حشمت و جلال او را نگاه می‌داری؟ منصور گفت: وای بر تو! مگر نمی‌دانی این مرد، محمد بن عبدالله محض و مهدی ما اهل بیت است.

منصور بار دیگر، در ابواء با او بیعت کرد، چنان که در بیان حال عبدالله ذکر شد.

ابوالفرج و سید ابن طاووس اخبار بسیاری نقل کرده‌اند که عبدالله محض و دیگر افراد خاندانش انکار می‌کردند که محمد نفس زکیه، مهدی موعود باشد، و می‌گفتند: مهدی موعود علیه السلام فردی غیر از اوست. به هر حال، چون خلافت بنی عباس مستقر شد، محمد و ابراهیم، مخفی زندگی می‌کردند. در روزگار منصور، در هیأت یکی دو تن از اعراب بادیه پوش، به نزد پدر، به در زندان آمدند و گفتند: اگر اجازه بفرمایی، خود را آشکار کنیم، زیرا که اگر ما دو نفر کشته شویم، بهتر از

---

۴ سنگ‌های آن، ظرف‌های روغن را می‌گذاشتند. احجار الزیت در عهد پیامبر صلی الله علیه و آله، محل برپایی نماز باران بوده است. اردوگاه نظامی شهر مدینه در این محل قرار داشته است.

آن است که جماعتی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کشته شوند. عبدالله گفت: اگر منصور رضایت نمی دهد که همانند جوانمردان زندگی کنید، ولی شما را منع نمی کند از این که همانند جوانمردان بمیرید.

این جمله کنایه بود از آن که کار صحیح آن است که شما در تدارک مقدمات کار برآید و بر منصور خروج کنید. اگر پیروز شوید، نیکو باشد. و اگر بانیکو نامی کشته شوید، بر شما نکوهش و سرزنشی نیست. بدین سان، در روزگاری که محمد و ابراهیم مخفی بودند، منصور، جز دست یافتن بر ایشان، هیچ هم دیگری نداشت. و در اطراف و اکناف، جاسوسانی قرار داده بود که شاید بر محل اختفای ایشان، اطلاع یابد.

ابوالفرج می نویسد: محمد بن عبدالله گفته است: در ایامی که در شکاف های کوه ها جای گرفته بودم، روزی در کوه «رضوی»<sup>۱</sup> همراه با امّ و ولد خویش بودم و از وی، پسری شیرخوار داشتم. ناگاه متوجه شدم که غلامی از مدینه در جستجوی من آمده است. من فرار کردم، ام و ولد نیز فرزندم را در آغوش کشیده و می گریخت، که ناگهان آن کودک از دست مادرش رها شد و از کوه افتاد و پاره پاره شد.

نقل شده است که وقتی که طفل محمد از کوه افتاد و مُرد، محمد این

اشعار را بگفت:

مُنْخَرِقُ الْحُقَيْنِ يَشْكُو الْوَجِي

تَنْكِبُهُ اطْرَافُ مَرِّو حِدَادِ

۱. کوه رضوی کوهی بلند از کوه های تهامه است که آب و درختان زیادی دارد و بین مکه و مدینه و در شمال شرقی شهر «ینبع البحر» واقع شده است. این کوه به رنگ سرخ و مشرف به ساحل است. میان آن و دریا هیچ آبادی نیست. در برخی روایات شیعه محل زندگی امام زمان علیه السلام در دوران غیبت معرفی شده است.

شَرَّدَهُ الْخَوْفَ فَأَزْرِي بِهِ  
كَذَاكَ مَنْ يَكْرَهُ حَرَّ الْجِلَادِ  
قَدْ كَانَ فِي الْمَوْتِ لَهُ رَاحَةٌ  
وَالْمَوْتُ حَتْمٌ فِي رِقَابِ الْعِبَادِ

محمد در سال یکصد و چهل و پنج خروج کرد. به اتفاق دو یست و پنجاه نفر، در ماه رجب، داخل مدینه شد، صدا به تکبیر بلند کردند، رو به زندان منصور آوردند، در زندان راشکستند، زندانیان را بیرون آوردند و ریاح بن عثمان، زندانبان منصور، را گرفتند و حبس کردند.

آن‌گاه محمد بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و مقداری از عیوب و مطاعن و بد سیرتی منصور را بیان کرد. مردم از مالک بن انس<sup>۱</sup> فتوا پرسیدند که با آن که بیعت منصور برگردن ماست، می‌توانیم با محمد بیعت کنیم؟ مالک فتوا داد: بلی؛ زیرا که بیعت شما با منصور، از روی کراهت بوده است. از این پس، مردم برای بیعت با محمد شتاب کردند و محمد بر مدینه و مکه و یمن استیلا یافت.

ابو جعفر منصور، چون از این موضوع آگاه شد، برای محمد نامه‌ای از در صلح و سلام فرستاد و او را امان داد. محمد به نامه او، جوابی در خور نوشت و در آخر نامه نوشت: کدام امان است که به من

---

۱. مالک بن انس (۹۳ - ۱۷۹ ق) یکی از ائمه چهارگانه فقه اهل سنت و بنیان‌گذار فقه مالکی است. وی فقه را نزد امام جعفر صادق علیه السلام و ربیع بن ابی عبدالله، آموخت و از نافع غلام عبدالله بن عمر، و زهری حدیث شنیده است. او پیوسته حضرت صادق علیه السلام را به کثرت عبادت می‌ستود. کتاب «موطأ مالک» که کتابی حدیثی و فقهی است از او به جای مانده است.

عرضه می‌داری؟ آیا همان امانی است که به ابن‌هبیره<sup>۱</sup> دادی؟ یا امانی است که به عمویت عبدالله بن علی<sup>۲</sup> دادی؟ یا امانی است که ابو مسلم<sup>۳</sup> را

۱. منصور در ذی‌القعدة سال ۱۳۲ تصمیم بر کشتن ابن‌هبیره گرفت؛ به همین دلیل، به‌حازم‌بن خزیمه و هیثم‌بن شعبه دستور داد که به نزد ابن‌هبیره بروید و او را راحت کنید، یکصد نفر گرد آمدند و نزد ابن‌هبیره رفتند، وقتی به در خانه‌ای که ابن‌هبیره در آن سکونت داشت رسیدند، ابن‌هبیره گفت: چه می‌خواهید؟ در پاسخ گفتند ما می‌خواهیم بقیه خزائن را با خود ببریم. ابن‌هبیره اجازه داد، آنان وارد خانه او شدند و مقداری قدم زدند، ابن‌هبیره که لباسی مصری به تن کرده بود، به همراه فرزند کوچکش نزد آنان آمد و گفت: شما پیام خوبی برای من ندارید، داوود فرزند ابن‌هبیره برخاست و با آنان درگیر شد، ابن‌هبیره به سجده افتاد و آنان را سوگند داد تا به فرزند کوچکش تعدی نکنند. ابن‌هبیره را در همان وضعیت سجده از پا در آوردند و پس از آن سر او را جدا کردند و نزد ابوجعفر منصور بردند.

۲. هم‌زمان با روی کار آمدن منصور، عموی او عبدالله بن علی بن عباس در صدد رسیدن به خلافت بود. وی که نقش به‌سزایی در استواری پایه‌های قدرت بنی‌عباس ایفا کرده بود، انتظار داشت که پس از سفاح به خلافت برسد. وی که به فرمان سفاح با لشکری بزرگ به‌شام‌رفته و آماده جنگ با مردم این منطقه بود، پس از شنیدن خبر فوت سفاح بی‌درنگ گروهی از نزدیکان و فرماندهان سپاه خویش را مجبور کرد گواهی دهند که سفاح وی را به ولیعهدی برگزیده است. لذا مردم شام با او بیعت کردند. منصور در برابر این خطر جدی، ابو مسلم خراسانی را با وجود کینه‌ای که از او داشت به جنگ عبدالله فرستاد تا به این وسیله از دست هر دو یا حداقل یکی از آنان نجات یابد. ابو مسلم با زیرکی سیاسی و نظامی بر عبدالله پیروز شد و عبدالله به سمت بصره فرار کرد و بعدها در زندان منصور کشته شد.

۳. ابو مسلم خراسانی: ابو مسلم خراسانی مشهور به صاحب‌الدعوه، فرمانده نظامی ایرانی و رهبر جنبش سپاه‌جامگان بود که توانست با براندازی حکومت بنی‌امیه، در پایه‌گذاری حکومت بنی‌عباس نقش شایانی داشته باشد. ابو مسلم خراسانی از رقیبان منصور برای جانشینی سفاح به شمار می‌آمد و از زمان سفاح بین آن دو کدورت ایجاد شده و از طرفی قدرت فراوان ابو مسلم مایه نگرانی دستگاه خلافت شده بود. لذا

به آن خرسند ساختی؟

یعنی این که بر امان تو چگونه می شود اعتماد کرد، در حالی که این سه نفر را امان دادی، آن گاه به مقتضای امان خود عمل نکردی؟ منصور دوباره برای او نامه ای فرستاد و این بار از درِ حَسَب و نَسَب با او برخورد کرد. و این مختصر، گنجایش ذکر این نامه ها، نیست. علاقه مندان، به تذکرة الخواصّ سبط ابن الجوزی<sup>۱</sup> و منابع دیگر

عبدالمسلم خراسانی را به جنگ عبدالله فرستاد تا به این وسیله از دست هر دو یا حداقل یکی از آنان نجات یابد. ابومسلم با زیرکی سیاسی و نظامی بر عبدالله پیروز شد ابومسلم را به دفع عبدالله - که دعوی جانشینی سفاح داشت - فرستاد. ابومسلم وی را در نصیبین شکست داد (۱۳۷ ق). ابومسلم که از آن پس دل به مخالفت داده بود از دادن حساب غنایم به بیک منصور امتناع کرده راه خراسان پیش گرفت اما خلیفه که می دانست اگر وی به خراسان رود دیگر بر او دست نخواهد یافت وی را به حبله به درگاهش فرا خواند. برای این کار، از ابومسلم درخواست کرد تا پذیرش خود برای گماشتن یک والی را نشان دهد. ابومسلم فریب خورد و به پایتخت رفت. به فرمان خلیفه، بنوهاشم و دیگران در بیرون از شهر به پیشوازش رفتند. منصور همچنین پنج مرد برای انجام قتل او گزینش کرده بود. آن ها زیر ایوان یک کاخ پنهان شده بودند. هنگامی که ابومسلم وارد شد و شمشیرش را از او گرفتند، خلیفه نمونه هایی از بدرفتاری ابومسلم را متذکر شد. ابومسلم هم از تلاش هایش برای بر تخت نشاندن عباسیان سخن می گفت، در این زمان، منصور دستانش را به هم زد، قاتلان سررسیده و ابومسلم را کشتند. (اواخر شعبان ۱۳۷ ق) منصور دستور داد که بدن مثله شده خطبه ای خواند و در آن گفت هر کس که بیعت خود با خلیفه را بشکنند، سزاوار مرگ است، هم چون ابومسلم. قتل ابومسلم برای منصور بسیار گران تمام شد. چرا که ابومسلم رهبر سیاسی نظامی و حتی پیشوای دینی خراسانیان محسوب می شد و در زمان منصور و پس از او، قیام های بسیاری در خون خواهی او صورت گرفت که پیامدها و مشکلات بسیاری برای عباسیان به وجود آورد.

۱. «تذکرة الخواص من الامة فى ذکر خصائص الائمة»؛ نوشته «یوسف بن

رجوع کنند.

منصور، از این که محمد به راه صلح و آشتی درآید، مأیوس شد. ناگزیر عیسی بن موسی<sup>۱</sup> برادرزاده و ولیعهد خود را مأمور کرد که برای جنگ با محمد تدارک ببیند و آماده شود. او در دل خود گفت: هر کدام کشته شوند با کی ندارم. زیرا که منصور دوست نداشت عیسی زنده بماند، زیرا سفاح عهد کرده بود که بعد از منصور، عیسی خلیفه باشد، ولی منصور جانشینی عیسی را خوش نداشت.

عیسی با چهار هزار سوار و دو هزار پیاده، برای شکست محمد، از کوفه خارج شد. منصور به او گفت: یک بار، قبل از جنگ، به او امان بده. شاید او، بدون جنگ، سر به اطاعت مابگذارد. عیسی حرکت کرد تا به فید-که نام منزلی در راه مکه است- رسید. نامه‌ای به سوی گروهی از یاران محمد نوشت و آن‌ها را در کار یاری محمد متفرق ساخت. هنگامی که محمد مطلع شد که عیسی برای مبارزه با او از کوفه خارج شده است، به تدارک مقدمات جنگ پرداخت و خندقی در گرد مدینه حفر کرد. در ماه رمضان بود که عیسی بالشکر خود وارد شدند و اطراف مدینه را احاطه کردند.

سبط ابن جوزی می‌نویسد: زمانی که لشکر منصور بر مدینه دست یافتند، محمد هیچ همی نداشت جز آن که دفتر اسامی کسانی را که با او

۱ قزاوغلی، مشهور به «سبط ابن جوزی» (متوفای ۶۵۴ ق) از مشهورترین عالمان اهل سنت قرن هفتم هجری قمری است. مؤلف، این کتاب را در شرح حال علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان ایشان در دوازده باب نوشته است. این اثر به فارسی نیز ترجمه شده است.

۱. «عیسی بن موسی» پسر محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است.



مکاتبه و بیعت کرده بودند، بسوزاند. هنگامی که نامه‌های ایشان را سوزاند، آن‌گاه گفت: الآن مرگ بر من گواراست. اگر این کار رانکرده بودم، قطعاً مردم در بلای عظیمی می‌افتادند؛ زیرا اگر آن دفتر به دست لشکر منصور می‌رسید، و از اسامی بیعت‌کنندگان مطلع می‌شدند، آنان را می‌کشتند.

عیسی آمد و بر سلح - که نام کوهی در مدینه است - ایستاد و ندا کرد: ای محمد! تو در امانی. محمد گفت: به امان شما و فایبی نیست. مردن با عزت، از زندگی با ذلت بهتر است. این در حالی بود که لشکر محمد از دور او متفرق شده و او را تنها گذاشته بودند. از صد هزار نفر که با او بیعت کرده بودند، سیصد و شانزده نفر (به تعداد اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) در جنگ بدر) همراه او مانده بودند.

محمد و اصحاب او غسل کردند و حنوط<sup>۱</sup> بر خود پاشیدند و چهار پایان خود را پی نمودند.<sup>۲</sup> آن‌گاه بر عیسی و لشکر او حمله کردند. سه بار ایشان را فراری دادند. لشکر عیسی مهبای کارزار شدند و به یکباره، همه لشکر به آنان حمله ور شدند و ایشان را شکست داده و کشتند. حمیدبن قحطبه<sup>۳</sup> محمد را شهید کرد و سرش را به نزد عیسی

---

۱. ماده‌ای خوشبو و مانند کافور که پس از غسل دادن مرده، به جسد او می‌زنند.  
۲. پی کردن به قطع کردن پای حیوان می‌گویند. پی کردن حیوان در حال جنگ با کفار، هر چند از حرکت باز مانده باشد، مکروه است. مگر آن‌که اگر پی نشود به دست دشمنان بیفتد و موجب تقویت آنان گردد. هر چند در این صورت نیز در حد امکان بهتر است حیوان ذبح نشود. پی کردن مرکب دشمن در حال جنگ کراهت ندارد، چرا که سبب ضعف آنان می‌شود.

۳. حمیدبن قحطبه بن شیب الطایبی الامیر؛ (متوفای ۱۵۹ ق) از فرماندهان

برد. زینب خواهر محمد و فاطمه دخترش، جسد او را از خاک برداشتند و در بقیع دفن کردند. آن‌گاه لشکریان، سر محمد را با خود حمل کرده و به نزد منصور بردند. منصور دستور داد که آن سر را مدتی در کوفه نصب کردند و در شهرها نیز بگردانیدند.

زمان کشته شدن محمد، اواسط ماه رمضان سال یکصد و چهل و پنج بود و از زمان ظاهر شدن تا وقت شهادتش، دو ماه و هفده روز طول کشید. محل کشته شدن وی، در «احجار زیت» مدینه بود، چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار غیبی خود اشاره کرده بود به این بیان که: «او در احجار الزیت کشته خواهد شد». [۲۲]

ابوالفرج می‌نویسد: زمانی که محمد کشته شد و لشکر او مغلوب شدند، ابن خُصَیر - که یکی از اصحاب محمد بود - به زندان رفت، ریاح بن عثمان، زندانبان منصور، را کشت و دفاتر محمد را که در بردارنده اسامی اصحاب و یاران او بود سوزانید. پس از آن برای جنگ با بنی عباس (لشکر عیسی بن موسی)، از شهر بیرون آمد و پیوسته کارزار کرد تا کشته شد.

نیز روایت می‌کند: زمانی که او را کشتند، به حدی زخم و جراحت بر سر وی وارد شده بود که حرکت دادن او، ممکن نبود. و مثل گوشت پخته و سرخ کرده شده بود که بر هر جایی از آن که دست می‌گذاشتی، متلاشی می‌شد.

---

ع۲ بنی عباس بود. پدرش قحطبه و برادرش حسن نیز از فرماندهان بنی عباس به شمار می‌رفتند. امام رضا علیه السلام به دستور مأمون، در کاخ وی، که به سبب دفن هارون به بقعه هارونیه شهرت داشت، دفن شدند.

### شرح ماجرای کشته شدن ابراهیم «قتیل باخمري»

این فصل در باره رویدادهای مربوط به شهادت ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام معروف به قتیل باخمري است.

مسعودی در مروج الذهب<sup>۱</sup> می نویسد: هنگامی که محمد بن عبدالله محض، داعیه خروج داشت، برادران و فرزندان خود را به شهرها و دیارها فرستاد تا مردم را به بیعت با او دعوت کنند. از جمله، پسرش علی را به مصر فرستاد که در مصر کشته شد. (و بنا بر روایت تذکرة الخواص سبط ابن جوزی، در زندان بمرد). فرزند دیگری عبدالله را به خراسان فرستاد. لشکر منصور در صدد برآمدن که او را دستگیر کنند، ولی او به دیار سنگریخت و در همانجا شهید شد. فرزند دیگری حسن را به سمت یمن فرستاد، او را دستگیر و در زندان کردند تا این که در زندان وفات یافت.

مؤلف (شیخ عباس قمی) گوید: این کلام مسعودی است. لکن از کتب دیگر برمی آید که حسن بن محمد، در واقعه فنج، در رکاب حسین بن علی بود و عیسی بن موسی عباسی، او را شهید ساخت؛ چنان که پیش از این، در بخشی که فرزندان امام حسن علیه السلام را ذکر کردیم، مشروح آن را آوردیم.

---

۱. مروج الذهب و معادن الجواهر (دستی از طلا و معادن سنگ‌های گران‌بها)؛ کتابی تاریخی به زبان عربی نوشته علی بن حسین مسعودی مورخ شیعی قرن چهارم قمری است. کتابی تاریخی عمومی است که علاوه بر تاریخ مسلمانان، به تاریخ جهان و احوال دیگر ملل نیز پرداخته است.

برادر محمد، موسی، به دیار جزیره<sup>۱</sup> رفت. برادر دیگرش یحیی، به سمت ری و طبرستان<sup>۲</sup> سفر کرد که در نهایت امر، به دست هارون الرشید کشته شد، چنانچه پیش از این، شرح آن را آوردیم. برادر دیگر محمد، ادريس، به جانب مغرب سفر کرد و توانست گروهی را در بیعت خویش درآورد. اما سرانجام، هارون الرشید، کسی را فرستاد و او را غیلة<sup>۳</sup> کشت.

پس از آن، ادريس بن ادريس به جای پدر نشست و آن سرزمین را به نام او، ادريس بن ادريس نام نهادند. چگونگی قتل ادريس نیز پیش از این ذکر شد.

برادر دیگر محمد، ابراهیم، به سمت بصره سفر کرد. در بصره خروج کرد و گروهی پرشمار از اهل فارس و اهواز و غیره و نیز جمع کثیری از زیدیه<sup>۴</sup>

۱. بخش شمالی جلگه بین النهرین در بصره که سرزمین قدیم «آشوریان» بوده است. فاصله بین «جزیره» و سرزمین «ابله» را درختان نخل پر می‌کنند و نام جزیره، اسم خاص برای این منطقه می‌باشد. شهرت برخی ساکنان این منطقه، جزائری است. به این منطقه، «بین النهرین علیا» نیز می‌گویند.

۲. طبرستان یا تبرستان، سرزمین‌های میان کوه‌های البرز و دریای خزر را می‌گویند. ویژگیهای طبیعی، دشواری راه‌های ورودی به آن و دوری از مرکز خلافت عباسی، این منطقه را به یکی از پناهگاه‌های علویان و مرکز حکومت آن‌ها تبدیل کرد. اولین دولت شیعی ایران را علویان در طبرستان تأسیس کردند. این منطقه پس از حمله مغول، به تدریج، مازندران خوانده شد.

۳. کشتن با مکر و خدعه، ترور ناگهانی.

۴. زیدیه، یکی از فرقه شیعه است که پیروان آن معتقدند امامت، پس از حضرت علی و امام حسن و امام حسین و امام سجاد (علیهم السلام)، به «زید بن علی بن الحسین» رسیده است و پس از او به هر مردی از «اولاد فاطمه» که «مردم را به امامت خود دعوت کند»

و معتزله<sup>۱</sup> و اهل بغداد و غیر آن‌ها، با او بیعت کردند. از طالبیین، عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیه السلام نیز با او بود.

منصور، «عیسی بن موسی» و «سعید بن مسلم» را بالشکر بسیار به جنگ با او فرستاد. در زمین باخمری - که از «اراضی طقف» است و در شش فرسخی کوفه واقع است - ابراهیم را شهید کردند و از پیروان او، از جماعت زیدیه چهار صد نفر و به قولی پانصد نفر کشته شدند.

کیفیت مقتل ابراهیم - چنانکه در تذکرة الخواص سبط ابن جوزی آمده - به این نحو است: در آغاز ماه شوال (و بنا به قولی ماه رمضان) سال یکصد و چهل و پنج، ابراهیم در بصره خروج کرد و جماعت بی شماری با او بیعت کردند. منصور نیز در همان سال، شروع به ساختن شهر بغداد

---

۱ و در ظاهر، «عالم» و «عادل» و «شجاع» باشد، و «مؤمنان با او برای جهاد بیعت کنند»، می‌رسد. این فرقه در سال‌های ابتدایی قرن دوم هجری از شیعه منشعب شدند. اعتقاد به قیام و مبارزه، از ویژگی‌های مهم زیدیه است. در حال حاضر (قرن ۱۵ قمری)، یمن، اقامتگاه اصلی زیدیان است و بر اساس برخی منابع، ۴۵ درصد جمعیت یمن، زیدی‌مذهب هستند. آنان بیشتر در استان‌های صعده، حجه، ذمار و صنعاء سکونت دارند.

۱. نام گروهی از متکلمان اهل سنت است که به اصالت «عقل» در برابر «نقل» شهرت دارند. در میان متکلمان اهل سنت، معتزله به متکلمان امامیه نزدیک‌ترند و در برخی اصول اعتقادی مانند توحید و عدل با هم مشترکند. ارتباط نزدیک شیعیان و معتزله در برخی دوره‌های تاریخی بیشتر شده برخی از علمای عقل‌گرای شیعه مانند شیخ مفید و سید مرتضی به معتزله نزدیک بودند. با این حال همواره اختلاف نظرهای مهمی بین شیعیان و معتزله وجود داشته و مجادلات بسیاری بین علمای شیعی و معتزلی درباره عقاید کلامی در گرفته است. برای نمونه شیعیان در اندیشه «امامت»، «جایگاه مرتکب گناه کبیره» و «امر به معروف و نهی از منکر» با معتزلیان اختلاف داشته‌اند.

کرده بود. در زمانی که مشغول عمارت و بنای شهر بغداد بود، به او خبر دادند که ابراهیم بن عبدالله در بصره خروج کرده، و بر اهواز و فارس غلبه کرده، و جماعت بسیاری دور او را گرفته‌اند، و مردم نیز با میل و رغبت با او بیعت می‌کنند. و او هیچ قصدی جز خونخواهی برادرش، محمد، و کشتن ابو جعفر منصور ندارد.

منصور چون این را شنید، دنیا در پیش چشمش تیره و تار شد، از ادامهٔ ساخت شهر بغداد دست کشید، یکباره از همه لذات و شهوات دست شست، سوگند یاد کرد که لذتها را بر خود حرام کنم تا زمانی که یا سر ابراهیم را برای من بیاورند، یا سر مرا به نزد او ببرند.

هول و هراس بزرگی در دل منصور پدید آمد، زیرا ابراهیم، صد هزار نفر لشکر ملازم رکاب داشت. و منصور تنها دو هزار سوار، لشکر حاضر داشت و باقی لشکر و سربازانش، در شام و آفریقا و خراسان، پراکنده بودند.

در این زمان، منصور، عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس را به جنگ ابراهیم فرستاد. از آن طرف نیز، ابراهیم، فریب گزارشهایی را خورد که از کوفیان می‌رسید، و از بصره به جانب کوفه، خارج شد. زیرا گروهی از اهل کوفه، در بصره به خدمت ابراهیم رسیدند، و به وی عرضه داشتند که: در کوفه صد هزار تن، منتظر مقدم شریف تو هستند. و هر زمانی که به سویشان بروی، جان‌های خود را نثار راهت کنند.

مردم بصره، مانع رفتن ابراهیم به کوفه شدند؛ اما سخن و تلاششان مؤثر نیفتاد. ابراهیم، از بصره به سمت کوفه حرکت کرد.

شانزده فرسخ به کوفه مانده بود که در زمین طفّ معروف به «باخمری»، بالشکر منصور روبرو شد. دو لشکر از دو سوی، صفها

آراستند و جنگ در گرفت. لشکر ابراهیم بر لشکر منصور پیروز شدند و آن‌ها را فراری دادند. به روایت ابوالفرج، بسیار زشت و قبیح گریختند، به حدی که اوایل لشکرشان، داخل کوفه شد.

بنا به روایت ابن جوزی، عیسی بن موسی که سپهسالار لشکر منصور بود، همراه با صد نفر از خاندان و یاران خاص خود، بسیار مقاومت و شکیبایی کردند و از جنگ روی برنرفتند. و نزدیک بود که ابراهیم نیز بر آن‌ها پیروز شود و آن‌ها را به صحرای عدم براند، که ناگاه در گرما گرم جنگ، تیری - که تیرانداز آن معلوم نبود و مشخص نشد که از کجا آمد - بر ران ابراهیم اصابت کرد. ابراهیم از اسب به زمین افتاد و می‌گفت:

وَ كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا، اَزْدَنَا أَمْرًا و أَرَادَ اللَّهُ غَيْرَهُ<sup>۱</sup>

ابوالفرج روایت کرده که زمان قتل ابراهیم، وقتی بود که عیسی هم پشت به معرکه کرده بود و می‌گریخت. گرمی و حرارت میدان جنگ، ابراهیم را خسته کرده بود. تکه‌های قبای خود را گشود و جامه‌اش را از روی سینه کنار زد تا شاید از شدت گرما بکاهد، که ناگاه، تیری شوم که تیراندازش نامعلوم بود، بر گودی گلوی وی فرود آمد. بی‌اختیار دست به گردن اسب انداخت. گروه زیدیه که ملازم رکاب او بودند، دور او را احاطه کردند، و به روایت دیگر، بشیر رحال، او را به سینه خود گرفت.

خلاصه آن‌که؛ با همان تیر، کار ابراهیم ساخته شد و وفات کرد. با

---

۱. امر خدا، تقدیر معینی است؛ ما چیزی را خواستیم در حالی که خدا چیزی غیر آن را خواست.

شنیدن این خبر، لشکریان عیسی که در حال فرار بودند، برگشتند و دوباره آتش جنگ برافروخته شد. تا زمانی که لشکر منصور پیروز شدند. لشکر ابراهیم نیز، بعضی کشته شدند و بعضی فرار کردند و بشیر رحال نیز کشته شد.

آن‌گاه، اصحاب عیسی، سر ابراهیم را بردند و به نزد عیسی بردند. عیسی سر به سجده شکر نهاد و سر ابراهیم را برای منصور فرستاد. ابراهیم، در بلندای روز دوشنبه، در ماه ذیحجه سال یک صد و چهل و پنج کشته شد. به روایت ابونصر بخاری و سبط ابن جوزی، قتل وی، در بیست و پنجم ذی‌قعدة، روز دحو الارض واقع شد، در حالی که سنین عمرش به چهل و هشت رسیده بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اخبار غیبیه خود از سرانجام ابراهیم خبر داده، در آن جا که فرموده:

«بِإِخْمَرِي يُقْتَلُ بَعْدَ أَنْ يَظْهَرَ، وَيُفْهَرُ بَعْدَ أَنْ يَفْهَرَ» [۲۳]<sup>۱</sup>

نیز در باره او فرموده بود:

«يَأْتِيهِ سَهْمٌ غَرْبٌ يَكُونُ فِيهِ مَنِيَّةٌ فَيَأْبُوسُ الرَّامِي سَلَّتْ يَدُهُ وَوَهِنَ عَضْدُهُ»<sup>۲</sup>

نقل شده که زمانی که لشکر منصور شکست خوردند و گریختند، و خبر به منصور رسید، جهان در پیش چشمش تیره و تار شد و گفت:

۱. در باخمری، بعد از آن که ظاهر شود کشته می‌شود؛ و شکست می‌خورد بعد از آن که چیره و پیروز شده بود.

۲. تیری که تیراندازش ناشناس است به او اصابت می‌کند که اجل او در آن است. هلاک باد تیراندازش، دستش فلج و بازویش سست باد؛



### أَيْنَ قَوْلُ صَادِقِهِمْ؟ أَيْنَ اللَّعْبِ الْغُلَمَانِ وَالصَّبِيَّانِ؟

(چه شد سخن صادق بنی هاشم که می‌گفت: کودکان بنی عباس با خلافت بازی خواهند کرد؟)

کلام منصور، اشاره به خبر غیبی حضرت صادق علیه السلام است که پیش از این در باره خلافت بنی عباس، و شهادت عبدالله و پسران او محمد و ابراهیم فرموده بود.

پیش از این اشاره شد که زمانی که بنی هاشم و بنی عباس در ابواء جمع شدند و با محمد بن عبدالله بیعت کردند، چون حضرت صادق علیه السلام وارد شد، نظر آن‌ها را صحیح ندانست و فرمود: «بلکه من می‌دانم که خلافت، از آن سفاح و منصور خواهد بود. و عبدالله و ابراهیم در خلافت بهره‌ای ندارند و منصور آن‌ها را خواهد کشت». منصور از آن روز، دل بر خلافت بست تا هنگامی که به آن رسید. چون می‌دانست که آن حضرت جز کلام راست سخنی نگوید. به این دلیل بود که وقتی خبر گریختن و شکست لشکرش را در برابر ابراهیم شنید، در شگفت شد و گفت: خبر صادقشان (صادق بنی هاشم) چه شد؟ و بسیار مضطرب شد، که دیر زمانی نگذشت که خبر شهادت ابراهیم به او رسید و سر ابراهیم را برای او آوردند و در پیش او نهادند. منصور چون ابراهیم را دید، سخت گریست، به حدی که اشک بر گونه‌های سر ابراهیم جاری شد و گفت: به خدا سوگند، دوست نداشتم کار تو، به این جا برسد.

از حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که گفت: من نزد منصور بودم که سر ابراهیم را در میان سپری گذاشته

بودند و نزد وی حاضر کردند. هنگامی که نگاه من بر آن سر افتاد، غصه سراسر وجود مرا فراگرفت، بغض، گلویم را گرفت، و چندان منقلب شدم که نزدیک بود صدا به گریه بلند کنم. لکن خودداری کردم و گریه سر ندادم، مبادا منصور متوجه من شود. اما ناگهان منصور روبه من کرد و گفت: یا ابا محمد! سر ابراهیم همین است؟

گفتم: بلی یا امیر! من دوست می داشتم که ابراهیم از تو اطاعت کند تا کارش به این جان رسد.

منصور نیز سوگند یاد کرد که من دوست می داشتم که سر به اطاعت من گذارد و به چنین روزی نیفتد. ولی او با من، از در مخالفت وارد شد و خواست سر مرا از تنم جدا کند. سرانجام سر او را برای من آوردند.

سپس دستور داد که سر ابراهیم را در کوفه آویختند که سایر مردم نیز او را ببینند. پس از آن به ربیع حاجب گفت که سر ابراهیم را برای پدرش، به زندان ببرد. ربیع آن سر را گرفت و به زندان برد. عبدالله در آن وقت مشغول نماز بود و متوجه راز و نیاز با حق تعالی بود. به او گفتند: عبدالله! نماز خود را با سرعت بخوان و عجله کن که برایت خبری آمده است.

چون عبدالله سلام نماز را داد، نگاه کرد، سر فرزند خود ابراهیم را دید. سر را گرفت و به سینه چسباند و گفت:

«رَحِمَكَ اللهُ يَا أَبَالتقاسم، وَأَهْلًا بِكَ وَ سَهْلًا، لَقَدْ وَفَيْتَ بِعَهْدِ اللهِ وَ مِيثَاقِهِ»

نور دیده من ابراهیم! خوش آمدی. خدا تو را رحمت کند. هر آینه تو از کسانی هستی که خدا در حق ایشان فرموده: الَّذِينَ يَوْفُونَ

بِعَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ؛ کسانی که به عهد و میثاق خدا وفا می‌کنند.<sup>۱</sup>  
ربیع به عبدالله گفت: ابراهیم چگونه بود؟

پاسخ داد: چنان بود که شاعر گفته:

فَتَى كَانَ تَحْمِيهِ مِنَ الذُّلِّ نَفْسُهُ

وَ يَكْفِيهِ سَوَاءَ الذُّنُوبِ اجْتِنَابُهَا<sup>۲</sup>

آن‌گاه به ربیع گفت: به منصور بگو که ایام سختی و شدت ما به آخر رسید. ایام نعمت تو هم چنین است و پاینده نخواهد ماند. محل ملاقات ما و تو، روز قیامت است، و خداوند حکیم، بین ما و تو حکم خواهد فرمود.

ربیع گفت: وقتی که این پیام را به منصور رساندم، چنان شکستگی در او پدیدار شد، که هیچ زمان دیگری او را به این حالت ندیده بودم.

بسیاری از شعراء، برای محمد و ابراهیم، مرثیه گفتند.

دعبل خزاعی در قصیده تائیه<sup>۳</sup> که در آن برای جماعتی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرثیه گفته، به ایشان نیز اشاره دارد، چنان که گوید:

۱. سوره مبارکه رعد، آیه شریفه ۲۰.

۲. جوان مردی که به جان خویش، خود را از ذلت حفظ می‌کرد. برای سلامت ماندن از تبعات گناهان، دوری از گناهان، او را کفایت می‌کرد.

۳. قصیده‌های مهم را در تاریخ عرب، بر مبنای قافیه می‌نامند. «قصیده تائیه» یعنی قصیده‌ای که قافیه آن حرف «تاء» است. قصیده تائیه دعبل بن علی خزاعی، بلندترین شعر دعبل خزاعی، شاعر شیعی قرن دوم و سوم است که در ستایش اهل بیت و بیان فضائل، خلافت، ولایت و مصائب ایشان سروده است. او این شعر را در محضر امام رضا علیه السلام خواند. امام علیه السلام از شعر او تمجید کرد و به او پاداش داد. برخی شمار ابیات را تا ۱۳۰ بیت نوشته‌اند.

قُبُورٌ بِكُوفَانٍ وَ أُخْرَى بِطَيْبَةِ  
وَ أُخْرَى بِطُفِّ نَائِهَا صَلَوَاتٍ  
وَ أُخْرَى بِأَرْضِ الْجَوْزِجَانِ مَجَلُّهَا  
وَقَبْرٌ بِبَاخْمَرِ لَدَى الْقُرْبَاتِ<sup>۱</sup>

ابراهیم، پنجه‌ای قوی و بازویی توانا داشته، و در علوم مختلف، موقعیت قابل توجهی داشته است. زمانی که در بصره به صورت مخفی می‌زیست، و در خانه مفضل ضبّی بود، از مفضل در خواست کتاب‌هایی را کرد که با آن‌ها انس گیرد. مفضل دفاتر اشعار عرب را به نزد وی آورد. او هفتاد قصیده از آن‌ها را انتخاب کرد و از حفظ نمود. بعد از قتل او، مفضل آن قصاید را گرد آورد و آن‌ها را «مفضلیات» و «اختیارالشعراء» نامید.

مفضل در روز شهادت ابراهیم، ملازم رکاب او بوده است و شجاعت‌های بسیار از ابراهیم و نیز اشعاری از او نقل کرده که در این نوشتار، گنجایش نقل آن‌ها نیست.

هنگامی که ابراهیم خروج کرد و مردم با او بیعت کردند، با مردم به خوش رفتاری و عدالت رفتار می‌کرد. گفته‌اند که در واقعه باخمری، شبی در میان لشکر خود راه می‌رفت. در محلی صدای ساز و غنا از لشکریانش شنید. هم و غم او را فراگرفت و فرمود: گمان نمی‌کنم لشکری که این‌گونه کارها را می‌کنند، پیروز شوند.

جماعت بسیاری از اهل علم و ناقلان آثار، با ابراهیم بیعت کردند و

۱. قبرهایی در کوفه و برخی در مدینه و برخی دیگر در فح (هستند)؛ که صلوات بر آن‌ها باد. و برخی دیگر در سرزمین گرگان، و قبری در باخمری است؛ که از مهربان‌اند.

مردم رابه یاری او برمی‌انگیختند. مانند عیسی بن زید بن علی بن الحسن علیه السلام، بشیر رَحَّال، سلام بن اُبی واصل، هارون بن سعید بن فقیه با جمع کثیری از سرشناسان و اعیان و اصحاب و تابعین او، عبّاد بن منصور قاضی بصره<sup>۱</sup>، مفضل بن محمد، مسعر بن کدام<sup>۲</sup>، و غیر ایشان. نقل شده که اعمش بن مهران<sup>۳</sup>، مردم رابه یاری ابراهیم بر می‌انگیخت و می‌گفت: اگر من نابینا بودم، خودم نیز در رکاب او بیرون می‌شدم.

---

۱. عبّاد بن منصور ریاحی که در سال ۱۴۳ در گذشته است.

۲. کنیه‌اش ابو سلمه است و در سال ۱۵۲ فوت کرده است.

۳. نامش سلیمان بن مهران است و در ۱۴۸ فوت کرده است. تهذیب الکمال،

## حسن ختام: قصیده در رثای امام مجتبی علیه السلام

- و این بخش را به قصیده غرّایی از یکی از ادیبان که در رثای امام حسن مجتبی سروده است پایان می‌دهیم:<sup>۱</sup>
- ۱    أ تری یسوغ علی الظما لی مشرع  
و أری أنایب القنا لا تشرع
  - ۲    ما آن أن تغتاها عریبة  
لا یستمیل بها الروی والمرتع
  - ۳    تعلوا علیها فتیة من هاشم  
بالصبر لا بالسابغات تدرّعوا

---

۱. مؤلف بزرگوار، نام سراینده این قصیده را نبرده است. اما در کتاب ادب الطّف نوشته سید جواد شبر ج ۹ ص ۱۶۷ این قصیده را به سید محمد حسین کیشوان متوفی ۱۳۵۶ ق. نسبت داده است. ترجمه فارسی قصیده نیز در متن کتاب منتهی الآمال ذکر شده، ولی ما برای بهره‌گیری بیشتر خوانندگان به این کتاب افزودیم. برای ترجمه قصیده، از کمک فاضل گرامی جناب شیخ محمد حسین نجفی بهره بردیم که سپاس از ایشان وظیفه ماست. (ویراستار).

- ۴ فلقد رمتنا النائبات فلم تدع  
قلبا تقيه اذرع او اذرع
- ۵ فالى مَ لا الهندى منصلت و لا  
الخطى فى رهج العجاج مززعزع
- ۶ ومتى نرى لك نهضة من دونها  
الهامات تسجد للمنون و تركع
- ۷ يابن الأولى و شجت برابيه العلى  
كرماً عروق اصولهم فتفرّعوا
- ۸ جحدت و جودك عصبه فتتابعت  
فرقاً بها شمل الضلال مجّمع
- ۹ جهلتك فانبعثت و رائد جهلها  
أضحى على سفه يبوع و يذرع
- ۱۰ تاهت عن النهج القويم فضايح  
لا تستقيم و عاثر لا يقلع
- ۱۱ فأئر بطلعتك الوجود فقد دجى  
و البدر عادته يغيب و يطلع
- ۱۲ متطلبا أوتاركم من أمة  
خفوا لداعية النفاق و أسرعوا
- ۱۳ خانوا بعتره احمد من بعده  
ظلماً و ما حفظوا بهم ما استودعوا
- ۱۴ فكأنّما أوصى النبىّ بثقله  
أن لا يصابن فما رعوه و ضيّعوا

- ۱۵ جحدوا ولاء المرتضى و لكم و عى  
منهم له قلب و أصغى مسمع
- ۱۶ و بما جرى من حقدهم و نفاقهم  
فى بيته كسرت لفاطم اضلع
- ۱۷ و عدوا على الحسن الزكى بسالف  
الأحقاد حين تألبوا و تجمّعوا
- ۱۸ و تنكبوا سنن الطريق و أنّما  
هاموا بغاشية العمى و تولّعوا
- ۱۹ نبذوا كتاب الله خلف ظهورهم  
و سعوا لداعية الشقا لّمّا دُعوا
- ۲۰ عجباً لحلم الله كيف تأمّروا  
جنفا و ابناء النبوة تخلع
- ۲۱ و تحكّموا فى المسلمين و طالما  
مرقوا عن الدين الحنيف و أبدعوا
- ۲۲ اضحى يؤلّب لابن هند حزبه  
بغياً و سرب ابن النبىّ مذدعذع
- ۲۳ غدروا به بعد العهود فغودرت  
اثقاله بين اللئام توزّع
- ۲۴ الله! اىّ فتى يكابد محنة  
يشجى لها الصخر الأصمّ و يجزع
- ۲۵ و رزية حرّت لقلب محمّد  
حزناً تكاد لها السما تتزعزع



- ۲۶ كيف ابن وحي الله و هو به الهدى  
ارسى فقام له العماد الأرفع
- ۲۷ أضحى يسالم عصبة اموية  
من دونها كفراً ثمود و تُبَع
- ۲۸ ساموه قهراً ان يضام و ما لوى  
لولا القضاء به عنان طيِّع
- ۲۹ أمسى مضاماً تستباح حريمه  
هتكاً و جانبه الأعرز الأيمنع
- ۳۰ و يرى بنى حرب على اعوادها  
جهراً تنال من الوصي و يسمع
- ۳۱ ما زال مضطهداً يقاسى منهم  
غُصصاً به كأس الردى يتجرّع
- ۳۲ حتى اذا نفذ القضاء محتمماً  
اضحى يدس إليه سم منقع
- ۳۳ و غدا برغم الدين و هو مكابد  
بالصبر علّة مكمّد لا تنقع
- ۳۴ و تفتتت بالسّم من أحشائه  
كبد لها حتى الصفا يتصدّع
- ۳۵ و قضى بعين الله يقذف قلبه  
قطعاً غدت ممّا بها تتقطع
- ۳۶ و سرى به نعيش توّد بناته  
لو يرتقى للفرقدين و يرفع

- ۳۷ نَعش له الروح الأمين مشيِّع  
و له الكتاب المستبين مودِّع
- ۳۸ نَعش اعزَّ الله جانبَ قدسه  
فغدت له زمر الملائك تخضع
- ۳۹ نَعش به قلب البتول و مهجة  
الهادى الرسول و ثقله المستودع
- ۴۰ تتلوا له حقد الصدور فما يرى  
منها لقوس بالكنانة منزع
- ۴۱ و رموا جنازته فعاد و جسمه  
غرض لرامية السهام و موقع
- ۴۲ شكَّوه حتى أصبحت من نعشه  
تستلّ غاشية النبال و تنزع
- ۴۳ لم ترم نعشك اذ رمتك عصابة  
نهضت بها أضغانها تتسرِّع
- ۴۴ لكنها علمت بأنك مهجة  
الزهراء فابتدرت لحريك تهرع
- ۴۵ و رمتك كى تصمى حشاشة فاطم  
حتى تبيت و قلبها متوجِّع
- ۴۶ ما أنت الا هيكل القدس الذى  
بضميره سرّ النبوة مودع
- ۴۷ جلبت عليه بنوالدعى حقودها  
و أته تمرح بالضلال و تتلع

- ۴۸ منعه عن حرم النبي ضلالة  
و هو ابنه فيّ أمر يمنع
- ۴۹ و كأنه روح النبي و قد رأته  
بالبعد بينهما العلائق تقطع
- ۵۰ فلذا قضت أن لا يحط لجسمه  
بالقرب من حرم النبوة مضجع
- ۵۱ لله! ايّ رزية كادت لها  
اركان شامخة الهدى تتضعع
- ۵۲ رزء بكت عين الحسين له و من  
ذوب الحشا عبراته تتدفع
- ۵۳ يوم انثني يدعو و لكن قلبه  
راو و مقلته تفيض و تدمع
- ۵۴ أ ترى يطيف بي السلو و ناظري  
من بعد فقدك بالكري لا يهجع
- ۵۵ أخى لا عيشى يجوس خلاله  
رغد و لا يصفو لوردي مشرع
- ۵۶ خلفتني مرمى النوائب ليس لي  
عزدي أردّ به الخطوب و ادفع
- ۵۷ و تركتني أسفاً أردد بالشجى  
نفساً تصعده الدموع الهمع
- ۵۸ أبكيك يا رى القلوب لو انه  
يجدى البكاء لظامىء او ينفع

## ترجمه

۱. با این تشنگی جانسوز که بر جانم نشسته، آیا نهی برایم رواست، در حالی که می بینم سرنیزه ها بالا نمی رود؟
۲. آیا وقت آن نرسیده که افسار سوار اسب عربی را بگیرند؛ به گونه ای که نه آبخور او را به خود بکشاند و نه چراگاه؟
۳. بر این اسب عربی جوانهایی از بنی هاشم سوار می شوند که صبر را چون زره بر تن می کنند نه جامه های نرم و راحت را.
۴. زیرا دشواری هایی ما را نشانه گرفت که هیچ قلبی یا دستی را وانگذاشت مگر این که به او نیز اصابت کرد.
۵. پس تا کی نه شمشیر برنده کشیده شود و نه نیزه در گرد و غبار جنگ برافراشته شود؟
۶. و تا کی برای تو نهضتی نبینیم که در آن سرها برای مرگ سر به سجده و رکوع گذارند؟
۷. ای فرزند گذشتگان گرامی و ای کسی که علو با تو هم پیمان است، رگها و ریشه های کرامت آن گذشتگان شاخه هایی بارور دارد. (این بیت ها خطاب به حضرت ولی عصر است، عجل الله تعالی فرجه).
۸. گروه هایی وجود را انکار کردند، و در پی آن ها گروه دیگری آمدند که خیمه گمراهی به سبب آن ها برپا شد.
۹. نسبت به حضرتت راه جهالت در پیش گرفتند؛ آن گاه در این مسیر برانگیخته شدند. پیشگام این جهالت، در سفاهت خود پیش می تازد.
۱۰. اینان از راه استوار گمراه شده اند مانند گمراهی که به راه مستقیم باز نمی گردد و مانند کسی که به سنگی در راه برخورد و آن را

از راه خود کنار نمی‌زند.

۱۱. اینک جهانی را که در ظلمتِ فراگیر فرو رفته، به نور جمالت روشنی بخش. و از آیین ماه چنین می‌دانیم که گاه غایب شود و گاه طلوع می‌کند.

۱۲. در حالی که خون خواهی کنی از امتی که در پاسخ مثبت به ندای منادی نفاق شتاب ورزیدند.

۱۳. به خاندان پیامبر از روی ستم خیانت کردند، و امانت حضرتش را خوب نگاه نداشتند.

۱۴. گویی که پیامبر در مورد فرزنداناش وصیت کرده باشد که نباید این یادگار گرامی را پاس داشت؛ لذا آن را محترم نشمردند و تباه ساختند.

۱۵. ولایت حضرت مرتضی را در حالی انکار کردند که قلبشان این حقیقت را فهمید و گوشه‌اشان شنید.

۱۶. و به کینه و نفاق از آن‌ها که در خانهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بروز کرد، پهلوی زهرا علیها السلام را شکستند.

۱۷. و بر امام حسن زکّی تعدّی کردند، بر اساس کینه‌های پیشین؛ زمانی که گرد هم آمدند و برای ستم، دست به دست هم دادند.

۱۸. و از راه راست جدا شدند و در کژراهه افتادند، در گمراهی کورکورانه رفتند و چه با و لع در آن راه شتافتند!

۱۹. کتاب خدا را پشت سر نهادند و زمانی که به سوی منادی شقاوت دعوت شدند، به سوی آن دویدند.

۲۰. شگفتا! چه صبری خدا دارد. چگونه برای ظلم نقشه‌ها کشیدند، و فرزندان نبوت را از این موهبت خلع کردند.

۲۱. و چگونه بر مسلمانان حکم راندند و بارها از دین پاک منحرف شدند و در دین بدعت گذاشتند.
۲۲. پسر هند (معاویه) حزیش را از روی سرکشی گرد آورد، در حالی که اسرار مربوط به پیامبر فاش می شد.
۲۳. پس از این که با امام مجتبیٰ (علیه السلام) پیمان بستند، پیمان شکستند. تا آن جا که حتی زاد و توشه سفر حضرتش را دزدیدند و بین فرومایگان توزیع کردند.
۲۴. خدایا! بزرگ مردی است که به چنین آزمونی آزموده شد؛ آزمایشی که سنگهای سخت از آن بیتاب شدند و به جزع افتادند.
۲۵. و این چه مصیبتی است که قلب پیامبر را از غصه آزرده، که نزدیک است آسمان از آن بلرزد.
۲۶. چگونه پسر و حی خدا، در حالی که عمود خیمه هدایت است و ستون برافراشته آن به سبب او برپا است؛
۲۷. ناگزیر شده با گروهی مصالحه کند که کفر قوم نمود و تبع به درجه کفر اینان نمی رسد.
۲۸. از روی ستم، او را واداشند که حقیقتش را ببرند. و اگر تقدیر الهی نمی بود، معاویه چنین افساری را به دست نمی گرفت.
۲۹. مورد ستم قرار گرفت، حریم او را مباح دانستند و هتک حرمتش کردند، در حالی که جایگاه والا داشت.
۳۰. بنی امیه بر چوبه منبر دیده می شوند که آشکارا وصی پیامبر را سب می کنند و صدای زشت آن ها (به بدگویی سید المتقین (علیه السلام)) به گوش همه می رسد.
۳۱. پیوسته مورد آزار بود و رنجهایی از آن ها را تحمل می کرد که

گویی جام زهر را می نوشد.

۳۲. تا آن جا که حکم قضای حتمی قطعی شد که به وی سمّی جگرسوز خورانده شود.

۳۳. و جنایتی بر خلاف دیانت مرتکب شدند، در حالی که شکیبیا بود و تحمل می کرد؛ آتش درون آتشی که فشرده است و خاموش نمی شود.

۳۴. و کبد وی پاره پاره شد، از احشای او، با سمّی که صخره سخت کوه از آن پاره می شد.

۳۵. و گذشت بعین الله قلبی که پاره های آن بیرون می ریخت و جگر پاره هایی که از درون حضرتش بر می آمدند.

۳۶. و جنازه سبط اکبر را بیرون آوردند که اجزای او مانند «بنات النعش» بودند؛ که از فرقدین، ستاره های درخشان آسمان، برتر و والاتر است.

۳۷. پیکری که روح الامین به تشییع آن آمده و کتاب خدا با آن وداع می کند.

۳۸. پیکری که خداوند جایگاه آن را بس مقدّس می داند و ملائک، فوج فوج در برابرش خضوع می کنند.

۳۹. پیکری که قلب حضرت بتول و پاره جگر رسول در آن است و یادگار بیش بهای حضرتش را در بر دارد.

۴۰. پشت سر آن کینه هایی در سینه ها است؛ کینه هایی که دیده نمی شود که تیر را از کمان بردارند.

۴۱. پیکرش را هدف تیر قرار دادند و بدن مطهرش را به تیر کین آزرند.

۴۲. بدنش را پاره پاره کردند تا این که از پیکر وی تیرهایی را که در آن فرو رفته، بیرون آوردند.
۴۳. گروهی که کینه‌ها را به سوی پیکرت جنبانیدند و این کینه‌ها را سرعت دادند، فقط پیکرت را هدف نگرفتند؛
۴۴. بلکه آن‌ها دانستند که تو جگرگوشهٔ زهرایی، لذا به جنگ حضرتت برخاستند و به سوی آن خیز برداشتند.
۴۵. اگر به سوی پیکرت تیرافکندند، برای آن بود که بر جگر زهرا اصابت کند و بدین سان قلب او را بیازارند.
۴۶. تو پیکر قداستی که سر نبوت در درون آن سپرده شده است.
۴۷. اما فرزندان نابکاران، کینه‌ها را علیه آن جلب کردند، با ضلالت آمدند و تکبر و سرکشی کردند.
۴۸. از روی کژراهگی امام مجتبی را از حرم پیامبر باز داشتند، در حالی که او فرزند پیامبر است؛ پس چرانگذاشتند در حرم جدش دفن شود؟
۴۹. گویا روح پیمبر بود امام مجتبی. پنداشتند که اگر مانع دفن حضرتش در حرم جدش شوند، بین آن نیای گرامی و این نوادهٔ بزرگوار جدایی می‌افکنند.
۵۰. بدین روی حکم کردند که در جوار حرم پیامبر رحمت اجازهٔ دفن به حضرتش ندهند.
۵۱. خدایا! این چه مصیبتی است که ستونهای بلند پایهٔ هدایت در چنین مصیبتی می‌لرزد!
۵۲. مصیبتی که دیدگان امام حسین علیه السلام را می‌گریاند، بدان سان که از آب شدن جگرش اشک به چشمانش جاری شد.



۵۳. روزی که سیدالشهدا برگشت و دعا کرد، در حالی که انبوه اندوه در قلب مبارکش بود. و دیدگانش می جوشید و می گریست.
۵۴. (گویی که می گوید): آیا خواب آرامی داشته باشم، در حالی که مصیبت خواب را از چشمانم گرفته است؟
۵۵. برادر مهربانم! زندگی من بعد از تورنگ صفا به خود نمی گیرد و آب گوارا از گلویم پایین نمی رود.
۵۶. در حالی مرا تنها گذاشتی و رفتی که هدف خدنگ مصیبتها شده ام و بازویی توانا ندارم که دشواری ها را از خود برانم.
۵۷. مرا تنها گذاشتی و رفتی، در حالی که با حزن و اسف آه می کشم و سرشک از دیده می بارم.
۵۸. بر تو می گریم، ای سیراب کننده دل‌های تشنه! بدان امید که این گریه برای فرد تشنه سودی داشته باشد و نفعی برساند.



## مستندات فصل اول

١. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٦١.

قَالَ الْحَافِظُ الْجَنَابِيُّ: وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ [ع] فِي النُّصْفِ مِنْ رَمَضَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ، وَمَاتَ سَنَةَ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ، وَكَانَ قَدْ سَقِيَ السَّمَّ مَرَارًا وَكَانَ مَرَضُهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا.

٢. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٦٢.

قَالَ الْكَلْبِيُّ رحمته الله: وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ [ع] فِي شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةَ بَدْرِ، سَنَةَ اثْنَتَيْنِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ. وَرُوي أَنَّهُ وُلِدَ سَنَةَ ثَلَاثٍ. وَمَضَى فِي صَفْرِ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ وَهُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَأَرْبَعِينَ وَأَشْهُرٍ.

نيز:

بحار الأنوار، (ط - بيروت)، ج ٤٤، ص ١٣٤ و ١٣٥، ح ٣.

المناقب لابن شهر آشوب: وُلِدَ الْحَسَنُ [ع] بِالْمَدِينَةِ لَيْلَةَ النُّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، عَامَ أَحَدِ سَنَةِ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ، وَقِيلَ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ ... فَعَاشَ مَعَ جَدِّهِ سَبْعَ سِنِينَ وَأَشْهُرًا، وَقِيلَ: ثَمَانَ سِنِينَ. وَمَعَ أَبِيهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَبَعْدَهُ تِسْعَ

سینین، وَ قَالُوا عَشْرَ سِنِينَ.

وَ كَانَ عليه السلام رُبْعَ الْقَامَةِ وَ لَهُ مَحَاسِنُ كَثَّةٌ.. وَ بُوِيعَ بَعْدَ أَبِيهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ، الْحَادِي وَ الْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي سَنَةِ أَرْبَعِينَ... كَانَ عُمُرُهُ لَمَّا بُوِيعَ سَبْعًا وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، فَبَقِيَ فِي خِلَافَتِهِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، وَ وَقَعَ الصُّلْحُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَعَاوِيَةَ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَ أَرْبَعِينَ، وَ خَرَجَ الْحَسَنُ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَقَامَ بِهَا عَشْرَ سِنِينَ، وَ سَمَّاهُ اللَّهُ الْحَسَنَ....

٣. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٣٦.

قَالَ الْكَنَجِيُّ الشَّافِعِيُّ فِي كِتَابِ كِفَايَةِ الطَّالِبِ: الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، كُنِّيَتْهُ أَبُو مُحَمَّدٍ، وَوُلِدَ بِالْمَدِينَةِ لَيْلَةَ النَّصْفِ مِنْ رَمَضَانَ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ، كَانَ أَشْبَهَ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

نیز: كشف الغمّة، ج ٢، ص ٨٠ - ٨٢.

٤. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٣٥.

المناقب لابن شهر آشوب: وَوُلِدَ الْحَسَنُ عليه السلام بِالْمَدِينَةِ لَيْلَةَ النَّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ، عَامَ أُحُدٍ سَنَةَ ثَلَاثٍ مِنَ الْهَجْرَةِ. وَ قِيلَ: سَنَةَ اثْنَتَيْنِ. وَ جَاءَتْ بِهِ فَاطِمَةُ عليها السلام إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَوْمَ السَّابِعِ مِنْ مَوْلِدِهِ فِي خُرْقَةٍ مِنْ حَرِيرِ الْجَنَّةِ، وَ كَانَ جَبْرِئِيلُ نَزَلَ بِهَا إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله، فَسَمَّاهُ حَسَنًا وَ عَقَّ عَنْهُ كَبْشًا، فَعَاشَ مَعَ جَدِّهِ سَبْعَ سِنِينَ وَ أَشْهُرًا، وَ قِيلَ: ثَمَانَ سِنِينَ.

سَمَّاهُ اللَّهُ الْحَسَنَ وَ سَمَّاهُ فِي التَّوْرَةِ شَبْرًا. وَ كُنِّيَتْهُ أَبُو مُحَمَّدٍ وَ أَبُو الْقَاسِمِ. وَ أَلْقَابُهُ السَّيِّدُ وَ السَّبْطُ وَ الْأَمِينُ وَ الْحُجَّةُ وَ الْبُرُّ وَ النَّقِيُّ وَ الْأَثِيرُ وَ الرَّكْبِيُّ وَ الْمُجْتَبَى وَ السَّبْطُ الْأَوَّلُ وَ الرَّاهِدِ.

نیز؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٥٥.

وَ قَالَ ابْنُ الْخَشَّابِ: كُنِّيَتْهُ أَبُو مُحَمَّدٍ، وَ أَلْقَابُهُ الْوَزِيرُ وَ النَّقِيُّ وَ الْقَائِمُ وَ الطَّيِّبُ وَ الْحُجَّةُ وَ السَّيِّدُ وَ السَّبْطُ وَ الْوَلِيُّ.

٥. بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، ج ٤٣، ص ٢٤٠، ح ٨؛ به نقل از معانی الأخبار و علل الشرائع: عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ بِالْحَسَنِ، فَوَلَدَتْ وَ قَدْ كَانَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله أَمَرَهُمْ أَنْ يَلْفُوهُ فِي خَزَقَةٍ بِيضَاءَ، فَلْفُوهُ فِي صَفْرَاءَ، وَ قَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا عَلِيُّ سَمِّهِ. فَقَالَ: مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ بِاسْمِهِ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. فَجَاءَ النَّبِيُّ فَأَخَذَهُ وَ قَبَلَهُ وَ أَدْخَلَ لِسَانَهُ فِي فِيهِ، فَجَعَلَ الْحَسَنُ عليه السلام يَمُصُّهُ.

ثُمَّ قَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: أَلَمْ أَتَقَدِّمُ إِلَيْكُمْ أَنْ لَا تَلْفُوهُ فِي خَزَقَةٍ صَفْرَاءَ؟ فَدَعَا صلى الله عليه وآله بِخَزَقَةٍ بِيضَاءَ، فَلَفَّهُ فِيهَا وَ رَمَى بِالصَّفْرَاءِ، وَ أَدَنَّ فِي أُذُنِهِ الْيُمْنَى وَ أَقَامَ فِي الْيُسْرَى. ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ عليه السلام: مَا سَمَّيْتَهُ؟ قَالَ: مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَكَ بِاسْمِهِ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: مَا كُنْتُ لِأَسْبِقَ رَبِّي بِاسْمِهِ.

قَالَ: فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ ذِكْرَهُ إِلَى جَبْرِئِيلَ عليه السلام أَنَّهُ قَدْ وُلِدَ لِمُحَمَّدِ ابْنٍ، فَاهْبِطِ إِلَيْهِ، فَاقْرِئْهُ السَّلَامَ وَ هُنْتَهُ مِنِّي وَ مِنْكَ. وَ قُلْ لَهُ: إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ. فَهَبِطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ، وَ هُنَاءَهُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَأْمُرُكَ أَنْ تَسْمِيَهُ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ. قَالَ: وَ مَا كَانَ اسْمُهُ؟ قَالَ شَيْبَرٌ. قَالَ: لِلسَّانِي عَرَبِيٌّ. قَالَ: سَمِّهِ الْحَسَنَ. فَسَمَّاهُ الْحَسَنَ.

٦. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٤٠، ح ٨؛ نقل از معانی الأخبار و علل الشرائع: عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: ..... لَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ، جَاءَ إِلَيْهِمُ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله، فَفَعَلَ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِالْحَسَنِ عليه السلام. وَ هَبِطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: إِنَّ عَلِيًّا مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، فَسَمِّهِ بِاسْمِ ابْنِ هَارُونَ. قَالَ: وَ مَا كَانَ اسْمُهُ؟ قَالَ: شَيْبَرًا. قَالَ: لِلسَّانِي عَرَبِيٌّ. قَالَ: فَسَمِّهِ الْحُسَيْنَ. فَسَمَّاهُ الْحُسَيْنَ.

نیز؛ بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٥٢، ح ٢٩.

المناقب لابن شهر آشوب: ابْنُ بَطَّةٍ فِي الْإِبَانَةِ، مِنْ أَرْبَعِ طُرُقٍ مِنْهَا أَبُو الْخَلِيلِ،

عَنْ سَلْمَانَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَمَى هَارُونَ ابْنَيْهِ شَبْرًا وَ شَبِيرًا، وَ ابْنِي سَمَيْتُ ابْنِيَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ.

٧. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٥٦.

وَ مِنْ كِتَابِ الْفَرْدَوْسِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: أَمَرْتُ أَنْ أُسَمِّيَ ابْنِي هَدَيْنَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا.

٨. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٣٧؛ كشف الغمّة فى معرفة الأئمّة (ط) - القديمة) ج ١، ص ٥٢٥.

وَ رُوِيَ مَرْفُوعًا إِلَى أَحْمَدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَيُّوبَ الْمُغِيرِيِّ قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَيْضًا مُشْرَبًا حُمْرَةً أَذْعَجَ الْعَيْنَيْنِ، سَهْلَ الْخَدَيْنِ، دَقِيقَ الْمَسْرُوبَةِ، كَثَّ اللَّحْيَةِ، ذَا وَفْرَةٍ. وَ كَانَ عُنُقُهُ إِثْرِيْقُ فِضَّةٍ عَظِيمِ الْكَرَادِيسِ، بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمُتَكَيِّفَيْنِ، رَبْعَةً لَيْسَ بِالطَّوِيلِ وَ لَا الْقَصِيرِ، مَلِيحًا مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ وَجْهًا، وَ كَانَ يَخْضِبُ بِالسَّوَادِ، وَ كَانَ جَعَدَ الشَّعْرِ حَسَنَ الْبَدَنِ.

٩. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٣٧.

وَ عَنْ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: أَشْبَهَ الْحَسَنُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ مَا بَيْنَ الصَّدْرِ إِلَى الرَّأْسِ، وَ الْحُسَيْنُ أَشْبَهَ النَّبِيَّ ﷺ مَا كَانَ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ.

١٠. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٥٧، ح ٤٠.

الكافي: عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنِ التَّهْنِئَةِ بِأَوْلَادِهِ مَتَى؟ فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَمَّا وُلِدَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ، هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ بِالتَّهْنِئَةِ فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ، وَ أَمَرَهُ أَنْ يُسَمِّيَهُ وَ يُكْنِيَهُ وَ يَخْلُقَ رَأْسَهُ وَ يَعْقَّ عَنْهُ وَ يَنْفُثَ أَذْنَهُ. وَ كَذَلِكَ كَانَ حِينَ وُلِدَ الْحُسَيْنُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) أَنَّهُ فِي الْيَوْمِ السَّابِعِ فَأَمَرَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ.

١١. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٥٧، ح ٤٠.

الكافي: عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: ..... وَ كَانَ لَهُمَا ذُوَابَتَانِ فِي الْقَرْنِ الْأَيْسَرِ، وَ

كَانَ النَّقْبُ فِي الْأُذُنِ الْيُمْنَى فِي شَحْمَةِ الْأُذُنِ وَ فِي الْيُسْرَى فِي أَعْلَى الْأُذُنِ،  
فَالْقُرْطُ فِي الْيُمْنَى وَ الشَّنْفُ فِي الْيُسْرَى. وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ تَرَكَ لَهُمَا  
ذَوَابَّتَيْنِ فِي وَسْطِ الرَّأْسِ وَ هُوَ أَصْحٌ مِنَ الْقُرْنِ.

بيان: القرط بالضمّ الذي يعلق في شحمة الأذن، و الشنف بالفتح ما يعلق في  
أعلى الأذن.

## مستندات فصل دوم

١. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٩٤، ح ٥٥.
- الحِلْيَةُ بِالإِسْنَادِ عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: ..... وَفِيهَا عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَأَضْعَاً أَحْسَنَ عَلَيَّ عَاتِقِهِ فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبَّنِي.
٢. مناقب آل أبي طالب (لابن شهر آشوب) / ج ٤، ص ٢٤:  
عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحْسَنَ قَطُّ إِلَّا فَاصَتْ عَيْنَايَ دُمُوعاً. وَذَلِكَ أَنَّهُ أَتَى يَوْمًا يَسْتَنِدُّ حَتَّى قَعَدَ فِي حَجْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَجَعَلَ يَقُولُ بِيَدِهِ هَكَذَا فِي لِحْيَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَفْتَحُ فَمَهُ، ثُمَّ يَدْخُلُ فِيهِ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحَبَّ مَنْ يُحِبُّهُ، يَقُولُهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.
٣. تفسير نورالثقلين، ج ٥، ص ٧١٧، ح ١٠: روى ان النبي ﷺ كان كثيرا ما يعوذ الحسن و الحسين بهاتين السورتين.
- بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٨٢: وَجَاءَ فِي أَكْثَرِ التَّفَاسِيرِ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يُعَوِّذُهُمَا بِالْمُعَوِّذَتَيْنِ، وَلِهَذَا سُمِّيَ الْمُعَوِّذَتَيْنِ.
٤. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٨٤، ح ٥٠.



فی المناقب لابن شهر آشوب: أَبُو حَازِمٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَمَسُّ لُعَابَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، كَمَا يَمَسُّ الرَّجُلُ التَّمْرَةَ.

این حدیث در کتاب مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغزلی، ص ۳۰۲ - ۳۰۳ از منابع اهل تسنن نیز آمده است.

۵. مجموعة نفیسة فی تاریخ الأئمة عليهم السلام ص ۲۸۷.

و روی زرّبن حبیب، عن ابن مسعود قال: كان النَّبِيُّ ﷺ يَصْلِي، فجاء الحسن والحسين عليهما السلام فارتدفاه، فلمّا رفع رأسه أخذهما أخذار فبقا. فلمّا عاد عادا، فلمّا انصرف اجلس هذا على فخذه الأيمن و هذا على فخذه الأيسر، و قال: من أحبّني فليحبّ هذين.

نیز: بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۶۱، ح ۴۳. به نقل از ارشاد مفید.

۶. حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار عليهم السلام، ج ۴، ص ۱۴۴، ح ۲۷:

عن مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال: قال رسول الله ﷺ: الحسن والحسين يوم القيامة عن جنبي عرش الرحمن بمنزلة الشنقين في الوجه.

نیز: بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۰۴:

وَ مِنْ كِتَابِ الْأَلِّ مَرْفُوعاً إِلَى عُمَيْبَةَ بْنِ عَامِرٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قَالَتِ الْجَنَّةُ: يَا رَبِّ أَلَيْسَ قَدْ وَعَدْتَنِي أَنْ تُسَكِّنَنِي رُكْنًا مِنْ أَرْكَانِكَ؟ قَالَ: فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهَا: أَمَا تَرْضَيْنَ أَنِّي زَيَّنْتُكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ فَأَقْبَلْتُ تَمِيسُ كَمَا تَمِيسُ الْعُرُوسُ.

۷. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۷۵، ح ۴۴ به نقل از ارشاد:

ابن لهيعة عن أبي عوانة يرفعه إلى النبي ﷺ قال قال رسول الله ﷺ: إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ شَفِئَا الْعُرْشِ وَإِنَّ الْجَنَّةَ قَالَتْ يَا رَبِّ أَسَكَّنْتَنِي الصُّعْمَاءَ وَ

الْمَسَاكِينَ فَقَالَ لَهَا اللَّهُ تَعَالَى أَلَا تَرْضَيْنِ أَنْى زَيْنْتُ أَرْكَانَكَ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قَالَ فَمَا سَتَ كَمَا تَمِيسُ الْعُرُوسُ فَرَحًا.

٨. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٨٤، ح ٥٠.

..... وَ مِنْ فَرَطٍ مَحَبَّتِهِ لَهُمَا مَا رَوَى يَحْيَى بْنُ كَثِيرٍ وَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ بِإِسْنَادِهِمَا: أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُكَاةَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، فَقَامَ فَرِعَاؤُهُمْ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا الْوَلَدُ إِلَّا فِتْنَةٌ، لَقَدْ قُمْتُ إِلَيْهِمَا وَ مَا مَعِيَ عَقْلِي، وَ فِي رِوَايَةٍ: وَ مَا أَعْقَلُ.

٩. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٨٥، ح ٥٠ و ٥١.

وَ مِنْ مَلَاعِبِهِ ﷺ مَعَهُمَا مَا رَوَاهُ ابْنُ بَطَّةَ فِي الْإِبَانَةِ مِنْ أُرْبَعَةِ طُرُقٍ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَى ظَهْرِهِ وَ هُوَ يَجْتُو لُهُمَا وَ يَقُولُ: نِعْمَ الْجَمَلُ جَمَلُكُمَا وَ نِعْمَ الْعَدْلَانِ أَنْتُمَا.

المناقب لابن شهر آشوب: الخركوشي في شرف النبي ﷺ عن عبد العزيز بإسناده عن النبي ﷺ: أَنَّهُ كَانَ جَالِسًا فَأَقْبَلَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنِ، فَلَمَّا رَأَاهُمَا النَّبِيُّ ﷺ قَامَ لَهُمَا وَ اسْتَبَطَّأَ بِلُوعُهُمَا إِلَيْهِ، فَاسْتَقْبَلَهُمَا وَ حَمَلَهُمَا عَلَى كَتِفَيْهِ وَ قَالَ: نِعْمَ الْمُطَيِّ مَطِيكُمَا وَ نِعْمَ الرَّكِيبَانِ أَنْتُمَا، وَ أَبُوكُمَا خَيْرٌ مِنْكُمَا.

١٠. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٠٤.

وَ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنْ الْجَنَّةَ تَشْتَاقُ إِلَى أُرْبَعَةٍ مِنْ أَهْلِي قَدْ أَحَبَّهُمُ اللَّهُ وَ أَمَرَنِي بِحُبِّهِمْ: عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ الْمُهَدِيُّ، الَّذِي يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ ﷺ.

وَ رَوَى اللَّفْتَوَانِيُّ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ دَعَا الْحَسَنَ، فَأَقْبَلَ وَ فِي عُنُقِهِ سِخَابٌ فَظَنَنْتُ أَنَّ أُمَّهُ حَبَسَتْهُ لِتَلْبِسِهِ، فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ هَكَذَا وَ قَالَ: الْحَسَنُ هَكَذَا بِيَدِهِ فَالْتَرَمَهُ. فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ وَ أَحِبَّ مَنْ أَحَبَّهُ،

ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.

وَ رَوَى الْحَافِظُ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدٌ اللَّفْتَوَانِيُّ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ: أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ قَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ. فَرَدَّ أَبُو هُرَيْرَةَ فَقَالَ: يَا أَبِي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يُصَلِّي فَسَجَدَ، فَجَاءَ الْحَسَنُ، فَرَكِبَ ظَهْرَهُ وَ هُوَ سَاجِدٌ. ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ فَرَكِبَ ظَهْرَهُ مَعَ أُخِيهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ. فَتَقَلَّأَ عَلَى ظَهْرِهِ، فَجِئْتُ فَأَخَذْتُهُمَا عَنْ ظَهْرِهِ. وَ ذَكَرَ كَلَامًا سَقَطَ عَلَى أَبِي يَغْلَى. وَ مَسَحَ عَلَى رُءُوسِهِمَا وَ قَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيُحِبِّبْنِي لَهَا ثَلَاثًا.

بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٢٨٠.

أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ وَ أَبُو يَغْلَى الْمُوصِلِيُّ فِي مُسْنَدَيْهِمَا وَ ابْنُ مَاجَهٍ فِي السُّنَنِ وَ ابْنُ بَطَّةٍ فِي الْأَبَانَةِ وَ أَبُو سَعِيدٍ فِي شَرْفِ النَّبِيِّ وَ السَّمْعَانِيُّ فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنْ أَبِي حَازِمٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا فَقَدْ أَبْغَضَنِي.

جَامِعُ التِّرْمِذِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ: سُئِلَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ: أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ قَالَ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ. وَ قَالَ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَحْبَبْتُهُ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَحَبَّهُ اللَّهُ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَ مَنْ أَبْغَضَهُمَا أَبْغَضْتُهُ وَ مَنْ أَبْغَضْتُهُ أَبْغَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ أَبْغَضَهُ اللَّهُ خَلَدَهُ النَّارَ.

جَامِعُ التِّرْمِذِيِّ وَ فَضَائِلُ أَحْمَدَ وَ شَرْفُ الْمُصْطَفَى وَ فَضَائِلُ السَّمْعَانِيِّ وَ أَمَالِي ابْنِ شُرَيْحٍ وَ إِبَانَةُ ابْنِ بَطَّةٍ: أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ أَخَذَ بِيَدِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ، فَقَالَ: مَنْ أَحَبَّنِي وَ أَحَبَّ هَذَيْنِ وَ آبَاهُمَا وَ أُمَّهُمَا كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي فِي الْجَنَّةِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

١١. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٤٨، حديث ١٦ نقل از امالی صدوق:

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ أَقْبَلَ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَلَمَّا رَأَاهُ بَكَى، ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ يَا بُنَيَّ. فَمَا زَالَ يُسَدِّدُهُ حَتَّى

أَجْلَسَهُ عَلَى فِخْذِهِ الْيُمْنَى. وَ سَاقَ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَ أَمَّا الْحَسَنُ فَإِنَّهُ ابْنِي وَ وَالدَى وَ مِنِّي وَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ ضِيَاءُ قَلْبِي وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ حِجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْأُمَّةِ، أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي، مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ مَنْ عَصَاهُ فَلَيْسَ مِنِّي.

صحيفة الإمام الرضا عليه السلام، ص ۶۳، حديث ۱۰۲.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ، وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا.

۱۲. كامل الزيارات، ص ۵۲، باب ۱۴، ح ۹:

عَنْ زَادَانَ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام فِي الرَّحْبَةِ يَقُولُ: الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ رِيحَانَتَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۲۱، ح ۹:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ... وَ رِيحَانَتِي الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ.

اعلام الوری بأعلام الهدی (ط - القديمة)، ص ۲۲۱.

عُتْبَةُ بْنُ عَزْوَانَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ يُصَلِّي، فَجَاءَهُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ يَرْكَبَانِ ظَهْرَهُ، فَأَنْصَرَفَ فَوَضَعَهُمَا فِي حَجْرِهِ. فَجَعَلَ يَقْبَلُ هَذَا مَرَّةً وَ هَذَا مَرَّةً. فَقَالَ قَوْمٌ: أَلَا تُحِبُّهُمَا يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: مَا لِي لَا أَحِبُّ رِيحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا.

۱۳. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۹ به نقل از حلية الاولياء:

عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلِّي بِنَا، فَجَاءَهُ الْحَسَنُ وَ هُوَ سَاجِدٌ وَ هُوَ صَغِيرٌ، حَتَّى يَصِيرَ عَلَى ظَهْرِهِ أَوْ رَقَبَتِهِ، فَيَرْفَعُهُ رُفْعًا رَفِيقًا. فَلَمَّا صَلَّى قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّكَ تَصْنَعُ بِهِذَا الصَّبِيَّ شَيْئًا لَا تَصْنَعُهُ بِأَحَدٍ. فَقَالَ: إِنَّ هَذَا رِيحَانَتِي، وَ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ، وَ عَسَى أَنْ يُصْلِحَ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ. رَوَاهُ الْجَنَابِذِيُّ فِي كِتَابِهِ.

١٤. فلاح السائل و نجاح المسائل، ص ٢٦٨ فصل ٣٠ به نقل از امالی صدوق:

عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ أَعْبَدَ النَّاسِ فِي زَمَانِهِ وَأَزْهَدَهُمْ وَأَفْضَلَهُمْ. وَكَانَ إِذَا حَجَّ يَحُجُّ مَاشِيًا وَرُبَّمَا مَشَى حَافِيًا. وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْمَوْتَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْقَبْرَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْبُعْثَ وَ النَّشُورَ بَكَى وَإِذَا ذَكَرَ الْمَمَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ بَكَى. وَإِذَا ذَكَرَ الْعُرْضَ عَلَى اللَّهِ شَهَقَ شَهَقَةً يُعْشَى عَلَيْهِ مِنْهَا. وَإِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعَدُ فَوَائِضُهُ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ. وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ وَ يَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ يَتَعَوَّذُ بِهِ مِنَ النَّارِ. وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَقْرَأُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فِيهَا «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» إِلَّا قَالَ: لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ. وَ لَمْ يَرِ فِي شَيْءٍ مِنْ أَحْوَالِهِ إِلَّا ذَاكِرًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ. وَكَانَ أَصْدَقَ النَّاسِ لَهْجَةً وَ أَفْصَحَهُمْ مَنْطِقًا.

١٥. مناقب آل أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ٤، ص ١٤:

فِي رَوْضَةِ الْوَاعِظِينَ عَنِ الْفَتَّالِ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا تَوَضَّأَ ارْتَعَدَتْ مَقَاصِلُهُ وَ اضْفَرَّ لَوْنُهُ. فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ. فَقَالَ: حَقَّ عَلَى كُلِّ مَنْ وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّ الْعَرْشِ أَنْ يَضْفَرَّ لَوْنُهُ وَ تَرْتَعَدَ مَقَاصِلُهُ.

وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا بَلَغَ بَابَ الْمَسْجِدِ، رَفَعَ رَأْسَهُ وَ يَقُولُ: إِلَهِي ضَيْفُكَ بِبَابِكَ، يَا مُحْسِنُ قَدْ أَتَاكَ الْمُسِيُّ، فَتَجَاوَزَ عَنْ قَبِيحِ مَا عِنْدِي بِجَمِيلِ مَا عِنْدَكَ يَا كَرِيمُ.

نيز: بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٣٩، ح ١٣.

١٦. مناقب آل أبي طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ، ج ٤، ص ١٤.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَجَّ حَمْسًا وَ عِشْرِينَ حِجَّةً مَاشِيًا وَ قَاسَمَ اللَّهَ تَعَالَى مَالَهُ مَرَّتَيْنِ، وَ فِي حَبْرٍ: قَاسَمَ رَبَّهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَ حَجَّ عِشْرِينَ حِجَّةً عَلَى قَدَمَيْهِ.

١٧. سوره انعام، آیه ١٢٤.

١٨. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٤٤.

وَمِنْ جَلْمِهِ مَا رَوَى الْمُبَرِّدُ وَابْنُ عَائِشَةَ: أَنَّ شَامِيًّا رَأَاهُ رَاكِبًا، فَجَعَلَ يَلْعَنُهُ وَ الْحَسَنُ لَا يَرُدُّ. فَلَمَّا فَرَّغَ أَقْبَلَ الْحَسَنُ [عليه السلام] فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ ضَحِكَ.

فَقَالَ: أَيُّهَا الشَّيْخُ! أَطْنُكَ غَرِيبًا وَ لَعَلَّكَ شَبَّهْتَ. فَلَوْ اسْتَعْبَيْتَنَا أَعْتَبْنَاكَ، وَ لَوْ سَأَلْتَنَا أَعْطَيْنَاكَ، وَ لَوْ اسْتَرْشَدْتَنَا أَرْشَدْنَاكَ، وَ لَوْ اسْتَحْمَلْتَنَا أَحْمَلْنَاكَ، وَ إِنْ كُنْتَ جَائِعًا أَشْبَعْنَاكَ، وَ إِنْ كُنْتَ غُرْيَانًا كَسَوْنَاكَ، وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجًا أَغْنَيْنَاكَ، وَ إِنْ كُنْتَ طَرِيدًا أَوْيْنَاكَ، وَ إِنْ كَانَ لَكَ حَاجَةٌ قَضَيْنَاهَا لَكَ. فَلَوْ حَرَكْتَ رَحْلَكَ إِلَيْنَا وَ كُنْتَ ضَيْفِنَا إِلَى وَفْتِ اِزْتِحَالِكَ، كَانَ أَعْوَدَ عَلَيْكَ، لِأَنَّ لَنَا مَوْضِعًا رَحْبًا وَ جَاهًا عَرِيضًا وَ مَالًا كَثِيرًا.

فَلَمَّا سَمِعَ الرَّجُلُ كَلَامَهُ بَكَى. ثُمَّ قَالَ: أَشْهَدُ أَنَّكَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ. وَ كُنْتُ أَنْتَ وَ أَبُوكَ أَبْغَضَ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ، وَ الْآنَ أَنْتَ أَحَبُّ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيَّ.

وَ حَوْلَ رَحْلِهِ إِلَيْهِ، وَ كَانَ ضَيْفَهُ إِلَى أَنْ اِزْتَحَلَ، وَ صَارَ مُعْتَقِدًا لِمَحَبَّتِهِمْ.

١٩. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٥٠، باب ١٦، ح ٢٢.

عن «العدد القوية» قيل: وَقَفَ رَجُلٌ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عليه السلام)، فَقَالَ: يَا ابْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ! بِالَّذِي أَنْعَمَ عَلَيْكَ بِهَذِهِ النُّعْمَةِ الَّتِي مَا تَلِيهَا مِنْهُ بِشَفِيعٍ مِنْكَ إِلَيْهِ بَلْ إِنْعَامًا مِنْهُ عَلَيْكَ، إِلَّا مَا أَنْصَفْتَنِي مِنْ خَصْمِي؛ فَإِنَّهُ عَشُومٌ ظَلُومٌ، لَا يُوقِّرُ الشَّيْخَ الْكَبِيرَ وَ لَا يَرْحَمُ الطُّفْلَ الصَّغِيرَ.

وَ كَانَ مُتَّكِنًا فَاسْتَوَى جَالِسًا وَ قَالَ لَهُ: مَنْ خَصَمُكَ حَتَّى اتَّصِفَ لَكَ مِنْهُ؟ فَقَالَ لَهُ: الْفَقْرُ. فَأَطْرَقَ (عليه السلام) سَاعَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى خَادِمِهِ وَ قَالَ لَهُ: أَحْضِرْ مَا عِنْدَكَ مِنْ مَوْجُودٍ. فَأَخْضَرَ خَمْسَةَ آلَافِ دِرْهَمٍ. فَقَالَ: ادْفَعْهَا إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: بِحَقِّ هَذِهِ الْأَقْسَامِ الَّتِي أَفْسَمْتَ بِهَا عَلَيَّ، مَتَى أَتَاكَ خَصْمُكَ جَائِرًا إِلَّا مَا

أَتَيْتَنِي مِنْهُ مُتَظَلِّمًا.

٢٠. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٥٢، باب ١٦، ح ٢٩.

مِنْ بَعْضِ كُتُبِ الْمَنَاقِبِ الْمُعْتَبَرَةِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ نَجِيحٍ قَالَ: رَأَيْتُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَأْكُلُ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَلْبٌ، كُلَّمَا أَكَلَ لُقْمَةً طَرَحَ لِلْكَلْبِ مِثْلَهَا. فَقُلْتُ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَلَا أَرَجُمُ هَذَا الْكَلْبَ عَنْ طَعَامِكَ؟ قَالَ: دَعَهُ، إِنِّي لَأَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكُونَ ذُو رُوحٍ يَنْظُرُ فِي وَجْهِهِ وَ أَنَا أَكُلُ، ثُمَّ لَا أُطْعِمُهُ.

٢١. الأُمالي (للصدوق) ص ٢٠١، المجلس السادس و الثلاثون، ح ١٢.

عَبْدَ الرَّزَاقِ يَقُولُ: جَعَلَتْ جَارِيَةَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام تَسْكُبُ الْمَاءَ عَلَيْهِ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ لِلصَّلَاةِ فَسَقَطَ الْأَبْرِيُّ مِنْ يَدِ الْجَارِيَةِ عَلَيَّ وَ جِهَهُ فَشَجَّهُ فَرَفَعَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ عليه السلام رَأْسَهُ إِلَيْهَا فَقَالَتْ الْجَارِيَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ - وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ

فَقَالَ لَهَا قَدْ كَظَمْتُ غَيْظِي قَالَتْ وَ الْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

قَالَ قَدْ عَفَى اللَّهُ عَنْكَ قَالَتْ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ قَالَ أَذْهَبِي فَأَنْتِ حُرَّةٌ.

٢٢. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٣٨، باب ١٦، ح ١١.

عَنِ الْمَنَاقِبِ لِابْنِ شَهْرَآشُوبَ: مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ فِي كِتَابِهِ قَالَ: مَا بَلَغَ أَحَدٌ مِنَ الشَّرَفِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَا بَلَغَ الْحَسَنُ عليه السلام. كَانَ يُبْسِطُ لَهُ عَلَيَّ بَابَ دَارِهِ. فِإِذَا خَرَجَ وَ جَلَسَ، انْتَقَطَعَ الطَّرِيقُ. فَمَا مَرَّ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ إِجْلَالًا لَهُ. فِإِذَا عَلِمَ قَامَ وَ دَخَلَ بَيْتَهُ فَمَرَّ النَّاسَ.

وَ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي طَرِيقِ مَكَّةَ مَا شَبَّاهُ، فَمَا مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أَحَدٌ رَأَاهُ إِلَّا نَزَلَ وَ مَشَى؛ حَتَّى رَأَيْتُ سَعْدَ بْنَ أَبِي وَقَّاصٍ يَمْشِي.

٢٣. مناقب آل أبي طالب عليهم السلام، ج ٤، ص ١٥.

قُلْ لِلْمُتَّقِينَ بِغَيْرِ دَارٍ إِقَامَةٌ حَانَ الرَّحِيلُ فَوَدَّعِ الْأَحْبَابَا

إِنَّ الَّذِينَ لَقِيْتُهُمْ وَصَحِبْتُهُمْ صَارُوا جَمِيعاً فِي الْقُبُورِ تَرَاباً

۲۴. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۳۶، ح ۶ نقل از امالی شیخ طوسی

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ:

كَتَبَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (ع) قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يُعْزَوْنَهُ عَنِ ابْنَةِ لَهُ، فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ: «أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكُمْ تُعْزَوْنِي بِفُلَانَةٍ؛ فَعِنْدَ اللَّهِ اخْتَسَبْتُهَا تَسْلِيماً لِقَضَائِهِ وَصَبِراً عَلَى بَلَائِهِ. فَإِنْ أَوْجَعْتَنَا الْمَصَائِبَ وَفَجَعَلْتَنَا النَّوَائِبَ، بِالْأَحَبَّةِ الْمَأْلُوفَةِ الَّتِي كَانَتْ بِنَا حَقِيقَةً وَالْإِخْوَانَ الْمُجِيبِينَ الَّذِينَ كَانَ يَسُرُّ بِهِمُ النَّاطِرُونَ وَتَقَرُّ بِهِمُ الْعُيُونُ، أَضْحَوْا قَدْ اخْتَرَمْتَهُمُ الْأَيَّامُ وَنَزَلَ بِهِمُ الْحِمَامُ، فَخَلَفُوا الْخُلُوفَ وَ أَوْدَتْ بِهِمُ الْحُتُوفُ؛ فَهَمُّ صَرَغَى فِي عَسَاكِرِ الْمَوْتَى مُتَجَاوِرُونَ فِي غَيْرِ مَحَلَّةِ التَّجَاوُرِ، وَلَا صَلَاتِ بَيْنَهُمْ وَلَا تَرَاوُرٍ، وَلَا يَتَلَقَّوْنَ عَنْ قُرْبِ جِوَارِهِمْ. أَجْسَامُهُمْ نَائِيَةٌ مِنْ أَهْلِهَا، خَالِيَةٌ مِنْ أَرْبَابِهَا، قَدْ أَحْشَعَهَا إِخْوَانُهَا؛ فَلَمْ أَرْ مِثْلَ دَارِهَا دَاراً وَلَا مِثْلَ قَرَارِهَا قَرَاراً، فِي بُيُوتٍ مُوحِشَةٍ وَ حُلُولٍ مُضْجَعَةٍ، قَدْ صَارَتْ فِي تِلْكَ الدِّيَارِ الْمُوحِشَةِ وَ حَرَجَتْ عَنِ الدَّارِ الْمُونِسَةِ؛ فَفَارَقْتُهَا مِنْ غَيْرِ قَلِيٍّ فَاسْتَوْدَعْتُهَا لِلْبَلَى. وَ كَانَتْ أُمَّةً مَمْلُوكَةً سَلَكَتْ سَبِيلًا مَسْلُوكَةً، صَارَ إِلَيْهَا الْأَوْلُونَ وَ سَيَصِيرُ إِلَيْهَا الْآخِرُونَ، وَ السَّلَامُ».



## مستندات فصل سوم

۱. شیعیان به پیروی از مکتب اهل بیت علیهم السلام معتقدند که انبیاء و اوصیای آنان علیهم الصلوات و السلام، از آنجا که جانشین پرورگار در زمین هستند، بالله، از ابتدای عمر تا پایان حیات، از همه گناهان صغیره، کبیره، و خطاهای عمدی و سهوی، مصون و محفوظ هستند. بر ضرورت این اعتقاد، براهین عقلی و نقلی فراوان ارائه شده است که جویندگان می‌توانند به کتب و مقالات فراوانی که در این زمینه موجود است مراجعه نمایند.

از جمله به این حدیث توجه شود.

بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۱۹۹، ح ۸.

فِي الْخِصَالِ فِي خَبْرِ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ عليه السلام: الْأَنْبِيَاءُ وَأَوْصِيَائُهُمْ لَا ذُنُوبَ لَهُمْ لِأَنَّهُمْ مَعْصُومُونَ مُطَهَّرُونَ.

پیامبران و جانشینان آنان گناهی مرتکب نمی‌شوند، زیرا مطهّر و معصوم‌اند.

۲. کفایة الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر، ص ۱۳۳؛ بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۳۰، ح ۱۸۹.

عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عِمْرَانَ بْنَ حَصِينٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لِعَلِيٍّ: أَنْتَ وَارِثُ عَلِيٍّ وَ أَنْتَ الْأَمَامُ وَ الْخَلِيفَةُ بَعْدِي، تَعَلَّمُ النَّاسُ بَعْدِي مَا لَا يَعْلَمُونَ. وَ أَنْتَ أَبُو سَبْطِي وَ زَوْجُ ابْنَتِي، وَ مِنْ ذُرِّيَّتِكُمُ الْعِثْرَةُ الْأَيْمَةُ الْمَعْصُومُونَ.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۲۶۹، باب ۲۴، ح ۱۱.

عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَ عِنْدَهُ أَبِي بْنُ كَعْبٍ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَرْحَبًا بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ..... قَالَ أَبِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ! كَيْفَ حَالُ هَؤُلَاءِ الْأَيْمَةِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيَّ اثْنَيْ عَشَرَ خَاتَمًا وَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ صَحِيفَةً، اسْمُ كُلِّ إِمَامٍ عَلَى خَاتَمِهِ وَ صِفَتُهُ فِي صَحِيفَتِهِ. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۵۹، ح ۲ نقل از امالی طوسی و امالی مفید

عَنْ هِشَامِ بْنِ حَسَّانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام يَخْطُبُ النَّاسَ بَعْدَ الْبَيْعَةِ لَهُ بِالْأَمْرِ، فَقَالَ:

نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْعَالِيُونَ وَ عِثْرَةُ رَسُولِهِ الْأَقْرَبُونَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ الطَّاهِرُونَ، وَ أَحَدُ الثَّقَلَيْنِ اللَّذَيْنِ خَلَفَهُمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي أُمَّتِهِ، وَ النَّالِيُّ كِتَابُ اللَّهِ؛ فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ.

فَالْمَعُولُ عَلَيْنَا فِي تَفْسِيرِهِ، لَا نَنْظُنِّي تَأْوِيلَهُ بَلْ نَتَيَقَّنُ حَقَائِقَهُ، فَأَطِيعُونَا؛ فَإِنَّ طَاعَتَنَا مَقْرُوضَةٌ، إِذْ كَانَتْ بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولِهِ مَقْرُونَةً. قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ

تَنَارَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ « وَ لَوْ رُدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ... »

أمالى صدوق، ص ٥٢٣، مجلس ٧٩، ح ١.

عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: حَضَرَ الرِّضَا عليه السلام مَجْلِسَ الْمُأْمُونِ بِمَرَوْ، وَقَدِ اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسِهِ جَمَاعَةٌ مِنْ عُلَمَاءِ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ خُرَّاسَانَ.

فَقَالَ الْمُأْمُونُ: ... هَلْ فَضَّلَ اللَّهُ الْعِتْرَةَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَبَانَ فَضْلَ الْعِتْرَةِ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ.

فَقَالَ لَهُ الْمُأْمُونُ: أَيْنَ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ؟

فَقَالَ لَهُ الرِّضَا عليه السلام: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ»، وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: «أُمُّ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»، ثُمَّ رَدَّ الْمُخَاطَبَةَ فِي أَثَرِ هَذَا إِلَى سَائِرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، يَعْنِي: الَّذِينَ قَرَنَهُمْ بِالْكِتَابِ وَ الْحِكْمَةِ وَ حَسَدُوا عَلَيْهِمْ. فَقَوْلُهُ: «أُمُّ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»، يَعْنِي: الطَّاعَةَ لِلْمُصْطَفَيْنِ الطَّاهِرِينَ؛ فَالْمُلْكُ هَاهُنَا هُوَ الطَّاعَةُ لَهُمْ.

٥. بحار الأنوار، ج ٤٣، ص ٣٦١، ح ٣ نقل از امالی طوسی:

عَنْ أَبِي الطُّغَيْلِ قَالَ: حَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بَعْدَ وَفَاةِ عَلِيِّ عليه السلام وَ ذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ:

خَاتَمَ الْوَصِيِّينَ وَ وَصِيَّ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ أَمِيرِ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! لَقَدْ فَارَقَكُمْ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ وَ لَا تُدْرِكُهُ

الْآخِرُونَ. لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُعْطِيهِ الرَّايَةَ، فَيَقَاتِلُ جَبْرِئِيلَ عَنْ يَمِينِهِ وَ  
مِيكَائِيلَ عَنْ يَسَارِهِ، فَمَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ. مَا تَرَكَ ذَهَبًا وَ لَا فِضَّةً إِلَّا  
شَيْءٌ عَلَى صَبِيٍّ لَهُ. وَ مَا تَرَكَ فِي بَيْتِ الْمَالِ إِلَّا سَبْعِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَضَلَّتْ مِنْ  
عَطَائِهِ، أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لِأُمَّ كَلْتُومٍ ....

الكافي (ط - الإسلامية)، ج ١، ص ٤٥٧، باب مولد أمير المؤمنين (علیه السلام).....

ح ٨.

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) قَالَ: لَمَّا قُبِضَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَامَ الْحَسَنُ بْنُ  
عَلِيٍّ (علیه السلام) فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله و سلم).

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ مَا سَبَقَهُ الْأَوْلُونَ وَ لَا  
يُدْرِكُهُ الْآخِرُونَ. إِنَّهُ كَانَ لِصَاحِبِ رَايَةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَنْ يَمِينِهِ جَبْرِئِيلُ وَ  
عَنْ يَسَارِهِ مِيكَائِيلُ، لَا يَنْتَنِي حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ. وَ اللَّهُ مَا تَرَكَ بَيْضَاءً وَ لَا حُمْرَاءً  
إِلَّا سَبْعِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَضَلَّتْ عَنْ عَطَائِهِ، أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ بِهَا خَادِمًا لِأَهْلِهِ. وَ اللَّهُ  
لَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي فِيهَا قُبِضَ وَصِيُّ مُوسَى يُوشَعَ بْنِ نُونٍ، وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي  
عُرِجَ فِيهَا بَعْيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَ اللَّيْلَةَ الَّتِي نُزِلَ فِيهَا الْقُرْآنُ.

٦. كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ١، ص ٥٣٨.

رَوَى أَبُو مُحَمَّدٍ لُوطُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ  
السَّيِّعِيِّ وَ غَيْرِهِ، قَالُوا: خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ (علیه السلام) صَبِيحَةَ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُبِضَ  
فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام)، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ صَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ.

ثُمَّ قَالَ: لَقَدْ قُبِضَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ رَجُلٌ لَمْ يَسْبِقْهُ الْأَوْلُونَ بِعَمَلٍ ..... ثُمَّ خَفَّتْهُ  
الْعَبْرَةُ، فَبَكَى وَ بَكَى النَّاسُ مَعَهُ، ثُمَّ قَالَ: أَنَا ابْنُ الْبَشِيرِ، أَنَا ابْنُ النَّذِيرِ، أَنَا ابْنُ  
الدَّاعِي إِلَى اللَّهِ بِأَذْنِهِ، أَنَا ابْنُ السَّرَاجِ الْمُتَبِيرِ، أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ  
الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، أَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ افْتَرَضَ اللَّهُ مَوَدَّتَهُمْ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ  
تَعَالَى: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ  
لَهُ فِيهَا حُسْنًا؛ فَالْحَسَنَةُ مَوَدَّتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ.

٧. كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ١، ص ٥٣٨.

رَوَى أَبُو مِخْنَبٍ لُوطُبْنُ يَحْيَى قَالَ حَدَّثَنِي أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيِّ وَغَيْرِهِ، قَالُوا خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَبِيحَةَ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ ثُمَّ جَلَسَ، فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا مَا بَيَّنَّ يَدَيْهِ. فَقَالَ: مَعَاشِرَ النَّاسِ، هَذَا ابْنُ نَبِيِّكُمْ وَوَصِيُّ إِمَامِكُمْ فَبَايِعُوهُ، فَاسْتَجَابَ لَهُ النَّاسُ وَقَالُوا: مَا أَحَبَّهُ إِلَيْنَا وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ عَلَيْنَا؛ وَتَبَادَرُوا إِلَى الْبَيْعَةِ لَهُ بِالْخِلَافَةِ. وَ ذَلِكَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ، الْوَاحِدِ وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَةِ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ.

٨. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٥٤، ح ٦ نقل از مناقب.

لَمَّا مَاتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَطَبَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكَوْفَةِ، فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ ... إِنِّي أَبَايَعُكُمْ عَلَى أَنْ تُحَارِبُوا مِنْ حَارِبْتُمْ وَتُسَالِمُوا مَنْ سَأَلْتُمْ. فَقَالَ النَّاسُ: سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا فَمَرْنَا بِأَمْرِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.....

٩. كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ١، ص ٥٣٨.

خَطَبَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَبِيحَةَ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ جَلَسَ... فَزَتَّتْ الْعُمَّالُ وَ أَمَرَ الْأَمْرَاءَ وَ أَنْقَذَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ إِلَى الْبَصْرَةِ وَ نَظَرَ فِي الْأُمُورِ.....

١٠. همان منبع:

وَ لَمَّا بَلَغَ مَعَاوِيَةَ مَوْتَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ وَ بَيْعَةَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْقَذَ رَجُلًا مِنْ حِمَيْرٍ إِلَى الْكَوْفَةِ وَ آخَرَ مِنْ بَنِي الْقَيْنِ إِلَى الْبَصْرَةِ، لِيُطَالِعَاهُ بِالْأَخْبَارِ وَ يُقْسِدَا عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْأُمُورَ وَ قُلُوبَ النَّاسِ، فَعَرَفَ بِهِمَا وَ حَصَلَهُمَا وَ أَمَرَ بِقَتْلِهِمَا.

١١. مجموعة نفيسة في تاريخ الأئمة عليهم السلام، ص ٢٨٢.

لَمَّا بَلَغَ مَعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سَفْيَانَ وَفَاةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَيْعَةَ النَّاسِ لَابْنِهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَسَّ رَجُلًا مِنْ حِمَيْرٍ إِلَى الْكَوْفَةِ، وَ رَجُلًا مِنْ بَنِي الْقَيْنِ إِلَى

البصرة ليكتبا اليه بالأخبار و يفسدا على الحسن (عليه السلام) الأمور، فعرف ذلك الحسن (عليه السلام)، فأمر باستخراج الحميري من عند حجاج بالكوفة فأخرج، و أمر بضرب عنقه، و كتب الى البصرة فاستخرج القيني من بني سليم و ضربت عنقه.

و كتب الحسن (عليه السلام) الى معاوية: أما بعد، فأتك دسست الرجال للاحتيال و الاغتيال، و أرصدت العيون كأتك تحب اللقاء و ما أوشك ذلك، فتوقعه ان شاء الله تعالى، و بلغني أنك شمت بما لم يشمت ذو الحجبى، و أما مثلك فى ذلك كما قال الأول:

فقل للذى يبغي خلاف الذى مضى      يجهز الأخرى مثلها فكان قد  
فأنا و من قد مات منا لكالذى      يروح فيمسى فى المبيت ليغتدى

١٢. الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٥٧٤، ح ٤.

رُوي عن الحارث الهمداني قال: ... فقالوا له (لحسن بن علي (عليه السلام)) أنت خليفته أبيك و وصيته، و نحن السامعون المطيعون لك، فمَرْنَا بِأَمْرِكَ.

قال (عليه السلام): كذبتم و الله ما وفيتهم لمن كان خيراً مني، فكيف تفون لي أو كيف أطمئن إليكم ..... فركب و ركب معه من أراد الخروج و تخلف عنه خلق كثير، لم يفوا بما قالوه و بما وعدوه. و غرؤه كما غرؤا أمير المؤمنين (عليه السلام) من قبله. فقام خطيباً و قال: قد غررتموني كما غررتم من كان قبلي. مع أي إمام تقاتلون بعدى؟ مع الكافر الظالم الذي لم يؤمن بالله و لا برسوله قط، و لا أظهر الإسلام هو و لا بنو أمية إلا فرقا من السيف. و لو لم يبق لبني أمية إلا عجزو ذرداء، لبغت دين الله عوجاً، و هكذا قال رسول الله (صلى الله عليه وآله).

١٣. الخرائج و الجرائح، ج ٢، ص ٥٧٥.

رُوي عن الحارث الهمداني قال: ..... و بلغ الحسن (عليه السلام) ذلك، فقام خطيباً و قال: هذا الكندي توجه إلى معاوية، و عذر بي و بكم، و قد أخبرتكم مرة بعد

أُخْرِى أَنَّهُ لَا وَفَاءَ لَكُمْ. أَنْتُمْ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَ أَنَا مُوجَّهٌ رَجُلًا آخَرَ مَكَانَهُ. وَ أَنَا  
أَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَفْعَلُ بِي وَ بِكُمْ مَا فَعَلَ صَاحِبُهُ، لَا يُرَاقِبُ اللهُ فِيَّ وَ لَا فِيكُمْ.

١٤. همان منبع:

رُوي عَنِ الْحَارِثِ الْهُمْدَانِيِّ قَالَ ..... فَحَلَفَ لَهُ بِالْإِيمَانِ الَّتِي لَا تَقُومُ لَهَا  
الْجِبَالُ أَنَّهُ لَا يَفْعَلُ. فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: إِنَّهُ سَيَعْدُرُ.

١٥. همان منبع:

رُوي عَنِ الْحَارِثِ الْهُمْدَانِيِّ قَالَ: ..... فَقَامَ حَظِيبًا وَ قَالَ: قَدْ أَخْبَرْتُكُمْ مَرَّةً  
بَعْدَ مَرَّةٍ أَنَّكُمْ لَا تَتَوَنُّ لِلَّهِ بِعُهُودٍ؛ وَ هَذَا صَاحِبُكُمْ الْمُرَادِيُّ غَدَرَ بِي وَ بِكُمْ وَ  
صَارَ إِلَى مُعَاوِيَةَ.

١٦. الإرشاد فى معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ١١.

رَوَى أَبُو مِخْنَفٍ لُوطُ بْنُ يَحْيَى قَالَ: حَدَّثَنِي أَشْعَثُ بْنُ سَوَّارٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ  
السَّيِّعِيِّ وَ غَيْرِهِ قَالُوا:

.... فَأَمَرَ أَنْ يُنَادَى فِي النَّاسِ بِ «الصَّلَاةِ جَامِعَةً»، فَاجْتَمَعُوا. فَصَعِدَ الْمُنْبِرَ،  
فَحَظَبَهُمْ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ بِكُلِّ مَا حَمَدَهُ حَامِدٌ، وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ كَلِمًا  
شَهِدَ لَهُ شَاهِدٌ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ وَ اثْتَمَنَهُ عَلَى  
الْوَحْيِ، ﷺ.

أَمَّا بَعْدُ، فَوَ اللهُ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ قَدْ أَصْبَحْتُ بِحَمْدِ اللهِ وَ مِنْهُ، وَ أَنَا أَنْصَحُ  
خَلْقِ اللهِ لِخَلْقِهِ، وَ مَا أَصْبَحْتُ مُحْتِمِلًا عَلَى مُسْلِمٍ ضَعِيفَةً، وَ لَا مُرِيدًا لَهُ بِسُوءٍ  
وَ لَا عَائِلَةٍ. أَلَا وَ إِنَّ مَا تَكْرَهُونَ فِي الْجَمَاعَةِ، خَيْرٌ لَكُمْ مِمَّا تُحِبُّونَ فِي الْفُرْقَةِ.  
أَلَا وَ إِنِّي نَاطِرٌ لَكُمْ خَيْرًا مِنْ نَظَرِكُمْ لِأَنْفُسِكُمْ، فَلَا تُخَالِفُوا أَمْرِي وَ لَا تَرُدُّوا  
عَلَيَّ رَأْيِي. غَفَرَ اللهُ لِي وَ لَكُمْ، وَ أَرْشَدَنِي وَ إِيَّاكُمْ لِمَا فِيهِ الْمَحَبَّةُ وَ الرِّضَا.

١٧. همان منبع:

فَقَالَ لَهُمُ الْحَسَنُ عليه السلام: لَأَعُودَنَّ هَذِهِ الْمَرَّةَ فِي مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ

أَنْتُمْ غَادِرُونَ، وَ الْمَوْعِدُ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ أَنْ مَعْسَكِرِي بِالنُّخَيْلَةِ، فَوَافُونِي هُنَاكَ، وَ اللَّهُ لَا تَعُونَ لِي بِعَهْدِي وَ لَتَنْفُضَنَّ الْمِيثَاقَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ.

۱۸. الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۴، ح ۴.

رُوي عَنْ الْحَارِثِ الْهُمْدَانِيِّ قَالَ..... ثُمَّ إِنَّ الْحَسَنَ (علیه السلام) أَخَذَ طَرِيقَ النُّخَيْلَةِ، فَسَكَرَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ. فَلَمْ يَحْضُرْهُ إِلَّا أَرْبَعَةُ آلَافٍ. فَأَنْصَرَفَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ قَالَ: يَا عَجَبًا مِنْ قَوْمٍ لَا حَيَاءَ لَهُمْ وَ لَا دِينَ، مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ. وَ لَوْ سَأَلْتُ إِلَى مُعَاوِيَةَ الْأَمْرِ، فَأَيُّمَ اللَّهِ لَا تَرَوْنَ فَرَجًا أَبَدًا مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ. وَ اللَّهُ لَيْسَ وَمُتَّكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ، حَتَّى تَتَمَنَّوْنَ أَنْ يَلِيَّ عَلَيْكُمْ حَبَشِيًّا. وَ لَوْ وَجَدْتُ أَعْوَانًا مَا سَأَلْتُ لَهُ الْأَمْرَ، لِأَنَّهُ مُحَرَّمٌ عَلَيَّ بَنِي أُمَيَّةَ؛ فَأُفَّ وَ تَرَحَّأَ يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا.

۱۹. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۵، ح ۱۳ به نقل از كشف الغمّة

وَ مِنْ كَلَامِهِ (علیه السلام) مَا كَتَبْتُهُ فِي كِتَابِ الصُّلْحِ الَّذِي اسْتَقَرَّ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ، حَيْثُ رَأَى حَقَّنَ الدَّمَاءِ وَ إِطْفَاءَ الْفِتْنَةِ.

وَ هُوَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا صَلَّحَ عَلَيْهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ؛ صَلَّحَهُ عَلَيَّ أَنْ يُسَلِّمَ إِلَيْهِ وَ لَا يَأْتِيَ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ عَلَيَّ أَنْ يَعْملَ فِيهِمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ رَسُولِهِ (صلی الله علیه و آله) وَ سِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الصَّالِحِينَ؛ وَ لَيْسَ لِمُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَنْ يَعْهَدَ إِلَى أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ عَهْدًا، بَلْ يَكُونُ الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِهِ سُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ؛ وَ عَلَيَّ أَنْ النَّاسَ آمِنُونَ حَيْثُ كَانُوا مِنْ أَرْضِ اللَّهِ فِي شَامِهِمْ وَ عِرَاقِهِمْ وَ حِجَازِهِمْ وَ يَمَنِّهِمْ؛ وَ عَلَيَّ أَنْ أَصْحَابِ عَلَيَّ وَ شِيعَتَهُ آمِنُونَ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ وَ نِسَابَتِهِمْ وَ أَوْلَادِهِمْ؛ وَ عَلَيَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ بِذَلِكَ عَهْدِ اللَّهِ وَ مِيثَاقِهِ؛ وَ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَيَّ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ بِالْوَفَاءِ؛ وَ بِمَا أَعْطَى اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ؛ وَ عَلَيَّ أَنْ لَا يَبْغِي لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ لَا لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) غَائِلَةً سِرًّا وَ لَا جَهْرًا؛ وَ لَا يُخَيِّفُ أَحَدًا مِنْهُمْ فِي أَفْقٍ مِنَ الْآفَاقِ. شَهِدَ عَلَيْهِ بِذَلِكَ - وَ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا - فَلَانٌ وَ فُلَانٌ، وَ السَّلَامُ.



اعلام الورى بأعلام الهدى ص ٢٠٦.

.... فَأَجَابَهُ إِلَى ذَلِكَ بَعْدَ أَنْ شَرَطَ عَلَيْهِ شُرُوطًا كَثِيرَةً؛ مِنْهَا أَنْ يَتْرَكَ سَبَّ  
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْعُدُولَ فِي الْقُنُوتِ عَلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ وَ يُؤْمِنَ شَيْعَتَهُ....

٢٠. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٤٣، ح ٤ نقل از الخرائج و الجرائح؛

رُوي عَنِ الْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: .... فَلَمَّا اسْتَمَّتِ الْهَدْيَةُ عَلَى ذَلِكَ، سَارَ  
مُعَاوِيَةُ حَتَّى نَزَلَ بِالْبُحَيْنَةِ. وَ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ. فَصَلَّى بِالنَّاسِ ضُحَى  
النَّهَارِ، فَخَطَبَهُمْ وَ قَالَ فِي خُطْبَتِهِ: إِنِّي وَ اللَّهُ مَا قَاتَلْتُكُمْ لِيُصَلُّوا وَ لَا لِيَتَّصُوا  
وَ لَا لِيَتَّخِطُوا وَ لَا لِيَتْرَكُوا؛ إِنَّكُمْ لَتَفْعَلُونَ ذَلِكَ، وَ لَكِنِّي قَاتَلْتُكُمْ لِأَتَأَمَّرَ عَلَيْكُمْ، وَ  
قَدْ أَعْطَانِي اللَّهُ ذَلِكَ وَ أَنْتُمْ لَهُ كَارِهُونَ. أَلَا وَ إِنِّي كُنْتُ مَنِيَّتِ الْحَسَنِ، وَ أَعْطَيْتُهُ  
أَشْيَاءَ؛ وَ جَمِيعُهَا تَحْتَ قَدَمَيَّ، لَا أَفِي بَشِيءٍ مِنْهَا لَهُ.

٢١. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٦٤-٦٦، ح ١٣. نقل از كشف الغمة:

وَ هِيَ مِنْ كَلَامِهِ الْمَنْقُولِ عَنْهُ عليه السلام وَ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَكْبَسَ الْكَيْسِ النَّفْسِي،  
وَ أَحْمَقَ الْحُمُقِ الْفُجُورُ. وَ إِنَّكُمْ لَوْ طَلَبْتُمْ بَيْنَ جَابَلِقَ وَ جَابِرَسَ رَجُلًا جَدُّهُ  
رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، مَا وَجَدْتُمُوهُ غَيْرِي وَ غَيْرِ أَخِي الْحُسَيْنِ. وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ اللَّهَ  
هَدَاكُمْ بِجَدِّي مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله، فَأَنْقَذَكُمْ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ رَفَعَكُمْ بِهِ مِنْ  
الْجَهَالَةِ وَ أَعَزَّكُمْ بَعْدَ الدَّلَّةِ وَ كَثَّرَكُمْ بَعْدَ الْقِلَّةِ. وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ نَارَعَنِي حَقًّا هُوَ لِي  
دُونَهُ، فَتَطَرْتُ لِصَلَاحِ الْأُمَّةِ وَ قَطَعَ الْفِتْنَةَ. وَ قَدْ كُنْتُمْ بَايَعْتُمُونِي عَلَى أَنْ  
تُسَالِمُوا مَنْ سَأَلْتُمْ وَ تُحَارِبُوا مَنْ حَارَبْتُمْ؛ فَرَأَيْتُمْ أَنْ أُسَالِمَ مُعَاوِيَةَ وَ أَضَعَ  
الْحَرْبَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ. وَ قَدْ بَايَعْتُهُ وَ رَأَيْتُمْ أَنَّ حَقْنَ الدِّمَاءِ خَيْرٌ مِنْ سَفْكِهَا؛ وَ لَمْ  
أُرِدْ بِذَلِكَ إِلَّا صَلَاحَكُمْ وَ بَقَاءَكُمْ. وَ إِنْ أَدْرَى لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتَاعٌ إِلَى حِينٍ.

٢٢. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ١٥.

ثُمَّ سَارَ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ، فَأَقَامَ بِهَا أَيَّامًا. فَلَمَّا اسْتَمَّتِ الْبَيْعَةُ لَهُ مِنْ أَهْلِهَا  
صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَخَطَبَ النَّاسَ وَ ذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَ نَالَ مِنْهُ وَ نَالَ مِنْ

الْحَسَنِ، وَكَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عليهما السلام حَاضِرَيْنِ. فَقَامَ الْحُسَيْنُ لِمِرَدِّ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ بِيَدِهِ الْحَسَنُ وَاجْلَسَهُ، ثُمَّ قَامَ فَقَالَ: أَيُّهَا الذَّاكِرُ عَلِيًّا أَنَا الْحَسَنُ وَ أَبِي عَلِي، وَ أَنْتَ مُعَاوِيَةُ وَ أَبُوكَ صَخْرٌ، وَ أُمِّي فَاطِمَةُ وَ أُمُّكَ هِنْدٌ، وَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ وَ جَدُّكَ حَرْبٌ، وَ جَدَّتِي خَدِيجَةُ وَ جَدَّتُكَ قَتَيْلَةُ؛ فَلَعَنَ اللَّهُ أَحْمَلَنَا ذِكْرًا وَ أَلَامَنَا حَسْبًا وَ شَرَّنَا قَدَمًا وَ أَفْدَمَنَا كُفْرًا وَ نِفَاقًا. فَقَالَ طَوَائِفُ مِنْ أَهْلِ الْمَسْجِدِ: آمِينَ آمِينَ.

۲۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۴ - ۵۷، ح ۶ نقل از مناقب:

فَطَلَبَ مُعَاوِيَةَ الْبَيْعَةَ مِنَ الْحُسَيْنِ عليه السلام؛ فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام: يَا مُعَاوِيَةُ لَا تُكْرِهُهُ، فَإِنَّهُ لَا يُبَايِعُ أَبَدًا أَوْ يُقْتَلُ. وَ لَنْ يُقْتَلَ حَتَّى يُقْتَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ، وَ لَنْ يُقْتَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ حَتَّى يُقْتَلَ أَهْلُ الشَّامِ.

۲۴. کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۲.

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَقِيصًا قَالَ: لَمَّا صَالَحَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليهما السلام مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ، دَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَلَامَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَيْعَتِهِ، فَقَالَ عليه السلام:

وَيُحْكَمُ! مَا تَدْرُونَ مَا عَمِلْتُ. وَ اللَّهُ الَّذِي عَمِلْتُ، خَيْرٌ لِيَشِيعَتِي مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ أَوْ غَرَبَتْ. أَلَا تَعْلَمُونَ أَنَّنِي إِمَامُكُمْ، مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ عَلَيْكُمْ وَ أَحَدُ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ بِنَصِّ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَلَيَّ؟

قَالُوا: بَلَى.

قَالَ: أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ الْخَضِرَ عليه السلام لَمَّا خَرَقَ السَّفِينَةَ وَ أَقَامَ الْجِدَارَ وَ قَتَلَ الْغُلَامَ، كَانَ ذَلِكَ سَخَطًا لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ، إِذْ خَفِيَ عَلَيْهِ وَجْهُ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ؛ وَ كَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ حِكْمَةً وَ صَوَابًا.

أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّهُ مَا مِمَّا أَحَدٌ إِلَّا وَ يَفْعُ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةَ لِبَاطِنِيَةِ زَمَانِهِ، إِلَّا الْقَائِمُ الَّذِي يُصَلِّي رُوحَ اللَّهِ عِيْسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليها السلام خَلْفَهُ؟ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُخْفِي وَلَا دَاتَهُ وَ يُعَيِّبُ شَخْصَهُ، لِئَلَّا يَكُونَ لِأَحَدٍ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةَ إِذَا خَرَجَ. ذَلِكَ النَّاسُ

مِنْ وُلْدِ أَخِي الْحُسَيْنِ، ابْنِ سَيِّدَةِ الْإِمَاءِ. يُطِيلُ اللَّهُ عُمُرَهُ فِي غَيْبَتِهِ، ثُمَّ يُظْهِرُهُ  
يَقْدَرْتِهِ فِي صُورَةِ شَابٍ دُونَ أَرْبَعِينَ سَنَةً. ذَلِكَ لِيُعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ  
قَدِيرٌ.

## مستندات فصل چهارم

١. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٤٦.

وَقَالَ أَبُو الْفَرَجِ فِي مَقَاتِلِ الطَّالِبِيِّينَ: اخْتُلِفَ فِي مَبْلَغِ سِنِّ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتَّ وَقَاتِهِ.

٢. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٣٤.

قال الكفعمي... و توفي يوم الخميس سابع شهر صفر سنة خمسين من الهجرة.....

قال الشهيد رحمه الله في الدروس: ولد عليه السلام بالمدينة يوم الثلاثاء منتصف شهر رمضان سنة اثنتين من الهجرة، و قال المفيد: سنة ثلاث. و قبض بها مسموماً يوم الخميس سابع صفر سنة تسع و أربعين أو سنة خمسين من الهجرة، عن سبع و أربعين أو ثمان.

٣. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٤٩، ح ١٨.

العدد القوية: فِي تَارِيخِ الْمُفِيدِ: لِلْيَلْتَيْنِ بَقِيَّتَا مِنْ صَفْرِ سَنَةِ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ كَانَتْ وَقَاةُ مَوْلَانَا وَ سَيِّدِنَا أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵۰.

فی الدرر: ... عُمُرُهُ خُمُسٌ وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً. وَ قِيلَ: تِسْعَةٌ وَ أَرْبَعُونَ وَ أَرْبَعٌ شُهُورٌ وَ تِسْعَةٌ عَشَرَ يَوْمًا....

بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۶.

اِخْتَلَفَ فِي سِنِّ الْحَسَنِ عليه السلام وَ قَتَ وَ قَاتِهِ؛ فَقِيلَ: ابْنُ ثَمَانَ وَ أَرْبَعِينَ، وَ هُوَ الْمَرْوِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي رِوَايَةِ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ. وَ قِيلَ: ابْنُ سِتِّ وَ أَرْبَعِينَ، وَ هُوَ الْمَرْوِيُّ أَيْضًا عَنْ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي رِوَايَةِ أَبِي بَصِيرٍ.

۵. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۴، ح ۱ و ۲.

الكافي: ... وَ مَضَى عليه السلام فِي شَهْرِ صَفَرٍ فِي آخِرِهِ مِنْ سَنَةِ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ، وَ مَضَى وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ أَشْهُرٍ.

تهذيب الأحكام: ... وَ قُبِضَ بِالْمَدِينَةِ مَسْمُومًا فِي صَفَرٍ سَنَةِ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِينَ مِنْ الْهَجْرَةِ، وَ كَانَ سِنُهُ يَوْمَئِذٍ سَبْعًا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً.

بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۴، ح ۱۰.

الكافي: عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُبِضَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فِي عَامِ خَمْسِينَ؛ عَاشَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم أَرْبَعِينَ سَنَةً

۶. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۶۲.

وَ قَالَ ابْنُ الْأَنْثَرِ، رِوَايَةً عَنِ الصَّادِقِ وَ الْبَاقِرِ عليهما السلام قَالَا: مَضَى أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ مُدَّةُ الْحَمَلِ، وَ كَانَ حَمْلُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ سِنَةَ أَشْهُرٍ وَ لَمْ يَكُنْ يَكُونُ مَوْلُودًا لِسِنَةِ أَشْهُرٍ فَعَاشَ، غَيْرَ الْحُسَيْنِ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عليها السلام. فَأَقَامَ أَبُو مُحَمَّدٍ مَعَ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم سَبْعَ سِنِينَ، وَ أَقَامَ مَعَ أَبِيهِ بَعْدَ وَفَاةِ جَدِّهِ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَ أَقَامَ بَعْدَ وَفَاةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَشْرَ سِنِينَ، فَكَانَ عُمُرُهُ سَبْعًا وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً؛

فَهَذَا اخْتِلَافُهُمْ فِي عُمُرِهِ.

٧. الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٤١، ح ٧.

رُويَ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ (عليهم السلام) أَنَّ الْحَسَنَ (عليه السلام) قَالَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ: إِنِّي أَمُوتُ بِالسَّمِّ كَمَا مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالُوا: وَمَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ؟ قَالَ امْرَأَتِي جَعْدَةُ بِنْتُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، فَإِنَّ مَعَاوِيَةَ يَدُسُّ إِلَيْهَا وَيَأْمُرُهَا بِذَلِكَ. قَالُوا: أَخْرِجْهَا مِنْ مَنْزِلِكَ وَبَاعِدْهَا مِنْ نَفْسِكَ. قَالَ: كَيْفَ أَخْرِجُهَا وَكَمْ تَفْعَلُ بَعْدُ شَيْئًا؟ وَكُلُّ مَا أَخْرِجُهَا مَا قَتَلْتَنِي غَيْرُهَا وَكَانَ لَهَا عِذْرٌ عِنْدَ النَّاسِ ...

٨. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٥٦، ح ٢٥.

الإرشاد: مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي جَاءَتْ بِسَبَبِ وَفَاةِ الْحَسَنِ (عليه السلام) مَا رَوَاهُ عِيسَى بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ مُعْبِرَةَ، قَالَ: أُرْسِلُ مَعَاوِيَةَ إِلَى جَعْدَةَ بِنْتِ الْأَشْعَثِ أَنْتِي مُرُوجُكِ ابْنِي يَزِيدَ، عَلَيَّ أَنْ تَسْمِي الْحَسَنَ؛ وَبَعَثَ إِلَيْهَا مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ. فَفَعَلَتْ وَسَمَّتِ الْحَسَنَ، فَسَوَّغَهَا الْمَالَ وَكَمْ يُرُوجُهَا مِنْ يَزِيدَ، فَخَلَفَ عَلَيْهَا رَجُلٌ مِنْ آلِ طَلْحَةَ، فَأَوْلَدَهَا. وَكَانَ إِذَا وَقَعَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ بَطُونِ قُرَيْشٍ كَلَامٌ، غَيَّرُوهُمْ وَقَالُوا: يَا بَنِي مُسَمَّةِ الْأَزْوَاجِ.

٩. الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٤٢، ح ٧.

رُويَ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ (عليهم السلام) ... فَأَنْصَرَفَ إِلَى مَنْزِلِهِ وَهُوَ صَائِمٌ، فَأَخْرَجَتْ لَهُ وَفَّتَ الْأُفْطَارَ - وَكَانَ يَوْمًا حَارًّا - شَرِبَتْ لَبَنًا وَ قَدْ أَلْقَتْ فِيهَا ذَلِكَ السَّمِّ، فَشَرِبَهَا....

١٠. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٤٠، ح ٧ نقل از عيون المعجزات:

قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ. وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى لِقَاءِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ أَبِي سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَ أُمِّي سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ عَمِّي جَعْفَرَ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ وَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ....

١١. الخرائج و الجرائح، ج ١، ص ٢٤٢، ح ٧.

رُويَ عَنِ الصَّادِقِ عَنِ آبَائِهِ عليهم السلام: ..... وَقَالَ: يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ قَتَلْتَنِي قَتَلَكَ اللَّهُ، وَ اللَّهُ لَا تُصِيبُنِي مَنِّي خَلْفًا. وَ لَقَدْ عَزَّكَ وَ سَخَرَ مِنْكَ، وَ اللَّهُ يُخْزِيكَ وَ يُخْزِيهِ. فَمَكَتَ عليها السلام يَوْمَئِذٍ ثُمَّ مَضَى، فَعَدَرَ مُعَاوِيَةَ بِهَا وَ لَمْ يَفِ لَهَا بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهَا.

١٢. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٥٦، ح ٢٥ نقل از ارشاد:

مِنَ الْأَخْبَارِ الَّتِي جَاءَتْ بِسَبَبِ وَفَاةِ الْحَسَنِ عليه السلام مَا رَوَاهُ عِيسَى بْنُ مِهْرَانَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ مُعْبِرَةَ قَالَتْ: ... وَ سَمَّتِ الْحَسَنَ، فَسَوَّغَهَا الْمَالَ وَ لَمْ يُرَوِّجْهَا مِنْ يَزِيدٍ ....

١٣. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ٢، ص ٢٩٢.

وَ رُويَ: .... فَلَمَّا سَقَتَهُ السَّمَّ وَ مَاتَ عليه السلام جَاءَتِ الْمَلْعُونَةُ إِلَى مُعَاوِيَةَ الْمَلْعُونِ، فَقَالَتْ: رُوِّجْنِي يَزِيدَ. فَقَالَ: اذْهَبِي، فَإِنَّ امْرَأَةً لَمْ تَصْلُحْ لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، لَا تَصْلُحُ لِابْنِي يَزِيدَ.

١٤. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ١٥.

.... وَ لَمَّا اسْتَقَرَّ الصُّلْحُ بَيْنَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ بَيْنَ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَا ذَكَرْنَا، حَرَجَ الْحَسَنُ عليه السلام إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَقَامَ بِهَا، كَاطِمًا غَيْظَهُ، لِأَزْمَاءِ مَنْزِلِهِ، مُنْتَظِرًا لِأَمْرِ رَبِّهِ جَلَّ اسْمُهُ، إِلَى أَنْ تَمَّ لِلْمُعَاوِيَةَ عَشْرُ سِنِينَ مِنْ إِمَارَتِهِ. وَ عَزَمَ عَلَى الْبَيْعَةِ لِابْنِهِ يَزِيدَ، فَدَسَّ إِلَى جَعْدَةَ بِنْتِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَ كَانَتْ زَوْجَةَ الْحَسَنِ عليه السلام مَنْ حَمَلَهَا عَلَى سَمِّهِ، وَ ضَمِنَ لَهَا أَنْ يُرَوِّجَهَا بِابْنِهِ يَزِيدَ. وَ أَرْسَلَ إِلَيْهَا مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، فَسَقَتَهُ جَعْدَةُ السَّمَّ، فَبَقِيَ عليها السلام مَرِيضًا أَرْبَعِينَ يَوْمًا، وَ مَضَى عليه السلام لِسَبِيلِهِ فِي صَفْرِ سَنَةِ خَمْسِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ، وَ لَهُ يَوْمَئِذٍ ثَمَانٌ وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً. فَكَانَتْ خِلَافَتُهُ عَشْرَ سِنِينَ. وَ تَوَلَّى أَخُوهُ وَ وَصِيَّهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام عُسْلُهُ وَ تَكْفِينَهُ، وَ دَفَنَهُ عِنْدَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهَا بِالْبَقِيْعِ.

١٥. الإحتجاج على أهل اللجاج، ج ٢، ص ٢٩١.

وَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ قَالَ: حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنَّا قَالَ: أَتَيْتُ  
الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ (عليه السلام)، فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَذَلَّتْ رِقَابَنَا وَجَعَلَتْنَا مَعْشَرَ  
الشُّعْبَةِ عَبِيداً مَا بَعِيَ مَعَكَ رَجُلٌ؟ قَالَ: وَمِمَّ ذَاكَ؟ قَالَ: قُلْتُ: بِتَسْلِيمِكَ الْأَمْرَ  
لِهَذَا الطَّاعِيَةِ.

قَالَ: وَ اللَّهُ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَاراً. وَ لَوْ وَجَدْتُ أَنْصَاراً  
لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَ نَهَارِي، حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ. وَ لَكِنِّي عَرَفْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ  
وَ بَلَوْتُهُمْ، وَ لَا يَصْلُحُ لِي مِنْهُمْ مَنْ كَانَ فَاسِداً. إِنَّهُمْ لَا وَفَاءَ لَهُمْ وَ لَا ذِمَّةَ فِي  
قَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ؛ إِنَّهُمْ لَمُخْتَلِفُونَ وَ يَقُولُونَ لَنَا إِنْ قَلُبُوهُمْ مَعَنَا وَ إِنْ سَيُوفَهُمْ  
لَمَشْهُورَةٌ عَلَيْنَا.

قَالَ: وَ هُوَ يُكَلِّمُنِي إِذْ تَنَخَّعَ الدَّمُ، فَدَعَا بِطَسْتٍ فَحَمِلَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ مِلْيَةً مِمَّا  
خَرَجَ مِنْ جَوْفِهِ مِنَ الدَّمِ.

فَقُلْتُ لَهُ: مَا هَذَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ إِنِّي لَأَرَاكَ وَجِعاً.

قَالَ: أَجَلٌ، دَسَّ إِلَيَّ هَذَا الطَّاعِيَةُ مِنْ سَقَانِي سَمّاً، فَقَدَّ وَقَعَ عَلَيَّ كَبِيدِي وَ هُوَ  
يَخْرُجُ قِطْعاً كَمَا تَرَى.

قُلْتُ: أ فَلا تَتَدَاوَى؟

قَالَ: قَدْ سَقَانِي مَرَّتَيْنِ، وَ هَذِهِ الثَّالِثَةُ لَا أَجِدُ لَهَا دَوَاءً. وَ لَقَدْ رُفِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ كَتَبَ  
إِلَى مَلِكِ الرُّومِ يَسْأَلُهُ أَنْ يُوجِّهَ إِلَيْهِ مِنَ السَّمِّ الْقَتَالِ شَرْبَةً؛ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مَلِكُ  
الرُّومِ أَنَّهُ لَا يَصْلُحُ لَنَا فِي دِينِنَا أَنْ نُعِينَ عَلَيَّ قِتَالِ مَنْ لَا يُقَاتِلُنَا. فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنَّ  
هَذَا ابْنُ الرَّجُلِ الَّذِي خَرَجَ بِأَرْضِ تِهَامَةَ، وَ قَدْ خَرَجَ يَطْلُبُ مُلْكَ أَبِيهِ، وَ أَنَا  
أُرِيدُ أَنْ أَدُسَّ إِلَيْهِ مَنْ يَسْتَقْبِيهِ ذَلِكَ، فَأَرِيحَ الْعِبَادَ وَ الْبِلَادَ مِنْهُ.

وَ وَجَّهَ إِلَيْهِ بَهْدَايَا وَ الْأَطَافِ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ مَلِكُ الرُّومِ بِهَذِهِ الشَّرْبَةِ الَّتِي دَسَّ فِيهَا،  
فَسَمِّيَتْهَا؛ وَ اشْتَرَطَ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ شَرْطاً....



عَنْ جُنَادِ بْنِ أَبِي أُمَيَّةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ؛ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طُشْتُ يُغْدَفُ فِيهِ الدَّمُ، وَ يُخْرَجُ كِبِدُهُ قِطْعَةً قِطْعَةً، مِنْ السَّمِّ الَّذِي أَسْفَاهُ مُعَاوِيَةَ (لَعَنَهُ اللهُ).

فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ! مَا لَكَ لَا تُعَالِجُ نَفْسَكَ؟

فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللهِ! بِمَاذَا أُعَالِجُ الْمَوْتَ؟

قُلْتُ: إِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.

ثُمَّ التَّمَّتْ إِلَيَّ وَ قَالَ: وَ اللهُ إِنَّهُ لِعَهْدٍ عَاهَدَهُ إِلَيْنَا رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وآله أَنْ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليها السلام. مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ.

ثُمَّ رَفَعَتِ الطُّشْتُ، وَ اتَّكَأَ صَلَوَاتُ اللهُ عَلَيْهِ.

فَقُلْتُ: عِظْنِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللهِ.

قَالَ: نَعَمْ؛ اسْتَعَدَّ لِسَفْرِكَ وَ حَصَلَ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجْلِكَ. وَ اعْلَمْ أَنَّهُ تَطَلُّبُ الدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُكَ. وَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ. وَ اعْلَمْ أَنَّكَ لَا تَكْسِبُ مِنَ الْمَالِ شَيْئًا فَوْقَ قُوَّتِكَ، إِلَّا كُنْتَ فِيهِ حَازِنًا لِعَيْرِكَ.

وَ اعْلَمْ أَنَّ فِي حَلَالِهَا حِسَابًا وَ حَرَامِهَا عِقَابًا وَ فِي الشُّبُهَاتِ عِتَابٌ. فَأَنْزِلِ الدُّنْيَا بِمَنْزِلَةِ الْمَيْتَةِ، خُذْ مِنْهَا مَا يَكْفِيكَ؛ فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ حَلَالًا، كُنْتَ قَدْ زَهَدْتَ فِيهَا. وَ إِنْ كَانَ حَرَامًا، لَمْ تَكُنْ قَدْ أَخَذْتَ مِنَ الْمَيْتَةِ. وَ إِنْ كَانَ الْعِقَابُ، فَانَّ الْعِقَابَ يَسِيرٌ.

وَ اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا، وَ اعْمَلْ لِآخِرَتِكَ كَأَنَّكَ تَمُوتُ غَدًا.

وَ إِذَا أَرَدْتَ عَزًّا بِلَا عَشِيرَةٍ وَ هَيْبَةً بِلَا سُلْطَانٍ، فَاخْرُجْ مِنْ دُلِّ مَعْصِيَةِ اللهِ إِلَى عَزِّ طَاعَةِ اللهِ عَزًّا وَ جَلًّا.

وَ إِذَا نَارَعْتَكَ إِلَى صُحْبَةِ الرَّجَالِ حَاجَةً، فَاصْحَبْ مَنْ إِذَا صَحِبْتَهُ زَانَكَ وَ إِذَا

خَدَمْتَهُ صَانَكَ وَ إِذَا أَرَدْتَ مِنْهُ مَعُونَةً أَعَانَكَ. وَ إِنْ قُلْتَ صَدَقَ قَوْلِكَ وَ إِنْ  
صَلْتَ شَدَّ صَوْلِكَ. وَ إِنْ مَدَدْتَ يَدَكَ يَفْضُلُ مَدَّهَا وَ إِنْ بَدَتْ مِنْكَ ثُلْمَةٌ سَدَّهَا وَ  
إِنْ رَأَى مِنْكَ حَسَنَةً عَدَّهَا. وَ إِنْ سَأَلْتَهُ أَعْطَاكَ وَ إِنْ سَكَتَ عَنْهُ ابْتَدَأَكَ وَ إِنْ  
نَزَلْتَ بِكَ أَحَدَ الْمَلِمَاتِ وَاسَاكَ. مَنْ لَا يَأْتِيكَ مِنْهُ الْبَوَائِقُ وَ لَا يَخْتَلِفُ عَلَيْكَ  
مِنْهُ الطَّوَالِقُ وَ لَا يَخْذُلُكَ عِنْدَ الْحَقَائِقِ، وَ إِنْ تَنَازَعْتُمَا مِنْفَسًا أَتَرَكَ.

قَالَ: ثُمَّ انْقَطَعَ نَفْسُهُ وَ اصْفَرَ لَوْنُهُ، حَتَّى خَشِيَتْ عَلَيْهِ.

وَ دَخَلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ الْأَسْوَدُ بْنُ أَبِي الْأَسْوَدِ؛ فَانْكَبَ عَلَيْهِ حَتَّى  
قَبَّلَ رَأْسَهُ وَ بَيَّنَّ عَيْنَيْهِ. ثُمَّ قَعَدَ عِنْدَهُ وَ تَسَارَّأَ جَمِيعًا. فَقَالَ أَبُو الْأَسْوَدِ: إِنَّا لِلَّهِ،  
إِنَّ الْحَسَنَ قَدْ نَعَيْتَ إِلَيْهِ نَفْسَهُ وَ قَدْ أَوْصَى إِلَيَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام.

وَ تُوُفِّيَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي يَوْمِ الْخَمِيسِ فِي آخِرِ صَفَرٍ سَنَةِ خَمْسِينَ مِنْ  
الْهِجْرَةِ وَ لَهُ سَبْعٌ وَ أَرْبَعُونَ سَنَةً.

۱۷. کافی، ج ۱، ص ۳۰۳.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام يَقُولُ: ..... «فَمَضَى الْحُسَيْنُ علیه السلام  
إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ، ثُمَّ أَخْرَجَهُ، فَدَفَنَهُ بِالْبَيْعِ»

۱۸. الأمالی (للطوسی)، ص ۱۵۹ - ۱۶۰.

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام عَلَى أَخِيهِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام  
فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ.

فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ تَجِدُكَ يَا أَخِي؟

قَالَ: أَجِدُنِي فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الْآخِرَةِ وَ آخِرِ يَوْمٍ مِنْ أَيَّامِ الدُّنْيَا، وَ اعْلَمْ  
أَنِّي لَا أَسْبِقُ أَجْلِي، وَ أَنِّي وَارِدٌ عَلَى أَبِي وَ جَدِّي علیه السلام، عَلَى كُرْهِ مِنِّي لِفِرَاقِكَ  
وَ فِرَاقِ إِخْوَتِكَ وَ فِرَاقِ الْأَحِبَّةِ، وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ مَقَالَتِي هَذِهِ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ، بَلْ  
عَلَى مَحَبَّةِ مِنِّي لِلِقَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليه وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام  
وَ لِقَاءِ فَاطِمَةَ وَ حَمْرَةَ وَ جَعْفَرَ علیه السلام، وَ فِي اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ) خَلْفٌ مِنْ كُلِّ هَالِكٍ، وَ

عَزَاءً مِنْ كُلِّ مُصِيبَةٍ، وَ دَرَكٌ مِنْ كُلِّ مَا فَاتَ.

رَأَيْتَ يَا أَخِي كَيْدِي أَنِفًا فِي الطَّسْتِ، وَ لَقَدْ عَرَفْتَ مَنْ دَهَانِي، وَ مِنْ أَيْنَ أُتَيْتَ، فَمَا أَنْتَ صَانِعٌ بِهِ يَا أَخِي؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: أَقْتَلُهُ وَ اللَّهُ.

قَالَ: فَلَا أَخْبِرَكَ بِهِ أَبَدًا حَتَّى نَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، وَ لَكِنْ اكْتُبْ: «هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، أَوْصَى أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَ أَنَّهُ يَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ، لَا شَرِيكَ لَهُ فِي الْمُلْكِ، وَ لَا وَلِيٍّ لَهُ مِنَ الدُّلِّ، وَ أَنَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا، وَ أَنَّهُ أَوْلَى مَنْ عُبِدَ وَ أَحَقُّ مَنْ حُمِدَ، مِنْ أَطَاعَهُ رَشَدًا، وَ مَنْ عَصَاهُ غَوَى، وَ مَنْ تَابَ إِلَيْهِ اهْتَدَى. فَانِّي أَوْصِيكَ يَا حُسَيْنُ بِمَنْ خَلَفْتُ مِنْ أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ أَهْلِ بَيْتِيكَ، أَنْ تَصْفَحَ عَنْ مُسِيئِهِمْ، وَ تَقْبَلَ مِنْ مُحْسِنِهِمْ، وَ تَكُونَ لَهُمْ خَلْفًا وَ وَاوِدًا، وَ أَنْ تَدْفِنَنِي مَعَ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَانِّي أَحَقُّ بِهِ وَ بَيْتِيهِ مِمَّنْ أُدْخِلَ بَيْتَهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ وَ لَا كِتَابٍ جَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِهِ، قَالَ اللَّهُ (تَعَالَى) فِيمَا أَنْزَلَهُ عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه وآله فِي كِتَابِهِ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ».

فَوَاللَّهِ مَا أَدْنُ لَهُمْ فِي الدُّخُولِ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِهِ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، وَ لَا جَاءَهُمُ الْإِذْنُ فِي ذَلِكَ مِنْ بَعْدِ وَفَاتِهِ، وَ نَحْنُ مَا دُونُ لَنَا فِي التَّصَرُّفِ فِيمَا وَرَثَاهُ مِنْ بَعْدِهِ، فَإِنْ أَبَتْ عَلَيْكَ الْإِمْرَأَةُ فَأَنْشُدْكَ بِالْقَرَابَةِ الَّتِي قَرَّبَ اللَّهُ (عَزَّ وَ جَلَّ) مِنْكَ، وَ الرَّجْمِ الْمَأْسَاةِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، أَنْ لَا تَهْرِيقَ فِيَّ مِخْجَمَةً مِنْ دَمٍ، حَتَّى نَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَنَحْتَصِمَ إِلَيْهِ، وَ نُخِيرَهُ بِمَا كَانَ مِنَ النَّاسِ إِلَيْنَا بَعْدَهُ». ثُمَّ قُبِضَ عليه السلام.

١٩. الكافي، ج ١، ص ٣٠٢، ح ٣.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: لَمَّا احْتَضَرَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ لِلْحُسَيْنِ: يَا أَخِي! إِنِّي أَوْصِيكَ بِوَصِيَّةٍ فَاحْفَظْهَا، فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَهَيِّسْنِي، ثُمَّ وَجَّهْنِي إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لِأُحَدِّثَ بِهِ عَهْدًا، ثُمَّ اصْرِفْنِي إِلَى

أُمِّي فَاطِمَةَ عليها السلام، ثُمَّ رُدُّنِي فَادْفِنِّي بِالتَّبِيعِ.....

۲۰. تقریب المعارف، ص ۲۶۱.

رَوَاهُ التَّفَهِيُّ مِنْ عِدَّةِ طُرُقٍ، عَنْ قَيْسِ بْنِ أَبِي حَازِمٍ قَالَ: أَتَيْتُ عَلِيًّا عليه السلام أَشْتَشْفِعُ بِهِ إِلَيَّ عُمَانَ، فَقَالَ: إِلَيَّ حَمَالِ الْخَطَايَا!

تقریب المعارف، ص ۲۹۴.

ذَكَرَ فِي تَارِيخِهِ مِنْ عِدَّةِ طُرُقٍ: أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام كَانَ يَسْتَنْفِرُ النَّاسَ وَ يَقُولُ: انْفِرُوا إِلَيَّ أُنْتُمْ الْكُفْرُ وَ بَقِيَّةُ الْأَحْزَابِ وَ أَوْلِيَاءِ الشَّيْطَانِ، انْفِرُوا إِلَيَّ مَنْ يَقُولُ: كَذَبَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ﷺ، انْفِرُوا إِلَيَّ مَنْ يَمَاتِلُ عَلَيَّ دَمَ حَمَالِ الْخَطَايَا، وَ اللَّهُ إِنَّهُ لَيُحِيلُ خَطَايَاهُمْ إِلَيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَنْقُصُ مِنْ أَوْزَارِهِمْ شَيْءٌ.

۲۱. الأمالی (للطوسي)، ص ۱۶۰ - ۱۶۱.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَدَعَانِي الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ وَ عَلِيَّ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ فَقَالَ: اغْسِلُوا ابْنَ عَمِّكُمْ، فَغَسَلْنَاهُ وَ حَنَطْنَاهُ وَ أَلْبَسْنَاهُ أَكْفَانَهُ، ثُمَّ خَرَجْنَا بِهِ حَتَّى صَلَّيْنَا عَلَيْهِ فِي الْمَسْجِدِ، وَ إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام أَمَرَ أَنْ يُفْتَحَ الْبَيْتُ، فَحَالَ دُونَ ذَلِكَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَ آلَ أَبِي سُفْيَانَ وَ مَنْ حَصَرَ هُنَاكَ مِنْ وُلْدِ عُمَانَ بْنِ عَفَّانَ، وَ قَالُوا: أَيْدِقُنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عُمَانَ الشَّهِيدَ الْقَتِيلَ ظُلْمًا بِالتَّبِيعِ بِشَرِّ مَكَانٍ، وَ يُدْفَنُ الْحَسَنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ اللَّهُ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا حَتَّى تُكْسَرَ السُّيُوفُ بَيْنَنَا وَ تَنْقُصَ الرِّمَاحُ وَ يَنْفُذَ النَّيْلُ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: أَمَا وَ اللَّهُ الَّذِي حَرَّمَ مَكَّةَ، لِلْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَاطِمَةَ أَحَقُّ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ بَيْتِهِ مِمَّنْ أُدْخِلَ بَيْتَهُ بِغَيْرِ إِذْنِهِ، وَ هُوَ وَ اللَّهُ أَحَقُّ بِهِ مِنْ حَمَالِ الْخَطَايَا، مُسِيرِ أَبِي ذَرٍّ (رَحِمَهُ اللَّهُ)، الْفَاعِلِ بِعَمَّارٍ مَا فَعَلَ، وَ بَعْدِ اللَّهِ مَا صَنَعَ، الْحَامِي الْحِمَى، الْمُؤْوِي لِطَرِيدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، لِكَيْتُمْ صِرْتُمْ بَعْدَهُ الْأَمْرَاءَ، وَ بَايَعْتُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ الْأَعْدَاءَ وَ أَبْنَاءَ الْأَعْدَاءِ.

۲۲. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۱، ح ۷ نقل از عيون المعجزات:

فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ شَأْنِهِ وَ حَمَلَهُ لِيُدْفِنَهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، رَكِبَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ طَرِيدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْلَةً وَ أَتَى عَائِشَةَ، فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ الْحُسَيْنَ يُرِيدُ أَنْ يُدْفِنَ أَخَاهُ الْحَسَنَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَ اللَّهُ إِنْ دُفِنَ مَعَهُ لِيُدْهَبَنَّ فَخْرُ أَبِيكَ وَ صَاحِبِهِ عُمَرَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

قَالَتْ: فَمَا أَصْنَعُ يَا مَرْوَانُ؟

قَالَ: الْحَقِّي بِهِ وَ اْمْنَعِيهِ مِنْ أَنْ يُدْفَنَ مَعَهُ.

قَالَتْ: وَ كَيْفَ أَلْحَقُهُ؟

قَالَ: اِرْكَبِي بَعْلَتِي هَذِهِ. فَنَزَلَ عَنِ بَعْلَتِهِ وَ رَكِبْتُهَا وَ كَانَتْ تُؤَزُّ النَّاسَ وَ بَنِي أُمِّيَّةَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَحْرِضُهُمْ عَلَى مَنَعِهِ مِمَّا هَمَّ بِهِ .....

۲۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵۱ - ۱۵۳، ح ۲۲ نقل از امالی طوسی:

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَ كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ انْصَرَفَ، فَسَمِعْتُ اللَّعْطَ وَ خِيفْتُ أَنْ يُعَجَّلَ الْحُسَيْنَ عَلَى مَنْ قَدْ أَقْبَلَ. وَ رَأَيْتُ شَخْصًا عَلِمْتُ الشَّرَّ فِيهِ، فَأَقْبَلْتُ مُبَادِرًا، فِذَا أَنَا بِعَائِشَةَ فِي أَرْبَعِينَ رَاكِبًا عَلَى بَعْلِ مَرْحَلٍ، تَقْدُمُهُمْ وَ تَأْمُرُهُمْ بِالْقِتَالِ.

فَلَمَّا رَأَيْتِي، قَالَتْ: إِلَيَّ يَا ابْنَ عَبَّاسِ! لَقَدْ اجْتَرَأْتُمْ عَلَيَّ فِي الدُّنْيَا تُؤَدُّونَنِي مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى، تُرِيدُونَ أَنْ تُدْخِلُوا بَيْتِي مِنْ لَا أَهْوَى وَ لَا أَجِبُ.

فَقُلْتُ: وَ اسْوَأَ تَأَاهُ! يَوْمٌ عَلَى بَعْلِ وَ يَوْمٌ عَلَى جَمَلٍ، تُرِيدِينَ أَنْ تُطْفِئِي نُورَ اللَّهِ وَ تُقَاتِلِي أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ تَحُولِي بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَيْنَ حَبِيبِهِ أَنْ يُدْفَنَ مَعَهُ، اِرْجِعِي فَقَدْ كَفَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الْمُؤْنَةَ وَ ...

۲۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۰، ح ۷ نقل از عيون المعجزات:

كَانَتْ تُؤَزُّ النَّاسَ وَ بَنِي أُمِّيَّةَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَحْرِضُهُمْ عَلَى مَنَعِهِ مِمَّا هَمَّ بِهِ. فَلَمَّا قَرُبَتْ مِنْ قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَ كَانَ قَدْ وَصَلَتْ جَنَازَةَ الْحَسَنِ، فَرَمَتْ بِنَفْسِهَا عَنِ الْبَعْلَةِ، وَ قَالَتْ: وَ اللَّهُ لَا يُدْفَنُ الْحَسَنَ هَاهُنَا أَبَدًا أَوْ تُجَزَّ هَذِهِ، وَ أَوْمَتْ بِبَيْدِهَا إِلَى شَعْرِهَا .....

۲۵. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵۷ نقل از مناقب:

وَرَمَوْا بِالنَّبَالِ جَنَازَتَهُ، حَتَّى سُلِّ مِنْهَا سَبْعُونَ نَبْلًا، فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ بَعْدَ كَلَامٍ:  
جَمَلْتِ وَ بَعَلْتِ وَ لَوْ عِشْتَ لَفَقَيْلْتِ.

۲۶. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۵۷.

عَنْ زِيَادِ الْمُخَارِقِيِّ قَالَ: لَمَّا حَضَرَتِ الْحَسَنَ عليه السلام الْوَفَاةُ .... وَ قَالَ  
الْحُسَيْنُ عليه السلام: وَ اللَّهُ لَوْ لَا عَهْدُ الْحَسَنِ إِلَيَّ بِحَقِّنِ الدَّمَاءِ وَ أَنْ لَا أَهْرِيقَ فِي أَمْرِهِ  
مِخْجَمَةً دَمٍ، لَعَلِمْتُمْ كَيْفَ تَأْخُذُ سُيُوفُ اللَّهِ مِنْكُمْ مَا خَذَهَا، وَ قَدْ نَقَضْتُمْ الْعَهْدَ  
بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ، وَ أَبْطَلْتُمْ مَا اشْتَرَطْنَا عَلَيْكُمْ لِأَنْفُسِنَا.

وَ مَضَوْا بِالْحَسَنِ عليه السلام، فَدَفَنُوهُ بِالْبَقِيعِ، عِنْدَ جَدَّتِهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ أَسَدِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ  
عَبْدِ مَنَافٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا.

۲۷. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۴ - ۱۴۶.

رَوَى الْمَدَائِنِيُّ عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنِ أَسْمَاءَ قَالَ: لَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ عليه السلام أَخْرَجُوا  
جَنَازَتَهُ، فَحَمَلَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ سَرِيرَهُ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: تَحْمِلُ الْيَوْمَ  
جَنَازَتَهُ وَ كُنْتُ بِالْأَمْسِ تُجَرِّعُهُ الْغَيْظُ! قَالَ مَرْوَانُ: نَعَمْ، كُنْتُ أَفْعَلُ ذَلِكَ بِمَنْ  
يُوزَنُ حِلْمُهُ الْجِبَالَ.

۲۸. مناقب آل أبي طالب عليه السلام ج ۴، ص ۴۵.

۲۹. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۹، ح ۱۶ نقل از امالی صدوق

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم كَانَ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ، إِذْ أَقْبَلَ  
الْحَسَنُ عليه السلام. فَلَمَّا رَأَاهُ بَكَى. ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ يَا بُنَيَّ. فَمَا زَالَ يُدْنِيهِ حَتَّى  
أَجْلَسَهُ عَلَيَّ فَخَذَهُ الْيَمْنَى.

وَ سَأَقِ الْحَدِيثَ إِلَى أَنْ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله وسلم: وَ أَمَّا الْحَسَنُ، فَإِنَّهُ ابْنِي وَ  
وَلَدِي وَ مَنِي وَ قُرَّةُ عَيْنِي وَ ضِيَاءُ قَلْبِي وَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ  
الْجَنَّةِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْأُمَّةِ، أَمْرُهُ أَمْرِي وَ قَوْلُهُ قَوْلِي، مَنْ تَبِعَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي وَ

مَنْ عَصَاهُ فَلَيْسَ مِنِّي.

وَإِنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ تَذَكَّرْتُ مَا يَجْرِي عَلَيْهِ مِنَ الدُّلِّ بَعْدِي؛ فَلَا يَزَالُ الْأَمْرُ بِهِ  
حَتَّى يُقْتَلَ بِالسَّمِّ ظُلْمًا وَ عُدْوَانًا. فَعِنْدَ ذَلِكَ تَبَكَى الْمَلَائِكَةُ وَ السَّبْعُ الشَّدَادُ  
لِمَوْتِهِ، وَ بَيَّكِبَهُ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الطَّيْرُ فِي جَوْ السَّمَاءِ وَ الْحَيَاتَانُ فِي جَوْفِ الْمَاءِ.  
فَمَنْ بَكَاهُ لَمْ تَعَمْ عَيْنُهُ يَوْمَ تَعْمَى الْعُيُونُ. وَ مَنْ حَزَنَ عَلَيْهِ لَمْ يَحْزَنْ قَلْبُهُ يَوْمَ  
تَحْزَنُ الْقُلُوبُ. وَ مَنْ زَارَهُ فِي بَقِيعِهِ ثَبَّتَتْ قَدَمُهُ عَلَى الصَّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ  
الْأَقْدَامُ. .

## مستندات فصل پنجم

۱. پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ را به لقب «عالم» مفتخر نمودند:

الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم، ص ۳۰۹.

قال ابن عباس رضی اللہ عنہما: قال رسول اللہ ﷺ: أتانی جبریل ﷺ  
بدرنوک من الجنة، فجلست علیہ.

فلما صرت بین یدی ربی علمنی و ناجانی، فما علمنی شیئا الا علمته علی بن  
أبی طالب، فهو باب مدينة علمی. ثم دعاه الیه و قال له: یا علی سلمک  
سلمی، و حربک حربی، و أنت العالم العلم فی ما بینی و بین أمتی بعدی.

۲. لقب «صدیق» را پیامبر برای امیرالمؤمنین ﷺ فرموده اند:

بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج ۱، ص ۸۴، ح ۳.

عَنْ عَبْدِ الرَّحِيمِ الْقَصِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أُمَّتِي  
عُرِضَتْ عَلَيَّ عِنْدَ الْمَيْتَاتِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي عَلَيَّ. وَكَانَ أَوَّلَ  
مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي حَيْثُ بُعِثْتُ؛ فَهُوَ الصَّدِيقُ الْأَكْبَرُ.

البته بنا بر یک حدیث که قمی از امام صادق ﷺ روایت کرده، در شب



هجرت، در غار ثور، پیامبر خطاب به ابوبکر خبری از باطن وی به او دادند و فرمودند: تو «صدیق» هستی، [و شاید به تعریض و کنایه] به این معنای که در دل، تصدیق کردی که مرا ساحر بشماری.

تفسیر علی بن ابراهیم قمی، ج ۱، ص ۲۹۰ ذیل سوره توبه.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فِي الْغَارِ، قَالَ لِفُلَانٍ: كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى سَفِينَةِ جَعْفَرٍ فِي أَصْحَابِهِ - يَتُومُ فِي الْبَحْرِ، - وَ أَنْظِرُ إِلَى الْأَنْصَارِ مُحْتَسِبِينَ فِي أَفْنِيَّتِهِمْ.

فَقَالَ فُلَانٌ: وَ تَرَاهُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَأَرْنِيهِمْ. فَمَسَحَ عَلَى عَيْنَيْهِ فَرَأَهُمْ.

فَقَالَ فِي نَفْسِهِ: الْآنَ صَدَّقْتُ أَنَّكَ سَاحِرٌ.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: أَنْتَ الصَّدِيقُ

۳. بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام ج ۱، ص ۲۱۲ باب ما عند

الأئمة عليهم السلام من اسم الله الأعظم و علم الكتاب ..... ح ۱.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: كُنْتُ عِنْدَهُ، فَذَكَرُوا سُلَيْمَانَ وَ مَا أُعْطِيَ مِنَ الْعِلْمِ وَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْمُلْكِ.

فَقَالَ لِي: وَ مَا أُعْطِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ إِنَّمَا كَانَ عِنْدَهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ مِنَ الْإِسْمِ الْأَعْظَمِ، وَ صَاحِبِكُمْ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ». وَ كَانَ وَ اللَّهُ عِنْدَ عَلِيِّ عليه السلام عِلْمُ الْكِتَابِ.

فَقُلْتُ: صَدَّقْتَ وَ اللَّهُ جَعَلْتُ فِدَاكَ.

بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد عليهم السلام ج ۱، ص ۲۱۴ باب ما عند

الأئمة عليهم السلام من اسم الله الأعظم و علم الكتاب ... ح ۱۰.

عَنْ مُثْنَى قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ. قَالَ: نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ عليه السلام بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ فِي الْأُمَّةِ بَعْدَهُ.

۴. تفسیر فوات الکوفی ص ۱۹۰، ذیل آیه ۱۷ سوره هود.

عَنْ عَبَادِ بْنِ عَبِيدِ اللَّهِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ هُوَ عَلَى الْمِنْبَرِ، قَالَ: وَ اللَّهُ مَا جَرَّتِ الْمَوَاسِي عَلَى رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ آيَةٌ أَوْ آيَتَانِ.

قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ: مَا نَزَلَ فِيكَ آيَةٌ.

قَالَ: فَغَضِبَ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنَّكَ لَوْ لَا أَنْتَ سَأَلْتَنِي عَلَى رُءُوسِ الْقَوْمِ مَا حَدَّثْتِكَ. هَلْ تَقْرَأُ سُورَةَ هُودٍ؟ ثُمَّ قَرَأَ: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ»، فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: مَا جَرَّتِ الْمَوَاسِي عَلَى رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ إِلَّا نَزَلَ فِيهِ آيَةٌ أَوْ آيَتَانِ.

۵. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج ۳، ص ۱۳۲، ح ۵۳۵؛ نقل از بشارة المصطفی، ص ۹۲، ح ۲۴.

قیل لجعفرین محمد علیه السلام: ما أراد رسول الله ﷺ بقوله لعلي عليه السلام يوم الغدير: من كنت مولاه فعلى مولاه؟

فاستوى قاعدا، ثم قال: سئل عنها والله رسول الله ﷺ، فقال: الله مولاي و أولى بی من نفسی لا أمر لی معه، و أنا مولی المؤمنین و أولى بهم من أنفسهم لا أمر لهم معی، و من كنت مولاه و أولى به من نفسه فعلي بن أبي طالب مولاه و أولى به من نفسه لا أمر له معه.

۶. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۹۲ - ۲۹۳.

فِي رِوَايَةِ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام: ..... فَلَمَّا اجْتَمَعَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ الْخَيُْولُ، رَحَلَ مِنْ تَبِيَّةِ الْوُدَاعِ، وَ خَلَّفَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى الْمَدِينَةِ. فَأَوْجَفَ الْمُتَافِقُونَ بِعَلِيِّ عليه السلام، فَقَالُوا: مَا خَلَقَهُ إِلَّا تَشْوُماً بِهِ.

فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيًّا، فَأَخَذَ سَيْفَهُ وَ سِلَاحَهُ وَ لَحِقَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ بِالْجُرْفِ.

فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ: يَا عَلِيُّ! أَلَمْ أُخَلِّفَكَ عَلَى الْمَدِينَةِ؟

قَالَ: نَعَمْ، وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ زَعَمُوا أَنَّكَ خَلَفْتَنِي تَشَوْمًا بِي.

فَقَالَ: كَذَبَ الْمُنَافِقُونَ. يَا عَلِيُّ! أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ، بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟ وَ إِنْ كَانَ بَعْدِي نَبِيٌّ لَقُلْتُ أَنْتَ. وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ أَنْتَ وَ زِيرِي وَ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.

فَرَجَعَ عَلِيُّ عليه السلام إِلَى الْمَدِينَةِ.

۷. بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۲۳ - ۱۲۷، ح ۱۶ به نقل از احتجاج، از کتاب

سلیم بن قیس.

فَلَمَّا مَاتَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام از دَادَ الْبَلَاءِ وَ الْفِتْنَةِ، فَلَمْ يَبْقَ لِلَّهِ وَ لِي إِلَّا خَائِفٌ عَلَى نَفْسِهِ أَوْ مَقْتُولٌ أَوْ طَرِيدٌ أَوْ شَرِيدٌ.

فَلَمَّا كَانَ قَبْلَ مَوْتِ مُعَاوِيَةَ بِسِتِّينَ، حَجَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ مَعَهُ، وَ قَدْ جَمَعَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام بَنِي هَاشِمٍ رِجَالَهُمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ مَوَالِيَهُمْ وَ شِيعَتَهُمْ، مَنْ حَجَّ مِنْهُمْ وَ مَنْ لَمْ يَحْجْ، وَ مَنْ بِالْأَمْصَارِ مِمَّنْ يَعْرِفُونَهُ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ. ثُمَّ لَمْ يَدَعْ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مِنْ أُنْبَائِهِمْ وَ التَّابِعِينَ وَ مِنَ الْأَنْصَارِ الْمَعْرُوفِينَ بِالصَّلَاحِ وَ النُّسْكِ إِلَّا جَمَعَهُمْ.

فَلَجِئْتُمْ إِلَيْهِمْ بِمَنِيٍّ أَكْثَرُ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ؛ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام فِي سُرَادِقِهِ عَامَّتُهُمُ التَّابِعُونَ وَ أُنْبَاءُ الصَّحَابَةِ. فَقَامَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فِيهِمْ خَطِيبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ:

أَمَا بَعْدُ! فَإِنَّ هَذَا الطَّاعِيَةَ قَدْ صَنَعَ بِنَا وَ بِشِيعَتِنَا مَا قَدْ عَلِمْتُمْ وَ رَأَيْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ وَ بَلَّغْتُمْ. وَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ أَشْيَاءَ؛ فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدَّقُونِي وَ إِنْ كَذَبْتُ فَكَذِّبُونِي. اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُمُوا قَوْلِي، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ قَبَائِلِكُمْ مِنْ أَمْنَتُمْ وَ وَتَقْتُمْ بِهِ، فَادْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ. فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ

يُنْدَرِسَ هَذَا الْحَقُّ وَيَذْهَبَ. وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ.

فَمَا تَرَكَ الْحُسَيْنُ عليه السلام شَيْئاً أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا قَالَهُ وَفَسَّرَهُ، وَلَا شَيْئاً قَالَهُ الرَّسُولُ صلى الله عليه وآله فِي أَبِيهِ وَأُمِّهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا رَوَاهُ. وَكُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ الصَّحَابَةُ: اللَّهُمَّ نَعَمْ، قَدْ سَمِعْنَاهُ وَشَهِدْنَاهُ؛ وَيَقُولُ التَّابِعُونَ: اللَّهُمَّ قَدْ حَدَّثْنَاهُ مَنْ نُصَدِّقُهُ وَنَأْتِمُنُّهُ؛ حَتَّى لَمْ يَبْرُكْ شَيْئاً إِلَّا قَالَهُ.

ثُمَّ قَالَ: أَنْشِدْكُمْ بِاللَّهِ إِلَّا رَجَعْتُمْ وَحَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَتَّبِعُونَ بِهِ. ثُمَّ نَزَلَ وَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْ ذَلِكَ.

## مستندات فصل ششم

١. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ٢٠.

أولاد الحسن بن علي عليه السلام خمسة عشر ولدا ذكرا و أنثى: زيد بن الحسن و أخته أم الحسن و أم الحسين، أمهم أم بشير بنت أبي مسعود عقبة بن عمرو بن ثعلبة الخزرجية. و الحسن بن الحسن، أمه خولة بنت منظور الفزارية. و عمرو بن الحسن و أخواه القاسم و عبد الله ابنا الحسن، أمهم أم ولد. و عبدالرحمن بن الحسن، أمه أم ولد. و الحسين بن الحسن الملقب بالأثرم و أخوه طلحة بن الحسن و أختهما فاطمة بنت الحسن، أمهم أم اسحاق بنت طلحة بن عبيد الله التيمي. و أم عبدالله و فاطمة و أم سلمة و رقية بنات الحسن عليه السلام لأمهات أولاد شتى.

٢. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ٢١.

فَذَكَرَ أَصْحَابُ السِّيَرَةِ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ الْحَسَنِ كَانَ يَلِي صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَلَمَّا وُتِّي سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كَتَبَ إِلَيَّ عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ: أَمَّا بَعْدُ فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي هَذَا فَأَعْرِضْ زَيْدًا عَنْ صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَادْفَعْهَا إِلَى فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ، رَجُلٍ مِنْ قَوْمِهِ، وَاعْنُ عَلَى مَا اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ وَ السَّلَامُ.

فَلَمَّا اسْتُخْلِفَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، إِذَا كِتَابٌ قَدْ جَاءَ مِنْهُ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ زَيْدَ بْنَ  
الْحَسَنِ شَرِيفُ بَنِي هَاشِمٍ وَ ذُو سِنِّهِمْ. فَإِذَا جَاءَكَ كِتَابِي هَذَا، فَارُدُّ إِلَيْهِ  
صَدَقَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَعِنُّهُ عَلَى مَا اسْتَعَانَكَ عَلَيْهِ وَ السَّلَامُ.

٣. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ٢، ص ٢٢.

فَمَنَّ رَأَاهُ قَدَامَهُ بِنُ مُوسَى الْجَمَحِيِّ فَقَالَ:

فَإِنَّ يَكُ زَيْدٌ غَالَتِ الْأَرْضُ شَخْصَهُ

فَقَدْ بَانَ مَعْرُوفٌ هُنَاكَ وَ جُودُ

وَ إِنَّ يَكُ أَمْسَى رَهْنٌ رَمْسٍ فَقَدْ تَوَى

بِهِ وَ هُوَ مَحْمُودُ الْفِعَالِ فَقِيدُ

سَمِيعٌ إِلَى الْمُعْتَرِّ يَعْلَمُ أَنَّهُ

سَيَطْلُبُهُ الْمَعْرُوفُ ثُمَّ يَعُودُ

وَ لَيْسَ بِقَوْلٍ وَ قَدْ حَطَّ رَحْلُهُ

لِمُتَمِّسِ الْمَعْرُوفِ أَيْنَ تُرِيدُ

إِذَا قَصَرَ الْوَعْدُ الدَّيْنِيُّ نَمَا بِهِ

إِلَى الْمَجْدِ آبَاءُ لَهُ وَ جُدُودُ

مَبَاذِيلُ لِمَمُولَى مَحَاشِيدُ لِلْقَرَى

وَ فِي الرَّوْعِ عِنْدَ النَّائِبَاتِ أَسُودُ

إِذَا انْتَحَلَ الْعِزُّ الطَّرِيفُ فَإِنَّهُمْ

لَهُمْ إِزْتُ مَجْدٍ مَا يُرَامُ تَلِيدُ

إِذَا مَاتَ مِنْهُمْ سَيِّدٌ قَامَ سَيِّدٌ

كَرِيمٌ يُبْنِي بَعْدَهُ وَ يَتَّيِدُ.

٤. رياض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ١، ص ١٥٠.

.... خرج زيد من الدنيا و له تسعون سنة، و لم يدع الإمامة و لا ادعاها له أحد، لأنه كان مسالماً لبنى امية.

٥. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ٢٣.

وَ زَيْدِي فَأَلِإِمَامِي يَعْتَمِدُ فِي الْإِمَامَةِ النَّصُوصَ وَ هِيَ مَعْدُومَةٌ فِيهِ وَوَلِدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِاتِّفَاقٍ. وَ لَمْ يَدَّعِ ذَلِكَ أَحَدٌ مِنْهُمْ لِنَفْسِهِ فَيَقَعُ فِيهِ إِزْتِيَابٌ. وَ الرَّيْدِيُّ يُرَاعِي فِي الْإِمَامَةِ بَعْدَ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدَّعْوَةَ وَ الْجِهَادَ. وَ زَيْدِيٌّ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مُسَالِمًا لِبَنِي أُمَيَّةٍ وَ مُتَقَلِّدًا مِنْ قَبْلِهِمُ الْأَعْمَالِ، وَ كَانَ رَأْيُهُ التَّيَيُّبَةَ لِأَعْدَائِهِ وَ التَّأَلُّفَ لَهُمْ وَ الْمُدَارَاةَ، وَ هَذَا يُضَادُّ عِنْدَ الرَّيْدِيِّ عِلَامَاتِ الْإِمَامَةِ، كَمَا حَكَيْنَاهُ.

فَأَمَّا الْحُسُويَّةُ فَإِنَّهَا تَدِينُ بِإِمَامَةِ بَنِي أُمَيَّةٍ، وَ لَا تَرَى لِوَلَدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِمَامَةً عَلَى حَالٍ.

وَ الْمُعْتَزِلَةُ لَا تَرَى الْإِمَامَةَ إِلَّا فِي مَنْ كَانَ عَلَى رَأْيِهَا فِي الْإِعْتِزَالِ وَ مَنْ تَوَلَّوْا هُمْ الْعَقْدُ لَهُ بِالشُّورَى وَ الْإِخْتِيَارِ؛ وَ زَيْدٌ عَلَى مَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ خَارِجٌ عَنْ هَذِهِ الْأَحْوَالِ.

وَ الْخَوَارِجُ لَا تَرَى إِمَامَةً مَنْ تَوَلَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَ زَيْدٌ كَانَ مُتَوَلِّيًا أَبَاهُ وَ جَدَّهُ بِأَخْتِلَافٍ.

٦. قال صاحب عمدة الطالب: ان زيد بن الحسن بن علي عليه السلام كان يتولى صدقات رسول الله ﷺ، و تخلف عن عمه الحسين عليه السلام و لم يخرج معه الى العراق، و بايع بعد قتل عمه عبد الله بن الزبير، لأن أخته كان تحته. فلما قتل عبد الله أخذ زيد بيد أخته و رجع الى المدينة، و عاش مائة سنة، و قيل خمسا و تسعين. و مات بين مكة و المدينة.

٧. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ٢٤.

فأما الحسن بن الحسن عليه السلام فكان جليلاً رئيساً فاضلاً ورعاً. و كان يلي

صدقات أميرالمؤمنين (علیه السلام) فی وقته. وَ لَهُ مَعَ الْحَجَّاجِ خَبْرٌ رَوَاهُ الرَّبِيعِيُّ  
بِكَارٍ، قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ وَالْيَا صَدَقَاتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فِي عَصْرِه،  
فَسَايَرُ يَوْمًا الْحَجَّاجُ بِنَ يُوْسُفَ فِي مَوْكِبِهِ، وَ هُوَ إِذْ ذَاكَ امِيرُ الْمَدِينَةِ.

فَقَالَ لَهُ الْحَجَّاجُ: اَدْخُلْ عَمْرَيْنَ عَلَيَّ مَعَكَ فِي صَدَقَةِ اَبِيهِ، فَاِنَّهُ عَمُّكَ وَ بَيْتُهُ  
اَهْلِكَ. فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ: لَا اُعَيِّرُ شَرْطَ عَلِيٍّ وَ لَا اَدْخُلُ فِيهَا مَنْ لَمْ يَدْخُلْ.

فَقَالَ لَهُ الْحَجَّاجُ: اِذَا اَدْخَلْتَهُ اَنَا مَعَكَ. فَتَكَصَّ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْهُ، حَتَّى غَفَلَ  
الْحَجَّاجُ. ثُمَّ تَوَجَّهَ اِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ حَتَّى قَدِمَ عَلَيْهِ.... فَاخْبَرَهُ بِقَوْلِ الْحَجَّاجِ.  
فَقَالَ: لَيْسَ ذَلِكَ لَهُ، اَكْتُبْ اِلَيْهِ كِتَابًا لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَكَتَبَ اِلَيْهِ وَ وَصَلَ الْحَسَنُ بِنَ  
الْحَسَنِ، فَاَحْسَنَ صِلَتَهُ.

٨. الإرشاد فی معرفة حجج الله على العباد، ج ٢، ص ٢٥.

وَ كَانَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ حَضَرَ مَعَ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) الطَّفَّ. فَلَمَّا قُتِلَ  
الْحُسَيْنُ وَ اَسْرَ الْبَاقُونَ مِنْ اَهْلِهِ، جَاءَهُ اَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ، فَاتَتْرَعَهُ مِنْ بَيْنِ  
الْاَسْرَى وَ قَالَ: وَ اَللهِ لَا يُوْصَلُ اِلَى ابْنِ خَوْلَةَ اَبَدًا. فَقَالَ عَمْرُؤُا سَعِدُ: دَعُوا  
لِابِي حَسَانَ ابْنَ اُخْتِهِ.

٩. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٦٧.

وَ رُوِيَ أَنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ (علیه السلام) خَطَبَ اِلَى عَمِّهِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) اِحْدَى ابْنَتَيْهِ.  
فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ (علیه السلام): اخْتَرِ يَا بَنِيَّ اَحَبَّهُمَا اِلَيْكَ. فَاسْتَحْيَا الْحَسَنُ وَ لَمْ يُحِرْ  
جَوَابًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ (علیه السلام): فَاِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ، فَهِيَ اَكْثَرُهُمَا  
شَبَهًا بِفَاطِمَةَ اُمِّي بِنْتِ رَسُولِ اللهِ (صلى الله عليه وآله).

١٠. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٦٧.

وَ قُبِضَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ، وَ لَهُ خَمْسُ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً. رَحِمَهُ اللهُ. وَ اَخُوهُ زَيْدُ  
بِنُ الْحَسَنِ حَى وَ وَصَّى اِلَى اَخِيهِ مِنْ اُمِّهِ اِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَلْحَةَ. وَ لَمَّا  
مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ، ضَرَبَتْ زَوْجَتُهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (علیه السلام) عَلَى



قَبْرِهِ فُسْطَاطًا، وَكَانَتْ تَقُومُ اللَّيْلَ وَتَصُومُ النَّهَارَ وَكَانَتْ تُشَبِّهُ بِالْحُورِ الْعَيْنِ  
لِحَمَالِهَا. فَلَمَّا كَانَ رَأْسَ السَّنَةِ، قَالَتْ لِمَوَالِيهَا: إِذَا أَظْلَمَ اللَّيْلُ فَتَقَوُّوا هَذَا  
النُّسْطَاطَ. فَلَمَّا أَظْلَمَ اللَّيْلُ، سَمِعَتْ صَوْتًا يَقُولُ: هَلْ وَجَدُوا مَا فَقدُوا؟ فَأَجَابَهُ  
آخَرُ يَقُولُ: بَلْ يَبْسُوْنَا فَانْقَلَبُوا.

١١. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ١٦٧.

وَأَمَّا عَمْرُو وَ الْقَاسِمُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بَنُو الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْتَهَمُوا اسْتَشْهَدُوا بَيْنَ  
يَدَيْ عَمِّهِمُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالطَّفِّ. رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ أَرْضَاهُمْ وَ أَحْسَنَ  
عَنِ الدِّينِ وَ الْإِسْلَامِ وَ أَهْلِهِ جَزَاءَهُمْ. وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ  
خَرَجَ مَعَ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحَجِّ، فَتَوَفِّيَ بِالْأَبْوَاءِ وَ هُوَ مُحْرَمٌ. رَحِمَهُ اللَّهُ  
عَلَيْهِ.

١٢. تاج العروس من جواهر القاموس، ج ٤، ص ١٤٣ [طلح]:

و في كتاب الغرر لإبراهيم الوطواط: الطَّلْحَاتُ سِتَّةٌ، وَ هُم: طَلْحَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ  
التَّيْمِيِّ، وَ هُوَ طَلْحَةُ الْفَيَاضُ. وَ طَلْحَةُ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْمَرِ التَّيْمِيِّ، وَ هُوَ  
طَلْحَةُ الْجُودُ. وَ طَلْحَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَوْفِ الرَّهْرِيِّ ابْنِ أَخِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ  
عَوْفٍ، وَ هُوَ طَلْحَةُ النَّدَى. وَ طَلْحَةُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَ هُوَ  
طَلْحَةُ الْخَيْرِ. وَ طَلْحَةُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، وَ يُسَمَّى طَلْحَةَ الدَّرَاهِمِ. وَ  
طَلْحَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَلْفِ الْخَزَاعِيِّ، وَ هُوَ سَادِسُهُمُ الْمَشْهُورُ بِطَلْحَةِ الطَّلْحَاتِ.

١٣. شرح أصول الكافي (صدرا)، ج ٣، ص ٢٧٦.

.... قال في كتاب من لا يحضره الفقيه: حدثني علي بن احمد عن حمزة بن  
القاسم العلوي رحمه الله عن محمد بن يحيى العطار عن من دخل على أبي  
الحسن الهادي عليه السلام من أهل الري قال: فقال: اين كنت؟ قلت: زرت  
الحسين عليه السلام: اما انك لو زرت قبر عبد العظيم عندكم لكنت كمن زار  
الحسين بن علي عليه السلام «عن علي بن اسباط عن سليمان مولى طربال»....

١٤. عمدة الطالب الصغرى فى نسب آل ابى طالب، ص ٩٣، نقل از سرالسلسله العلوية، ص ١٣.

روى عن الامام ابى الحسن على بن موسى الرضا (عليه السلام) انه قال: رحم الله ادريس بن ادريس بن عبدالله، فانه كان نجيب اهل البيت و شجاعهم، والله ما ترك فينا مثله.

١٥. عوالم العلوم و المعارف و الاحوال من الآيات و الأخبار و الأقوال، مجلد ٢٣: مستدرک سيدة النساء الى الإمام الجواد ص ٢٦٣.

روى فى عمدة الطالب و معجم البلدان عن أبى نصر البخارى عن أبى جعفر الجواد (عليه السلام) قال: لم يكن لنا بعد الطفّ مصرع أعظم من فخّ.

١٦. رياض الأبرار فى مناقب الأئمة الأطهار، ج ٢، ص ٣٠٩.

عن محمد بن على الباقر (عليه السلام) قال: مرّ النبيّ (ﷺ) بفخّ؛ فنزل فصلّى ركعتين. و لما صلّى الثانية، بكى و هو فى الصلاة. فبكى الناس و قالوا: بكينا لبكائك يا رسول الله. قال: نزل علىّ جبرئيل لما صلّيت الركعة الاولى، فقال لى: يا محمّد! إنّ رجلا من ولدك يقتل فى هذا المكان، و أجر الشهيد معه أجر شهيدين.

١٧. بحار الأنوار، ج ٤٨، ص ١٧٠.

بِاسْتَاذِهِ عَنِ النَّضْرَيْنِ قِرْوَاشٍ: قَالَ أَكْرَيْتُ جَعْفَرَيْنَ مُحَمَّدَ (عليه السلام) مِنَ الْمَدِينَةِ. فَلَمَّا رَحَلْنَا مِنْ بَطْنِ مَرِّ قَالَ لى: يَا نَضْرُ! إِذَا انْتَهَيْتَ إِلَى فَخٍّ فَأَعْلَمْنِى. قُلْتُ: أَوْ لَسْتُ تَعْرِفُهُ؟ قَالَ: بلى وَ لَكِنْ أَحْشَى أَنْ تَغْلِبَنِى عَيْبِى. فَلَمَّا انْتَهَيْتَا إِلَى فَخٍّ دَنَوْتُ مِنَ الْمُحْمَلِ؛ فَإِذَا هُوَ نَائِمٌ. فَتَنَحَّخْتُ فَلَمْ يَنْتَبِهْ، فَحَرَكْتُ الْمُحْمَلَ فَجَلَسَ. فَقُلْتُ: قَدْ بَلَغْتُ. فَقَالَ: حُلِّ مَحْمِلِى. ثُمَّ قَالَ: صِلِ الْقَطَارَ، فَوَصَلْتَهُ. ثُمَّ تَنَحَّيْتُ بِهِ عَنِ الْجَادَّةِ، فَأَنَحْتُ بَعِيرَهُ. فَقَالَ: نَاوِلْنِى الْإِدَاوَةَ وَ الرَّكُوعَةَ. فَتَوَضَّأَ وَ صَلَّى ثُمَّ رَكِبَ.

فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! رَأَيْتَكَ قَدْ صَنَعْتَ شَيْئًا، أ فَهُوَ مِنْ مَنَاسِكِ الْحَجِّ؟ قَالَ: لَا، وَ لَكِنْ يُقْتَلُ هَاهُنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي عِصَابَةِ تَسْبِيقِ أَرْوَاحِهِمْ أَجْسَادَهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ.

١٨. بحار الأنوار، ج ٤٦، ص ١٨٧، ح ٥٣.

حَدَّثَنِي عَيْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ، وَ قَدْ دَخَلَ حَدِيثُ بَعْضِهِمْ فِي حَدِيثِ الْآخَرِينَ: أَنَّ جَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ اجْتَمَعُوا بِالْأَبْوَاءِ، وَ فِيهِمْ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ أَبُو جَعْفَرٍ الْمَنْصُورُ وَ صَالِحُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَ ابْنَاهُ مُحَمَّدٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ عُمَانَ.

فَقَالَ صَالِحُ بْنُ عَلِيٍّ: قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّكُمْ الَّذِينَ تَمُدُّ النَّاسَ إِلَيْهِمْ أَعْيُنَهُمْ، وَ قَدْ جَمَعَكُمْ اللَّهُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ، فَاعْبُدُوا بِيَعَةَ لِرَجُلٍ مِنْكُمْ تُعْطُونَهُ إِيَّاهَا مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَ تَوَاتَقُوا عَلَيَّ ذَلِكَ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ.

فَحَمِدَ اللَّهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ وَ أَتَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ ابْنِي هَذَا هُوَ الْمَهْدِيُّ فَهَلُمَّ لِنُبَايَعَهُ ..... فَبَايَعُوا مُحَمَّدًا جَمِيعًا وَ مَسَحُوا عَلَيَّ يَدِهِ.

قَالَ عَيْسَى: وَ جَاءَ رَسُولُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَسَنِ إِلَى أَبِي أَنْثِنَا، فَإِنَّا مُجْتَمِعُونَ لِأَمْرٍ، وَ أُرْسِلَ بِذَلِكَ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام. وَ قَالَ غَيْرُ عَيْسَى: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَسَنِ قَالَ لِمَنْ حَضَرَ: لَا تُرِيدُوا جَعْفَرًا فَإِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْسِدَ عَلَيْكُمْ أَمْرَكُمْ

.....

وَ جَاءَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَأَوْسَعَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ إِلَى جَنْبِهِ، فَتَكَلَّمَ بِمَثَلِ كَلَامِهِ، فَقَالَ جَعْفَرٌ عليه السلام: لَا تَفْعَلُوا فَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَأْتِ بَعْدُ؛ إِنْ كُنْتَ تَرَى - يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ - أَنَّ ابْنَكَ هَذَا هُوَ الْمَهْدِيُّ، فَلَيْسَ بِهِ وَ لَا هَذَا أَوَانُهُ. وَ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تَخْرُجَهُ غَضَبًا لِلَّهِ وَ لِيَأْمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، فَإِنَّا وَ اللَّهُ لَا نَدْعُكَ وَ أَنْتَ شَيْخُنَا وَ نُبَايَعُ ابْنَكَ فِي هَذَا الْأَمْرِ.

فَضِبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَ قَالَ: لَقَدْ عَلِمْتُ خِلَافَ مَا تَقُولُ، وَ اللَّهُ مَا أَطَّلَعَكَ عَلَى غَيْبِهِ، وَ لَكِنْ يَحْمِلُكَ عَلَى هَذَا الْحَسَدُ لِابْنِي.

فَقَالَ: وَ اللَّهُ مَا ذَاكَ يَحْمِلُنِي، وَ لَكِنْ هَذَا وَ إِخْوَتُهُ وَ أَبْنَاؤُهُمْ دُونَكُمْ. وَ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى ظَهْرِ أَبِي الْعَبَّاسِ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى كَتِفِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ، وَ قَالَ: إِنَّهَا وَ اللَّهُ مَا هِيَ إِلَيْكَ وَ لَا إِلَى ابْنَيْكَ، وَ لَكِنَّهَا لَهُمْ، وَ إِنْ ابْنَيْكَ لَمَتَّقُولَانِ.

ثُمَّ نَهَضَ، فَتَوَكَّأَ عَلَى يَدِ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ عِمْرَانَ الرَّهْرِيِّ، فَقَالَ: أَرَأَيْتَ صَاحِبَ الرِّدَاءِ الْأَصْفَرِ - يَعْنِي أَبَا جَعْفَرٍ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ. قَالَ: قَالَ إِنَّا وَ اللَّهُ نَجِدُهُ يَقْتُلُهُ.

قَالَ لَهُ عَبْدُ الْعَزِيزِ: أَيْ قَتْلُ مُحَمَّدًا؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: حَسَدُهُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ. ثُمَّ قَالَ: وَ اللَّهُ مَا خَرَجْتُ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى رَأَيْتُهُ قَتَلَهُمَا. قَالَ: فَلَمَّا قَالَ جَعْفَرٌ علیه السلام ذَلِكَ وَ نَهَضَ الْقَوْمُ وَ افْتَرَقُوا، تَبِعَهُ عَبْدُ الصَّمَدِ وَ أَبُو جَعْفَرٍ، فَقَالَا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ تَقُولُ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ أَقُولُهُ وَ اللَّهُ وَ أَعْلَمُهُ.

۱۹. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۱۸۹.

ترجمه: شیخ ما شیخ مفید از عنبسه بن نجاد عابد روایت کرده است که گفت: جعفرین محمد علیه السلام هنگامی که محمد بن عبدالله بن حسن را (می)دید، چشمان مبارکش پر از اشک می شد. سپس می گفت: جانم فدایش، مردم در باره او (سخن ها) می گویند. او کشته خواهد شد و در کتاب علی علیه السلام چنین نیامده که او از خلفای این امت باشد.

۲۰. اقبال الأعمال (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۵۸۱.

أَحْبَرَنِي خَلَادِبُنْ عُمَيْرِ الْكِنْدِيِّ مَوْلَى آلِ حُجْرِ بْنِ عَدِي قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ: هَلْ لَكُمْ عِلْمٌ بِآلِ الْحَسَنِ الَّذِينَ خَرَجَ بِهِمْ مِمَّا قَبَلْنَا وَ كَانَ قَدْ اتَّصَلَ بِنَا عَنْهُمْ خَبْرٌ فَلَمْ نُحِبَّ أَنْ تَبْدَأَهُ بِهِ فَقُلْنَا نَزُجُو أَنْ يُعَافِيَهُمُ اللَّهُ.

فَقَالَ: وَ آيْنَ هُمْ مِنَ الْعَافِيَةِ؟ ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَلَا صَوْتُهُ وَ بَكَيْنَا. ثُمَّ قَالَ: حَدَّثَنِي

أَبَى عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهَا السَّلَامُ قَالَتْ: سَمِعْتُ أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ: يُقْتَلُ مِنْكَ أَوْ يُصَابُ مِنْكَ نَعْرٌ بِسَطِّ الْفَرَاتِ، مَا سَبَقَهُمُ الْأَوْلُونَ وَلَا يُدْرِكُهُمُ الْآخِرُونَ، وَ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ وُلْدِهَا غَيْرُهُمْ.

٢١. مكاتيب الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ج ٣، ص ٦١٤.

«عباس»؛ هو عباس بن عبدالمطلب الهاشمي القرشي عمّ رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و صنو أبيه، يكنى أباالفضل بابنه الفضل، و كان أسنّ من رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بستينين أو بثلاث سنين ..... و كان ممن خرج مع المشركين يوم بدر كرهاً، و أسر في من اسر، و كان قد شدّ وثاقه، فسهر النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تلك الليلة و لم ينم، فقال له بعض أصحابه: ما يسهرك يا رسول الله؟ فقال صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أسهر لأنين العباس. فقام رجل من القوم فأرخى وثاقه. فقال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ما لي لا أسمع أنين العباس؟ فقال الرجل: أنا أرخيت وثاقه، فقال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فافعل بالأسرى كلهم...

٢٢. تذكرة الخواص، ص ٢٢٤.

..... وَ إِنَّهُ يَقْتَلُ عِنْدَ أَحْجَارِ الزَّيْتِ.....

٢٣. سفينة البحار، ج ٦، ص ٦٩٧.

و كاخباره عن مقتل النفس الزكية بالمدينة و قوله أنه يقتل عند أحجار الزيت، و كقوله عن أخيه ابراهيم المقتول بباحمرا: يقتل بعد أن يظهر و يقهر بعد أن يقهر، و قوله فيه أيضاً: يأتيه سهم غرب يكون فيه منيبته فيا بؤس الرامى شلّت يده و وهن عضده.





